

پنجاه و پنج



علی دشتی

پنجاه و پنج

علی دشتی



موسسه انتشارات امیرکبیر

دشتی، علی

پنجاه‌وپنج

چاپ اول: ۱۳۵۴

چاپ وصحافی: چاپخانه سپهر — تهران

شماره ثبت کتابخانهٔ ملی: ۱۷۹۴ — ۱۳۵۴/۱۲/۳۰

فهرست



جوانان به آینده مینگرند و سالخوردگان به گذشته. سرگرمی اینان به‌خاطرات کمتر ازشوق آنان به‌تماشای افق رنگارنگ آینده نیست.

این یادداشت‌های پراکنده نمونه‌ایست از اشباح گذشته. از بیم ملال‌انگیزی وفرو افتادن به ابتذال، ازترسیم همهٔ آنها خودداری شد.

غم این نیست که این مجموعه تا چه‌حد مطبوع طبع خوانندگان باشد ولی میتوان بآنها اطمینان داد که از راه ورسم راستی ومروت انحرافی صورت نگرفته است. بقول روسو:

«آزادی در هرحال و هر وضع ملك حقیقی انسانست. کافیست شخص خود را بنده ندانسته و اسیر افکار وعقاید دیگران نشود.»

۳ اسفندماه ۱۳۵۴ـ علی دشتی

۱

کریدور شماره ۸

قرارداد یا کودتا

یکی از غروبهای اندوهگین بیست وسوم یا بیست وچهارم فروردین بود. دقایق وساعات زندان همه غمناك و تیره‌اند اما نزدیکی غروب و رسیدن شب‌های پراز کابوس آنرا غمنا کترمیکند.

پاسبان محافظ درزندان انفرادی را گشود ودوتن ازمأموران تأمینات وارد شدند. دیدن آنها شوم وبا دلهره

همراهست، هرچند برلب تبسم داشته باشند وسخنانشان با تعارف وانجام مراسم ادب توأم باشد. آنها دسته کلیدهای خانه‌ام را میخواستند، شاید درسیمایم آثار نگرانی واضطراب مشاهده کردند، ازاینرو با چرب‌زبانی وملاطفت گفتند: «نگران نباشید. این یک رسم وعادتست، باید تفتیشی ظاهراً صورت گیرد. نسبت بشما سوءقصدی درکار نیست»

دوسه روز پیش دونفرازهمین عملهٔ موتی به‌خانه‌ام آمده، باهمین لهجهٔ مؤدب وتعارف‌آمیزبدیداررئیس تأمینات دعوتم کردند وازشهربانی بزندان قصرآوردند وبجای مجرمینم نشاندند. اکنون دسته کلیدها راگرفته تا در زندگانی خصوصی ومحرمانه‌ام وارد شوند، شاید برگه‌ای ازخطای ناکرده بدست آورند. آن روزیکه تیمورتاش ازمقام وزارت دربارمعاف شد، درباره وی سوء قصدی نبود ومصلحت اقتضا میکردکه برسراین کارنباشد ولی پس ازآن ـ چند روز پس ازآن ـ راه زندان درپیش گرفت وسپس دومحاکمه یکی پس ازدیگری ترتیب یافت ورفیق شفیق وهمکارصمیمی اوپشت دیوان محاکمه نشست تا حکم محکومیت ویرا صادرکرد.

آینده‌ای تاریک وشوم چون پردهٔ سیاهی دربرابر دیدگانم کشیده شد ونفرین کردم برآن روزنامبارکی که

بمیدان سیاست کشیده شدم. جوانی از اهل دشتستان که در عراق عرب پرورش یافته‌ومایه گرفته‌بودبه‌تهران میآمد که برای خویش درعدلیه یا معارف کاری دست وپا کند، اورا با ماجراهای سیاست کاری نبود ولی دراصفهان روزنامه رعد رسید. متن قراردادوثوق‌الدوله وسپس چند مقاله بقلم سید ضیاءالدین درتوجیه‌وتفسیروتعریف قرارداد وضرورت انعقاد آن درشماره‌های بعد درج شده بود.

متن قرارداد چون مشت سنگینی‌که برسرفرود آید مدتی گیج ومبهوتم کرد: ایـران، ایرانی که درپندارهای جوانیم بزرگ‌وسربلند بود، ایرانی‌که ازرود سند تا سواحل بسفور ونیل رازیرسیطره داشت اکنون بمقام راجه‌نشین حیدرآباد فروافتاده است. متن قرارداد معاهده‌های کمپانی هند شرقی را با راجه‌نشین‌های هندوستان بخاطرمیآورد.

درمقابل این ضربت نمیتوان آرام نشست. چه میتوان کرد؟ جزنوشتن چاره‌ای نیست. اگرصفحات روزنامه برقلم‌های آزاد بسته است شبنامه هست. زمستان ۱۳۹۸ درتهران غوغائی بود وطبقه جوان یـک پارچه مخالف قرارداد. سید حسن‌مدرس یـکی ازمراکزمخالفت بود وبا منش‌نظرلطف وعنایتی وبه‌نوشتن تشویقم میـکرد وخود متصدی نشرآن بود. ازهمین‌جا مسیرزندگانیم تغییر

کرد. شبنامه‌نویسی درسنگین زندان شماره (۲) را بـرویم گشود واززندان شماره (۲) رهسپارتبعید ودیارغربتم کرد. سیاست در۱۲۹۹ دوباره به‌زندانم کشانید. پس ازسقوط کابینه سیدضیاءالدین وآزادی مدتی به‌نوشتن ستاره ایران وسپس به‌تأسیس شفق سرخ پرداختم. روزنامه‌نویسی، درِ مجلس شورای ملی را برویم گشود واینک ازکرسی بهارستان مستقیماً به کریدورشماره ۸ زندان قصرافتاده‌ام.

همان روزنخستین که بدین گورزندگانم آوردند مدیرزندان سراسیمه بدیدنم شتافت. بواسطه سابقهٔ آشنائی با تعجب ودلسوزی میگفت «شما چرا؟ شما که شمشیر-زنشان بودید» راست است، درمیان هواخواهان سردار سپه کسی بشوروهیجان وبصداقت وصراحت من نبود. مدیرزندان میخواست بداند من چه کرده‌ام که درصف مخالفان وی درآمده‌ام. کاش خـود من هم می‌دانستم. مردی با سیاست حکومتی به‌مخالفت برمیخیزد. حاکم وقت نیزبرای رهائی ازشروی بزندانش میافکند. زندان خوشایند ومطبوع نیست ولی شخص با آرامش وجدان و رضایت خاطرآنرا تحمل میکند. من خود وقتی پای پیاده با ژاندارم مسلح ازتهران بقزوین میرفتم مرارتی احساس نمیکردم. برعکس یـک نوع غروروخشنودی داشتم.

ولی ازطرف شاهی که درطول ۱۲ سال زبان وقلمم باحرارت ایمان اورا ستوده است چرا بزندان افتاده‌ام.

مدیرزندان پس ازرفتن مأموران تأمینات بدیدنم آمد. میخواست بفهمد که من چه کرده‌ام. آنهاپی چه میگردند؟ وبرای اینکه مرا بحرف آورد ازمیهمانان گذشته وحاضر خود سخن گفت. ازتیمورتاش وسرداراسعد چیزهائی نقل کرد. میخواست من سخن گویم. آدم زندانی طبعاً تلخ‌وتند است وهمه چیزرا تاریک می‌بیند. این تلخی ممکن است زبان اورا بازکند وچیزی بگویند. خود آن، موضوعی برای گزارش وخوش‌خدمتی تواند شد. اما من چیزی نداشتم بگویم. خودم نیزنمیدانستم برای چه بزندان افتاده ومأموران تامینات چه چیزهائی میخواهند ازخانه من کشف کنند. باوگفتم «درخانه‌ام چیزیکه موجب تشویش ونگرانی خاطرباشد نیست» ولی مدیرزندان با دلسوزی میگفت «اینها موی‌را ازماست‌میکشند وازکاه کوهی درست میکنند. یک یادداشت کوچک، یک نامه‌ای که دیگری بشما نوشته وبوی نارضایتی ازاوضاع بدهد برای آنها کافیست که موضوعی درست کنند...» خیلی ازاین مقوله سخن وشواهد گونا گون آورد. قلق واضطراب گدازنده‌ای چون تیزاب درجانم ریخت. برای اینکه ازشرش راحت

شوم و به‌دام گستریش حدی نهم گفتم «خیلی هراسان نباشید. در دوسه‌سال اخیر شاه اندکی بدگمانتر شده، هرگونه فتوری را درخدمت قصوروهرگونه قصوری را برانحراف از وظیفه حمل میکند...»

برای مثال وآرامش وجدان (!) اوگفتم «روزی دربودجه سخن میگفتم وپشت تریبون ملاحظات و انتقادهائی ایراد میکردم. مرحوم داوروزیردارائی وقت یادداشتی برایم فرستاده وخواهش کرده بودکه کوتاه بیایم وبعد معلوم شد پس ازبرکناری تیمورتاش، شاه نسبت بهرگونه انتقادی حساس شده وآنرا حمل برنوعی اخلالگری میکند. ازهمین روی ازمرحوم فروغی پرسیده بودند «دشتی را چه میشود، چرا بابودجه مخالفت میکند» ومرحوم فروغی عرض کرده بود «مخالفتی درکارنیست. هنگام طرح بودجه نمایندگان میتوانند ملاحظاتی ایرادکنند و تذکراتی بدهند.»

مدیر زندان خاطرش آسوده شده بیرون رفت ولی قلق واضطراب ازجان من بیرون نرفت. بی‌اختیار به‌عقب برگشته، بگذشته‌های دورمیاندیشیدم. نمیدانم چرا صدای بم وموقروثوق‌الدوله بگوشم رسیدکه قرارداد ۱۹۱۹ را توجیه میکرد.

این اولین وآخرین ملاقاتی بود که دراواخرزمستان ۱۲۹۸ درکاخ ابیض گلستان با آن مرحوم دست داد. مرحوم حاج‌آقای شیرازی که ازهواخواهان جدی وثوق ـ الدوله بود ترتیب این ملاقات را داده بود، آنهم باین نیت که راه زندگانی اجتماعی را بـرویم بگشایـد. بواسطه دوستی با پـدرم ولطف بیدریغ بخود من میخواست با بزرگان آشنا شوم وراه خـودم را بیابم. نـاچارمرا بطرز خوبی معرفی کرده بود که رئیس‌الوزراء مقتدرحاضرشده بود بچه آخوند بی‌تعین و بی‌شأنی را بپذیرد. اما این بچه آخوند بی‌تعین که‌بحد افـراط شرمو بود وازمواجهه با صاحبان مقام دست‌وپای خود را گم میکرد بجای هرگونه مطلبی قرارداد را مطرح کرد وچون قضیه ازاحساسات جوانی اوسرچشمه میگرفت خود را نباخت وحتی روال صحبت، شیـوۀ مشاجـره وبحث آخـوندی بـه‌خود گرفت ومن یقین دارم پس ازبیرون آمدن ازدفترنخست‌وزیر، وثوق‌الدوله با تعجب ازخود پرسیده است«حاج‌آقای شیرازی خطیب فاضل وواقع‌بین دراین بچه آخوند گستاخ وهوچی چه فضایل ومزایائی دیده است که ازمن برای وی وقت گرفته است.»

باری سخنان مرحوم وثوق‌الدوله دراین ملاقات

تقریباً ازاین قراربود:

بیش ازیک قرن است که ایران میدان رقابت روس وانگلیس است واین امرگرچه ازپیشرفت روسها و تسلط برایران جلوگیری میکرد ولی مصدرضعف ایران بشمارمی‌رفت. قرارداد ۱۹۰۷ میان روس وانگلیس که ایران را به‌سه منطقه تقسیم میکردکاررا خرابترکرد و معلوم نبود بیرون آمدن ازاین بن‌بست به‌چه نحوی وبا چه معجزه‌ای صورت خواهدگرفت. اینک این معجزه روی داده ودرروسیه انقلاب پدید آمده وحکومت تزارها سرنگون شده است. تنها دولت مقتدری که درمیدان سیاست‌ایران هست‌دولت انگلیس‌است که برای‌سیاست‌خود وحفظ هندوستان ازسالها پیش‌طرفداراستقلال ایران است. اوازصد سال پیش پیوسته دراین نیت بوده است که دولت‌هائی مستقل، چون‌ایران، عثمانی وافغانستان حایل پیشرفت روس بطرف هندوستان ومدیترانه باشند ولی این دولت‌ها باید برپای خود بایستند. نه آن اندازه مقتدرباشندکه خود خطری برای مستملکات وی باشند ونه آن اندازه ناتوان که نتوانند خودرا نگاه دارند وبا مختصرحمله ازبین بروند. روسها دردوران اقتدارخود مانع این امربودند. اکنون که دولت روسیه‌ای درمیان نیست باید خود را به‌ارابهٔ

انگلیسیها ببندیم. با عقد این قرارما متحد آنها میشویم. مستشاران مالی ونظامی آنان مالیه وقشون مارا تنظیم میکنند. مالیه، اگرخوب اداره شود جوابگوی احتیاجات دولت خواهد بود. واگرقوای نظامی جدیدی تحت تعلیمات افسران انگلیسی پای گیرد کم کم ناامنی‌ها مرتفع واشرار ویاغیان ازبین رفته، خوانین ومتنفذان محلی به‌دولت مرکزی روی اطاعت نشان میدهند ودولت ایران معنی دولت بخود میگیرد وپس ازچندی که کارها سروصورت گرفت وثبات برقرارشد مستشاران نظامی ومالی انگلیس کاررا بدست خود ایرانیان میسپارند. تنها راه بیرون رفتن ازاین بن‌بست همکاری با دولت انگلیس است. تا اوضاع روسیه سروصورتی گیرد وحکومت ثابتی درآن سرزمین مستقرشود ما گلیم خود را ازآب درآورده‌ایم وحکومتی بی‌نیازازقرضه‌های خارجی وبا اتکاء به‌قشونی نسبتاً توانا بنیان شرارت وسرکشی وطغیان کنده شده است...

وثوق‌الدوله درتوجیه سیاست خود امتناعی نداشت. اوضاع مصررا درزمان خدیواسماعیل وظهورفتنه عرابی پاشا شاهد آورد که در۱۸۸۲ منجربه دخالت انگلیس شد وآن کشورتحت قیمومت انگلیس قرارگرفت و باایجاد محکمه مختلط به‌سامان دادن وضع مالی خود رسید.

این منطق خوب یا بد طرزفکری بود. راه حلی برای مشکلات سیاسی واجتماعی ومالی ایران نشان میداد. درآن صورت کودتائی روی نمیداد. وشاید جای من در کریدورشماره ۸نبود. ازاین سیرتخیل یک نوع شکی بجانم راه یافت. شک گدازنده‌ای که چون تیزاب همه اصول شریف ومبادی سیاسی را میخورد.

مگرآدمی بیش ازیک باربدنیا میآید؟ دراین یک بارمیخواهد زنده باشد، میخواهد زندگی کند، بخیال خود زندگی کند، برای خود زندگی کند. دراین دنیایی که بیماری هست، گرسنگی هست، عریانی هست، رنج‌و هراس وحرمان هست، انسان باید لااقل آزاد باشد وتا وقتی آزادی اومخل آزادی وآسایش دیگران نیست آزاد باشد، کسی اورا تهدید نکند، دچاردلهره وهراس نباشد، هروقت خواست لباس بپوشد، هروقت خواست ازخانه بیرون آید، هوا ونورآفتاب را بدون میله آهنی زندان ببیند...

سقزتلخی دردهان داشتم، باخائیدن آن ذائقه را تلخ‌ترمیکردم. ناچاربه ۱۴ و۱۵سال قبل برگشتم. اوضاع آن زمان برای هراندیشمندی که فکرمثبت داشت قابل تحمل ودوام نبود. ایران درحال سقوط واضمحلال بود ونا گزیر بایدکسی بیندیشد وراه چاره‌ای بیابد. وثوق‌الدوله قرارداد

۱۹۱۹ را راه حل یافته بود ولی قرارداد با مخالفت افکار عمومی برخورد، بحدیکه ارباب حل وعقد نیز مأیوس بودند ازاینکه دوره چهارم مجلس شوری آنرا تصویب کند واز اینرو این فکر دیگر درمغز بعضی ازطرفداران آن جا گرفت که کودتا صورت گیرد وحکومت جدید کودتا قرارداد را عملاً اجرا کند و مخصوصاً مواد اساسی آنرا بمرحله عمل درآورد، مستشاران مالی ونظامی مشغول کارشوند وازبازکردن مجلس دوره چهارم طفره بروند.

میگویند این فکر مرحوم نصرةالدوله بود که با شتاب ازفرنگ بایران برگشت ولی مرحوم سید ضیاءالدین که با وزیر مختار انگلیس دوست ومحرم بود وطرح قرارداد را با یکدیگر ریخته وبوثوق‌الدوله تقریباً تحمیل کرده بودند پیش‌دستی کرده وخود جانشین نصرةالدوله شد وازهمین روی پس ازدریافت فرمان نخست‌وزیری اقدام به‌لغوقرارداد کرد وراه ارتباط با دولت شوروی را نیز بازکرد.

ولی کودتا به‌دست افسری انجام شدکه با طرزفکر عاقدان قرارداد وحتی سیاست نخست‌وزیر وقت موافق نبود. اوخود را دراین ماجرا انداخته بود ولی دردرجه اول برای اینکه یگانه قوه نظامی ارزشمند ایران را ازچنگ افسران روسی نجات دهد وخود برآن فرماندهی کند. از

افسران خارجی بدش میآمد ومعتقد بود ایران باید بدست ایرانی اداره شود. وازهمین روی پس ازاندك مدتی بعد از رسیدن بصندلی وزارت آنها را ازژاندارمری وشهربانی بیرون کرد.

خوب بخاطردارم که پس ازسقوط حکومت سیدضیاء‌الدین وافتتاح مجلس دورهٔ چهارم مخالفان قرارداد وبعبارت روشنتر مخالفان سیاست نورمان وسیدضیاءالدین چه در مجلس وچه درمطبوعات، کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ را یک حادثه شوم، یک عمل ننگین وحتی حکومت سیدضیاءالدین را کابینه‌سیاه گفتند واعتبارنامه چند تن ازهمکاران وی چون دادگروسلطان محمد عامری را ردکردند وجنجال ضد کودتا چنان بالاگرفت که وزیر جنگ مجبورشد اعلامیه‌ای منتشروخود را عامل کودتا معرفی کند.

دراین اعلامیه‌که حدس زده میشد بقلم دبیراعظم انشاء شده است وزیر جنگ میخواست این نکته اساسی را گوشزد کند که کودتای سوم حوت یک عمل وطنپرستانه بود وازطرف کسی صورت گرفت که درمیدان جنگ با متجاسرین درنبرد بود، وازبیحالی وبی اعتنائی اولیای دولت نسبت به‌سربازانی که جان برکف دست نهاده بودند بجان آمده بود. کودتا کارسیاست‌بافان وهمکاران بیگانگان نیست

بلکه عمل قهرمانانه سرباز رشیدیست که میخواهد بشرب الیهود تهران خاتمه دهد.

البته این اعلامیه چندان در محیط سیاست‌بافان تهران انعکاس خوبی نداشته ولی نفس را درسینه کسانی که میخواستند ازمنفورجلوه دادن عمل کودتا برای خود تحصیل وجهه‌ای کنند خفه کرد.

من درگوشه تنهائی زندان به‌چهارده سال قبل برمیگشتم وبرای کارهای سیاسی خود موازنه ومحاسبه‌ای گشودم، میخواستم جهت‌یابی خویش را درسیاست پیدا وتوجیه کنم. چه شد، چه‌حادثه‌ای روی دادکه این سوی میدان را انتخاب کردم ـ اینسوئی که مرا به کریدورشماره ۸ زندان قصرکشانید ودرتاریکیهای ذهن مغشوش خود بیاد نخستین باری افتادم‌که با عامل کودتا ملاقات دست داد.

۲

نخستین برخورد

درسوم حوت ۱۲۹۹ کودتائی صورت گرفت.

عامل کودتا افسری بود بنام رضاخان با درجه میرپنج.

پس از انجام عمل کودتا سیدضیاءالدین طباطبائی مدیر روزنامه رعد نخست‌وزیرشد ورضاخان با لقب سردارسپه بفرماندهی بریگاد قزاق منصوب گردید.

وجود سیدضیاءالدین در رأس کودتا همه را

بدبین کرد زیرا اورا عامل انگلیس وحتی مزدورسیاست انگلیس میدانستند. سیاست دولت انگلیس درقرن ۱۹ میلادی یکی ازعوامل دوام استقلال وموجودیت ایران بشمارمیرفت آنهم برای اینکه سیاست نفوذ وتوسعه‌طلبی روس را دراین قسمت خنثی کند ومانع نزدیک شدن او به‌خلیج‌فارس وهندوستان شود. ازهمین لحاظ دراواخر سلطنت مظفرالدین‌شاه و اوایل مشروطیت روش دولت انگلیس مورد توجه جماعت فهمیده وآزادیخواه بود ولی معاهدهٔ ۱۹۰۷ با دولت روسیه وتقسیم ایران به‌منطقه نفوذ روس وانگلیس و تعیین منطقه‌ای بیطرف خارج ازآن دو منطقه احساسات عمومی را برضد آنها برانگیخت. تمایل ایرانیان به‌آلمان درجنگ جهانی اول ومهاجرت عده‌ای از سیاسیون ونمایندگان مجلس دوره سوم بخاك عثمانی و سپس ضدیت با قرارداد ۱۹۱۹ وثوق‌الدوله نمونه‌های بارز این خشم عمومی بشمار میآمد.

بنابراین آزادیخواهان وحتی‌مردمان بیطرف نسبت به کودتا خوشبین نبودند مخصوصاً که مجری نظامی آن افسری بود قزاق ومردم اورا نمی‌شناختندواصولاً قزاقخانه که براثرشکست ایران برایران تحمیل شده بود یک عامل بیگانه بشمارمیرفت.

این موج ناخشنودی حتی بعدازسقوط کابینه سید ضیاءالدین برقرار وباقی مانده بود مخصوصاً که مجری آن بعنوان وزیرجنگ وفرمانده بریکاد قزاق باقی مانده بود و کابینه‌های قانونی جرئت کنارگذاشتن ویرا نداشته، یک نحو رعبی ازوی دردلها بود وسیاست مستقل وزیرجنگ که خود دولتی شده بود دردولت ودست بکارهائی میزد که درعرف آن روزسیاست معمول ومتداول نبود این حالت اجتناب وبد گمانی را تقویت میکرد.

مبارزه با متجاسرین شمال ودرهم کوبیدن تمرد کلنل محمد تقی خان از اوامر مرکز که میان آزادیخواهان وجهه‌ای داشت، اختصاص درآمد مسلم انحصار تریاك به قزاقخانه، درصورتیکه سایر مستخدمین دوماه وسه ماه به حقوق خود نمیرسیدند، تعرض بآزادی مطبوعات و شلاق زدن مدیرستارهٔ ایران یا بست نشستن فرخی یزدی مدیر روزنامهٔ طوفان درسفارت شوروی وتبعید ضیاءالواعظین مدیرایران آزاد به سمنان واعمالی ازاین قبیل همه وزیر جنگ را ازافکارعمومی دورمیکرد.

طبعاً یک جوان پرشور وایده‌آلیست نمیتوانست از مجرای افکار واحساسات عمومی برکناربماند و ازاینرو به تأسیس روزنامه شفق سرخ (۱۱ اسفند ۱۳۰۰) دست زدو

با صراحت به‌انتقاد هرعملی واقدامی که از دایرهٔ قانون بیرون میشناخت‌روی‌آورد. چیزیکه این روزنامه را از تعرض وزیـرجنگ مصون نگاه داشت اجتناب ازهتاکی و روی‌آوردن باستدلال منطقی‌بود. خوب بخاطردارم در شماره ۱۰ مقاله مفصلی زیرعنوان «آقای سردارسپه‌بخواند» درپنج شش ستون نوشته شد که یک‌یک اعمال خوب وبد وزیرجنگ مورد بحث‌قرارگرفته وبا لهجه‌ای که خیر-خواهی وبیغرضی‌ازآن ساطع‌بود، وزیرجنگ را ازدست-زدن باعمالی که اورا از افکارعمومی دورمیکرد بـرحذر میداشت وحتی بوزیرجنگ میگفت«آیا برای شماموجب خفت‌نیست که فرخی یزدی ازبیم شما بسفارت روس پناه ببرد؟»

بعدها دبیراعظم که رئیس کابینه وزارت جنگ و محرم وزیرجنگ بود برایم نقل کرد که روز انتشار این مقاله‌که همه رابه‌شگفتی انداخته‌بود ومنتظرعکس‌العملی‌از طرف وزیرجنگ بودیم سرلشکرخدایارخان وارد شد وشفق سرخ‌دردست بحضور وزیرجنگ رفت وروزنامه را بوسیده روی میز وی گذاشت وآنرا نمونه حق گوئی و انصاف میگفت....

* * *

یک روز خبرموثقی دریافتم که انقلابی درفکرو سیاستم پدید آورد. دراواخربهاریا اوایل تابستان ۱۳۰۱ وزیرجنگ ستونی مرکب ازدویست سرباز ازراه بختیاری بسوی خوزستان گسیل میدارد ولی یک شب برارد وی سربازان شبیخون میزنند و سربازان را قتل عام میکنند. معلوم شد وزیرجنگ پس‌ازخاموش کردن غائله جنگل و خاتمه دادن به تمرد کلنل‌محمدتقی‌خان پسیان اینک باوضاع کاریک‌یک امرا وسرداران یاغی امثال سردارعشایرخلخالی پرداخته واکنون‌درمقام این برآمده است که خوزستان را مطیع حکومت مرکزی کند وبقدرت غیرقانونی شیخ‌خزعل خاتمه‌دهد. باید دراین باب اضافه‌کرد که درآن تاریخ شیخ‌خزعل حاکم مطلق خوزستان بود، بحدیکه تهران‌والی خوزستان را با نظرورضایت اومعین میکرد ودرصورت عدم رضایت او ازوالی خوزستان والی‌عزل میشد. والی‌هائی که تهران معین میکرد عروسکی بودند دردست شیخ‌و غالباً جیره‌خواراوبودند. ازاینها گذشته غالب املاک و نخلستانهای مردم یا متعلق به شیخ بود ویا اینکه میبایستی نصف‌عایدات خودرا قبلاً به شیخ‌بپردازند. مثلاً اگر نخلستانی هزارمن خرما داشت عمال شیخ‌آنرا هزاروپانصد من برآورد کرده وبهای نصف‌آنرا ازمالک نخلستان بشکل

وجه نقد مطالبه میکردند. کسب وتجارت درخوزستان آزاد نبود ومتوقف برکسب اجازه بود واین اجازه بدون دادن باج سالیانه حاصل نمیشد. این وضع مردم را بستوه آورد و پس‌ازظهور وزیرجنگی که میخواهد نفوذ حکومت مرکزی را بسط دهد مردم را بشکایت ودادخواهی کشانید وطبعاً اوضاع آن سامان‌بطبع وزیرجنگ‌که نقشه‌ای وسیع‌وشامل برای ایران داشت گرانی میکرد چون خزعل خود را وابسته انگلیسیها ودست‌نشانده‌آنها وحتی عامل‌آنها معرفی کرده بود قضیه قدری پیچیده وتاریک ودشوار بنظرمیرسید، ازاینرو وزیرجنگ ازمجلس شوری‌تقاضا میکند که کمیسیون خارجه تشکیل شود تا مطالب مهمی را درآن مطرح‌کند.

مجلس تقاضای وی را پذیرفته و سردار سپه در کمیسیون خارجه مجلس حاضرشده، اوضاع سیاسی و اجتماعی خوزستان راکه اعضاءکمیسیون کمابیش ازآن مطلع بودندشرح داد وسپس‌عزم ونیت خود راکه میخواهد لشکری بدان‌صوب اعزام وقدرت حکومت مرکزی را دراین ایالت ایران استوارسازد با آنان درمیان گذاشت.

نخست بهت وسکوتی کمیسیون را فرا میگیرد. سپس اعضاءکمیسیون با شک وتردید وایراد ملاحظات سخن گفتند وازاشکالات سیاسی که ممکن است این اقدام

متهورانه، برانگیزانند دم زدنـد. چه برکسی پوشیده نبود که شیخ‌خزعل خود را عامل انگلیسیها معرفی کرده وامنیت منطقه نفت‌خیـز را بعهده گـرفته‌بـود. آیـاچنین اقـدامـی دشواریهای سیاسی پیش نخواهدآورد؟

آنطوریکه بمن خبررسید تنها شخصی که نظر وزیر جنگ را تأیید وبدون هراس ویرا تشویق کرد مرحوم سید-حسن مدرس بود که این نیت‌را شریف وسازنده گفت. البته این نکته را باید اضافه کرد که مرحوم مدرس چندان نظرخوشی بسیاست انگلیسیها نداشت واز همین روی در هنگام جنگ بین‌الملل اول روش صریح وروشنی بـرضد آنان پیش گرفت وحتی جزو آزادیخواهانی‌بود کـه‌مهاجرت کردند. پس‌ازعقدقرارداد ۱۹۱۹ این‌روش‌جدی‌تر وصریح‌تر شده وپس‌ازکـودتا بیشتراوج گرفت.

شاید درتشویق مدرس وتـأیید سیاست وزیرجنگ این نکته دقیق نهفته بود که مدرس بیک تیر دونشان میزد. درهردواحتمال ممکنه، برد بااوبود. اگروزیرجنگ دراین اقدام شجاعانه موفق میشد، کارخیزی انجام شده، هم یکی ازعمال بنام انگلیسیها مخذول ومنکوب میشد وهم‌خوزستان بحوزهٔ قدرت‌حکومت‌مرکزی درمیآمد. واگرانگلیسیها در حمایت ازخزعل واکنش شدیدی‌نشان میدادند طبعاًموقعیت

سیاسی وزیرجنگ سست ومتزلزل میشد وشاید بدین وسیله ازسلطه او وتندی روش سیاسی وی آسوده می شدو میدان سیاست ازحریف خطرناك خالی میشد.

درهرصورت وزیرجنگ ازکمیسیون خارجه راضی ومصمم بیرون آمد واردوئی مرکب ازدویست سرباز از راه بختیاری بخوزستان فرستاد. خزعل ازقضیه مطلع و هراسان شد وخاتمه دورهٔ سلطنت وبزرگواری خویش را حدس میزد.

بیدرنگ بابعضی ازخوانین بختیاری به کنکاش مینشیند وقرار براین میگذارند که شبانگاه اردورا غافلگیر وهمه را نابودکنند وچنین کردند...

حال کار باین ندارم که این خبرچون صاعقه برسرمن فرودآمده ومرا بنوشتن مقاله تند وخشمناك زیرعنوان «کشتار هولناك درخاك بختیاری» برانگیخت وچون درآن بسیاست انگلیس پرخاش شده بود روزنامه توقیف شد وبجای شفق سرخ، عصرانقلاب را منتشر کردم وآن هم توقیف شد. سپس عهد انقلاب را بجای آن منتشر ساختم وآنهم توقیف شد... اما اثرمهم این قضیه بیداری ازخواب آشفته ای بود. تمام تصوراتی که راجع به سردارسپه میکردم پندار بی بنیانی ظاهرشد. نه تنها او عامل اجنبی نیست بلکه مردیست که

میخواهد کار کند، میخواهد باوضاع وخیم وتباه کننده خاتمه دهد. دراین مدت کوتاهی که ازتاریخ کودتا گذشته است، کارهای نمایانی صورت داده است، قشون رااز حال فلاکت درآورده، قوه نظامی کشور را به صورتی درآورده است که میتواند بتدریج طاغیان را بانقیاد درآورده وشر یاغیان طمع‌ورز را که خون مردم را مکیده‌وبدولت مرکزی باج نمیدادند رفع کند. واگر بدین روش پیش رود میتواند سپاهی فراهم کند که اساس حکومت مرکزی ومایه قدرت دولت ایران گردد.

طوری درتحت تأثیر احساسات خودگرم شدم‌که فوراً به دبیراعظم‌تلفن کردم‌وباکمال صداقت گفتم‌میخواهم وزیرجنگ را ملاقات کنم. دبیراعظم که مستمراً بگوش من میخواند ومیخواست مرا با وزیرجنگ آشنا کند ومن زیربارنمیرفتم، نمیتوانست این تغییرروش را برچه حمل کند وازجوابهایش معلوم بودکه خیلی خوشحال شده و گفت بزودی‌جواب خواهد داد. یک ربع‌ساعت نگذشته بودکه زنگ تلفن صداکرد ودبیراعظم گفت«حضرت اشرف منتظر شماست. هم‌اکنون بیائید.»

وزارت‌جنگ‌درعمارت کوچکی‌قرارداشت که روسها برای مرکز دیویزیون‌قزاق ساخته بودند وهم‌اکنون

نیز درچهارراه خیابان قوام‌السلطنه‌وخیابان سوم اسفند در زاویه جنوب غربی‌خیابان سوم اسفند قرار دارد.

دفتر کاروزیرجنگ اطاق کوچکی‌بود درطبقه اول، در زاویه جنوب غربی عمارت. مرد بلندبالائی با پیشانی گشاده وحاکی از اعتماد کامل بخویشتن، سن ازمرزچهل گذشته اما دراوج‌رشد وپختگی مردانه ازپشت میز خود برخاست وپس‌ازدست دادن محکم، این بچه‌آخوندخوش‌لباس وروزنامه‌نویس جنجال‌انگیز رانزد خود روی‌نیم کتی نشاند.

باهمه نواقص خلقی ازجوانی به رك گوئی عادت داشتم واین صراحت لهجه که ناشی ازصدق عقیده وایمان بافکارم سرچشمه میگرفت غالباً از حدود نرمی وملایمت وآداب‌دانی تجاوز میکرد وباعث زیانهائی میشد. بوزیر جنگ مقتدر وموردبیم وهراس اطرافیان وسیاست‌پیشه‌گان باهمان صراحت معمولی‌آغازسخن کردم.به‌وی گفتم‌درذهن بسیاری ازمردم چه سیمائی ازاو ترسیم شده وحتی خودم تا چند روزقبل اورا عامل سیاست‌خارجی میدانستم واز اینروهمه ازوی‌احتراز واجتناب دارند. اما ازمدتی‌باینطرف نوعی‌شك وتردید دراین معتقدات پیداشده است . توجه کامل شما بامرنظام‌وایجاد سپاهی منظم وسودمند که‌میتواند

امنیت را درکشورایجاد کند، اقداماتی که درخواباندن فتنه‌ها وقلع‌سرکشان وطاغیان وتقویت حکومت مرکزی کرده‌اید، عده‌ای با انصاف واهل فکر ونظررا به تجدید نظر درباره‌شما برانگیخته است واین اقدام اخیروتصمیم‌به فرستادن لشکر به خوزستان وخاتمه دادن به قدرت شوم و غیرقانونی‌خزعل صاحبنظران بیغرض را باین عقیده کشانیده است‌که شما میخواهید خدمت کنید، کشوررا ازهرج‌ومرج ونفوذ نامشروع سرکشان وخوانین نجات بخشید وقدرت حکومت مرکزی رادراکناف ایران مستقرکنید وبه تهران و دولت‌ایران حکومت حقیقی را برگردانیدواساس کشور-داری که برامنیت واطاعت‌ازقوانین ومقررات‌است‌ودراین سالهای اخیر اسمی بدون مسمی بود استوارسازید. من که تلفن کرده وتقاضای رسیدن به خدمتتان کرده‌ام برای‌اینستکه به جنابعالی (غرور آخوندی و روزنامه‌نویسی مرا مجبور میکرد که برخلاف‌سنت رایج‌ومتداول حضرت‌اشرف‌نگویم) بگویم فکروزبان وقلم من دراختیارشماست‌وازتقویت‌و تأیید سیاست شما دریغ ندارم وهیچ توقعی ندارم.

وزیرجنگ درمدتی که من سخن گفتم خاموش مانده وبدقت سخنان مرا که باصراحت وگرمی گفته میشد گوش میداد. خوب بخاطردارم رنگ سبزه تند چهره‌اش

چنان ازخشنودی سرخ شد که گوئی مایل به بنفش میشد.

پس ازمدتی تأمل وزیر جنگ بسخن آمد. آهسته و شمرده سخن گفت، برخلاف طلاقت وسهولت بیان من مثل این بود که الفاظ برای بیان مفاهیمی که درذهن داشت کافی نبود. ازمن تشکری نکرد وجمله‌ای که رنگ تعارفهای متداول داشته باشد برزبان نراند. برعکس مختصری از اوضاع قبل ازکودتا وعدم توجه حکومت مرکزی نسبت به سپاهی که زیرفرماندهی اومأمور خواباندن فتنه جنگل بودتا حدی که سربازان ازحوائج ضروری واولیه خود محروم مانده بودند بیان کرد تا اقدام خود را بامر کودتا بعنوان یک ضرورت تاریخی توجیه نماید.

وزیرجنگ میخواست بگوید اوضاع آنروز قابل دوام وبقاء نبود وهروسیله‌ای برای برهم زدن آن مشروع بود. اوبطوراجمال گفت که پس ازانقلاب روسیه وبی اثر شدن معاهده‌ای که قزاقخانه را تحت فرماندهی افسران روسی قرارداده بود، دولت ایران نمیتوانست تصمیم بگیرد واین دستگاه امنیتی موجود را بسرپرستی افسران ایرانی واگذار کند. ناچارازپیش آمد وفرصت میبایستی استفاده کرد.

«فرصت مناسبی بدست آمده بود که قزاقخانه اززیر فرماندهی افسران روسی بیرون آمده ویک قوه متشکل و

مؤثر ایرانی شود. سیاستمداران وقت جرئت نمیکردند پای‌ازخط بیرون نهند واصرارداشتند که وضع حاضرراحفظ کنند بعبارت دیگرعهدنـامه ترکمان‌چای را با همه شومی وننگ‌محترم میشمردند. ومن تنها کاری که کردم فرصت را غنیمت شمرده وبکاری‌دست‌زدم‌که‌ا زآغازانقلاب‌روسیه فکرم را بخود مشغول کرده بود...»

بگمانم قصد سردارسپه تلگرافی‌بودکه ازمنجیل بدولت کرده وافسران روسی را به خیانت وهمدستی با قوای بلشویکی قفقاز که‌به‌جنگلیان‌مدد میرساندند متهم کرده وتقاضای برکناری‌آنها را کرده بود.

و اگر فراموش نکرده باشم کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ نخستین اقدام متهورانه این سرباز رشید نبود.یک مرتبه دیگربا همدستی وهمکاری استاروسلسکی،کلرژه را که فرمانده قوای قزاقخانه بود وتمایلی بمرام حکومت جدید روسیه داشت ازکاربرکناروبامدادان پگاه استعفانامه اورا ازوی گرفت (بعدازاینکه باوفهمانیدکه نگهبانان و سربازان اتریاد تهران عملاً خلع سلاح شده‌اند.) صحبت سردارسپه قریب نیم ساعت‌طول کشید.اوکه اهل بیان‌نبود، مطالب خود را با ایجاز بیان کرد. ازخرابی اوضاع وعدم مساعدت وهمفکری دولت، فقدان وسائل کار، ونبودن

هماهنگی دردولت، ضیق بودجه وکارشکنی کسانی که باید همکاری کنند، کثرت‌خوانین ومتنفذان درایالات وولایات ودشواری مطیع ساختن آنها سخن گفت. حتی یادم میآید گفت«دراثناء جنگی که هم با متجاسرین شمال وهم باقوای کلنل‌محمدتقی‌خان داشتم وقتی بقورخانـه رفتم زانوهایم لرزید زیرا درتمام قورخانه فقط ۸۰ هزارفشنگ موجود بود...»

پس ازآن بالهجه ای که امید ازآن ساطع بود، گفت «همه این مشکلات حل خواهد شد ومن تصمیم قاطع دارم که بحکومت مرکزی معنی حقیقی آنرا بازگردانم وریشه نافرمانی را ازتمام ایالات‌برکنم.»

وقتی وزیرجنگ سخن میگفت‌بی‌اختیار این سؤال مهم ومعما گون درذهنم نقش بست: چگونه یک سرباز سوادکوهی که نه‌ازخانواده‌هایی چون کامران میرزا یا ظل‌السلطان بیرون‌آمده ونه درمسکو تحصیل‌کرده‌بود بدرجه میرپنجی میرسد؟ زیرا افسران ایرانی قزاقخانه غالباً یکی ازاین دوگروه‌بودند: یا ازخانواده های اشرافی بودند که میخواستند ازنزدیکی بروسها وافسری قزاقخانه شأنی ونفوذ بیشتری یابند ویا اینکه ازبعضی‌ازجوانان بروسیه رفته ودرمدارس نظام آنجا تحصیل کرده بودند که بدرجه

افسری میرسیدند. سردارها وسالارها وامیرهائی که در قزاقخانه عنوانی داشتند همه ازاین قبیل بودند. پس ناچار باید فرض کرد جوهرذاتی ولیاقت‌شخصی، یک سرباز ساده سوادکوهی را تا بدرجه سرتیپی میرساند. مطالبی که بعدها افسران دیگری که باوی و زیردست وی کار کرده بودند (مانند یزدان‌پناه، اسمعیل شفایی، ایرج مطبوعی، امیراحمدی) نقل میکردند مؤید این نظربود. همه معتقد بودند رضاخان نمونه انضباط وجدیت وسرمشق دقت ووجدان کار بود. هرقسمتی که درزیر نظر او بود مانند ساعت دقیق وظایف خود را انجام میداد وازحیث نظم، پاکیزگی، وقت‌شناسی وعدم تخلف‌ازانضباط نمونه کامل بود. رضاخان درهررتبه ودرجه‌ای بود مورد احترام وملاحظه مافوقان خود قرارمیگرفت.

قصه زیر، یک نمونه ازطرزفکرواخلاق ورفتار این افسرایرانی را نشان میدهد: دراوایل سال ۱۲۹۹ فوج پیاده بسرکردگی رضاخان مأمورسرکوبی متجاسرین شده بود ودرمیدان مشق جمع‌شده وسایل حرکت خود را فراهم میکردند. در این ضمن کلنل خاباروف که از چند روز قبل مستشاراتریاد تهران شده بود وارد شده با صدای بلند شروع بایرادگرفتن کرد که چرا نفرات مأمور سفارتخانه

را تا بحال جمع‌آوری نکرده‌اند. رضاخان که استنباط کرد افسر روسی میخواهد خود نمائی کند و اعتراضاتش ناوارد است، چنان درخشم شد که سردوشی خودرا کند وبصورت خاباروف پرتاب کرد وبیدرنگ حکم کرد بارها را فروریزند وازتهیه مقدمات سفرصرف‌نظرکنند. کلنل خاباروف جا خورد وسراسیمه بسوی ستاد رفت وپس ازاندکی خود کلنل استاروسلیسکی سراسیمه وارد محوطه شده وبتوسط مترجم عذرخواهی کرد وگفت خود خاباروف را نیزآورده‌ام که عذربخواهد. رضاخان گفت من نیازی بعذرخواهی ندارم ولی حاضرنیستم درمحیطی که خدمت شناخته نمیشود، کارکنم. استاروسلیسکی گفت مملکت درخطراست. شخص شاه این اردوکشی را واجب میدانند ودولت‌امیدش‌بشخص شماست. اگرشما نروید، اردوکشی صورت نخواهد گرفت‌وکسی که بتواند جای شما را بگیرد نداریم. دراین صورت جواب شاه را چه بگویم ومسئول آن شما خواهید شد. رضاخان پس ازقدری فکروتأمل گفت بسیارخوب وبافسران دستوردادند که باروبنه را حمل وآماده حرکت شوند. کلنل خاباروف پیش آمد وبا دادن سلام نظامی عذرخواهی کرد ورضاخان به‌وی دست داد وقضیه خاتمه یافت.

***

درگوشه زندان ومقابل سخنان بی‌سروته مدیر زندان رضاشاه کبیر با همه اقدامات جدی و بزرگ وبا همه تحولاتی که درتمام شئون این کشورایجاد کرده بود ناپدید شده وهمان افسر بلندبالای صریح وروشن که با دیدگان نافذ ومصمم مینگریست وبا جمله‌های کوتاه وموجز نوید وامید میپرورانید درذهنم مصورشد.

بر رضاشاه کبیر و محتشم بدگمانی سایه افکنده بود: شکوه‌الملک راجع بخود من میگفت «اعلیحضرت فرمودند با عزت نفس ومناعت طبعی که درتوسراغ داشتم متوقع نبودم با دشمنان من شب‌نشینی کنی.»

هرچه جستجوکردم بخاطرم نیامد که با دشمن او شب‌نشینی کرده باشم. بعدها معلوم شد مقصود شاه دبیر اعظم است که هنگام استانداری خراسان ضمن گزارشی صلاح ندانسته بود جشن هزاره فردوسی درمشهد صورت گیرد، برای اینکه درشهرمشهد آن تاریخ وسیله پذیرائی ازمیهمانان فرنگی فراهم نبود. شاه ازاین گزارش واظهار عقیده بدش آمده اورا عزل فرمودند. واوپس ازآمدن به تهران بامن آمد وشد داشت وبا دکترغنی چند شبی یا در خانه اویا درخانه من شامی ومجلس انسی فراهم بود. غافل

ازاینکه هرکس موردکم‌مرحمتی معظم‌له قرار میگرفت باید مانند جذامیان ازاودوری کرد...

اما آنروزکه ازدفتراین افسررشید ومصمم بیرون میآمدم، گرمی ونیروی خاصی درخود احساس‌میکردم، دریچه‌ای گشوده شد وفروغ امیدی میتابید. دوره خواری وناتوانی وبیماری ایران سپری شده است. ایران مرد خود را یافته است واین احتمال قوت میگرفت که دربزنگاه تاریخ قرارگرفته‌ایم و این مرد چهل وچند ساله که تا چند روزقبل اورا افسری حادثه‌جومیپنداشتم اینک می‌خواهد تاریخ را ورق زند وصفحه تازه‌ای درآن بگشاید. درذهن تخیل زای وپوینده‌ام دورنمای اردشیر بابکان ونادرشاه افشار پدیدار شده بود.

این نخستین دیدار، مسیرزندگانی مرا تغییرداد. ازبدبینی وزشت‌نگری بروش مثبت وامیدواری افتاده و سهمی هرچند مختصروناچیزدراین بنیانگزاری بعهده گرفتم وغریب اینستکه این تغییرحالت واتخاذ روش مثبت بمن اختصاص نداشت. هراندیشمند اصلاح‌طلب که از اوضاع تباه آنروز به‌تنگ آماده بود (نه سیاست‌بافان و فرصت جویانی که نان را به‌نرخ روز میخورند) ازنزد سردارسپه دگرگون بیرون میآمد.

۳

افسر جاه‌طلب

از همان آغاز کودتا رضاخان میرپنج در ذهن مردم افسری جاه‌طلب نقش بست. سوابق زندگی او این پندار را استوارمیکرد: همدستی با استاروسلیسکی درکنارزدن کلرژه ازفرماندهی قزاقخانه، سپس تدبیری که دربرکنار کردن خود استاروسلیسکی بکاربست اورا افسری نشان میداد که بوضع موجود قانع نیست وپیوسته نظری بالاتر دارد.

خود این واقعیت که مردی بدون تکیه خانوادگی وثروت وبدون تحصیل درمدارس نظام روسیه وحتی بدون دانستن زبان روسی ازسربازی بدرجه سرتیپی برسد دلیل برهمت بلند ونشانه لیاقت وانجام دقیق وظایف سپاهیگریست. باعتراف وتصدیق تمام آن کسانیکه دوره جوانی اورا بخاطردارند افسری بود دقیق ووظیفه‌شناس جدی وبا اهتمام که سرسوزنی مسامحه واهمال را درکارهای اداری جایز نمیشمرد.

خود اوروزی برایم نقل کرد که پس از انقلاب روسیه و سرنگون شدن حکومت تزاری بدست‌وپا افتادم که بفرماندهی افسران روسی درقزاقخانه خاتمه داده شود ودراین باب حتی نزد مدرس که آنوقت مرکز مخالفت باقرارداد ۱۹۱۹ وصاحب نفوذ بود رفتم واین مطلب را باوی درمیان نهادم اما مدرس ازقبول وتصدیق رأی من سرباززد. آنوقت سردارسپه با خنده‌ای تمسخر-آمیزو برای نشان‌دادن جمود فکری سیاستمداران وقت گفت «میدانی دلیل وعذرمدرس درنپذیرفتن پیشنهاد من چه بود؟ اومعتقد بود کنارزدن افسران روسی تعادل سیاسی را برهم میزند واین خطررا دربردارد که انگلیسیها در ایران مطلق‌العنان شوند. ومیافزود که هنوزمعلوم نیست

کارانقلاب روسیه بیکجا میانجامد. اگرقوای شورشی مغلوب ومجدداً رژیم تزاری درروسیه مستقرشود تفاهم ما با آنان دشوارمیشود...»

تصویرکاملی ازمسیرزندگانی رضاشاه درزمان سربازی تا زمان کودتا مستلزم جمع‌آوری اطلاعات دقیقی است که ازعهده من خارج است‌ولی بطوراجمال میتوان گفت اویک مرد عادی ومحصوردرحدود جریانهای عادی نبوده، پیوسته جهشی بسوی پیشرفت داشته است ودراین جهش بیشترمتکی به‌نظم فکری، به‌روش دقیق درامورادارى وانجام وظیفه، به‌رشادت درکارهای جنگی و به‌انضباط بوده است تا عوامل خارجی. خود دست‌زدن بکودتا واعتراف به‌اینکه عامل اصلی کودتا خود وی بوده است نه سیاست‌بافان تهران، حس جاه‌طلبی اوو داشتن داعیه برای رسیدن بمقامی برتررا کاملاً نشان میدهد.

ولی من میخواهم دراین‌جا به‌یک نکته دقیق و اساسی اشاره‌کنم‌که آیا جاه‌طلبی درشخص غایت است یا وسیله؟

وقبل ازپاسخ بدین سئوال باید اعتراف‌کردکه جاه‌طلبی در افراد فی‌حدذاته چیزبد وزیان‌آوری نیست. جاه‌طلبی افراد محرك آنهاست به‌کوشش وعمل. بدون

این نیروی محرك وتوانا، رجال مشهورتاریخی منشأ کارهای بزرگ وآفریدن حوادث وتغییردادن مسیرتاریخ نمیشدند. اما امر مهم اینست که جاه‌طلبی وقتی زیبا و بارور وسودمند است که غایت نباشد بلکه وسیله رسیدن بمقاصد عمومی و تحولات سودمند بحال اجتماع باشد. ریشلیو وبیسمارك جاه‌طلب بودند ولی جاه ومرتبت را برای انجام کاربزرگ دیگرمیخواستند.

سردارسپه نیزجاه‌طلب‌بود ولی‌مقام برای وی وسیله بود نه‌غایت. تمام کسانی که‌بعدهاباوی آشنا شدند مخصوصاً کسانی که صاحب رأی ونظربودند وپیوسته به‌ظواهرپیشامد اکتفا نمیکردند ومیخواستند ازکنه حوادث آگاه شوند این نکته‌را کمابیش دریافته‌اندکه او درهر پله‌ای از نردبان ترقی که قرارداشت پله بعدی را عایق پیشرفت و نظرخود میدید وناچاربود به‌پله بعدی برود. اوفرمانده قزاقخانه شد وباید ببالد وراضی‌باشد ولی وزیرجنگ وقت عایق نظریات اودرمتحدالشکل کردن نظام ایران بود. ناچارباید اوراکنار زند وجای اورا بگیرد. سپس در کابینه‌های متوالی قوام‌السلطنه، مشیرالدوله، قوام‌السلطنه وزیرجنگ بود ولی آنها نمیتوانستند با نظرهای سیاسی وی همراه باشند پس ناچاربود خود رئیس دولت شود.

رجال سیاسی آن تاریخ نمیتوانستند ازدایره محدود ومحصورآنچه موجود است پای فراترنهند واوپیوسته میخواست ازاین دایره شوم که ایران را ضعیف وزبون کرده است بیرون جهد.

نه قوام‌السلطنه، نه مشیرالدوله‌ونه مستوفی‌الممالک هیچکدام نمی‌توانستند کاپیتولاسیون را لغوکنند، امتیاز بانک شاهنشاهی را پاره کنند، تعرفه گمرکی راکه معاهدات‌گوناگون تحمیل کرده بود نادیده انگارند. شاید همه آنها دلشان میخواست وآرزوی چنین اقدامات متهورانه را داشتند چنانکه قوام‌السلطنه درکابینه اول خود بعد ازسقوط سیدضیاءالدین در مقام الغاء پلیس جنوب ومنحل ساختن آن برآمد ولی‌رجال آن روزتصورنمیکردند که این هدفها قابل تحقق باشد.

فرق نابغه‌ها با اشخاص عادی دراین نکته مهم قراردارد که نوابغ درهررشته ودرهردایره به‌موجود قانع نیستند وپا را ازخط بیرون گذاشته هیچگاه موجود آنها را راضی نکرده وپیوسته تحول ایجاد کرده‌اند.

قضیه الغاء امتیازدارسی یکی‌ازنمونه‌های بارزاین جهش مداوم و تلاش خستگی‌ناپذیر رضاشاه است بطرف تحول وآزادی ازقیدوبند بیگانگان.

درسیرزندگانی اجتماعی وسیاسی خود مردی بوطن‌پرستی رضاشاه ندیده‌ام علاقه او بسرزمین پدری ازحد متعادل ومعقول خارج شده وحتی شیوه تعصب پیدا میکرد. رضاشاه ناراحت وخشمگین میشد اگرمیگفتند سویس بیش ازایران دریاچه دارد.

خوب بخاطردارم در۱۳۰۷ ازسفرفرنگ برگشتم ونخستین مرتبه‌ای که بحضورایشان شرفیاب شدم طبعاً ازسفرم سئوال فرمودند. این نخستین سفری بود که بفرنگ رفته بودم وبا آن روح نوجوئی ونوخواهی وشورجوانی که لبریزازستایش تمدن اروپا بود، تا خواستم شمه‌ای از احساس ستایش‌آمیزخود را بیان کنم جلومرا گرفت که «خوشم نمیآید اینقدرازفرنگ تعریف کنند. باید ایران را چون فرنگ ساخت.»

درمیان صفات‌وسجایای بیشمار، دوخصوصیت اخلاقی او بیشتر بچشم میخورد: اراده‌ای روشن و خم‌نشدنی که با تعقل و تأمل ونظم توأم بود. اوچیزیرا که‌میخواست فراموش نمیکرد، هدف ازنظرش محونمیشدوپیوسته اندیشه‌اش دورآن محورمیچرخید وتا آنرا ازقوه به‌فعل نمیآورد، نمی‌آرمید. نهایت درمحقق‌ساختن مقصود تأمل وتدبیربکارمیبرد گوئی معتقد بود که هیچگونه شتابزدگی

نباید کاررا خراب کند. بلکه با کمال تدبیربایدوسایل را فراهم ساخت. تاپای نخستین را استوارنمیکرد گام دومی برداشته نمیشد.

اگرکسی رضاشاه را ازنزدیک دیده ودرمقابله با حوادث خوب شناخته باشد او را همچون معماری می‌یابد که درفکرطرح وایجاد شاهکاریست. نقشه‌در ذهن‌مهندسی نقش می‌بندد، آنرا زیروبالا میکند وآنقدربه‌جزئیات آن میاندیشد تا صورت خیالی کامل گردد آنگاه لوازم کار ومصالح ومواد لازمه را با حساب دقیق میسنجد وروی کاغذ میاورد. هیچ چیزجزئی وکلی ازنظرش دورنمی‌ماند وپس از آنکه تمام مقدمات را فراهم کرد دست بکار آفرینش میزند.

سراسرزندگانی بیست‌ساله این افسرجاه‌طلب بکار این مهندس میماند؛ پیوسته ایجاد، پیوسته تحول، پیوسته بطرف کمال رفتن. دوسه‌سال پس از کودتا تمام هم اومصروف قوای نظامی است. نخست باید بریکاد قزاق مبدل‌شود بیک‌دستگاه‌نظامی فعال ووظیفه‌شناس. پس‌باید حقوق‌آنهامنظم‌برسدتاازآنها کاربخواهد.بافقربودجه دولتی تأمین این امردشواربود ولی اواکتفا کرد باینکه یک رشته عایدی مسلم دولت که ازتریاك حاصل میشود به‌قوای

نظامی او اختصاص یابد وافسر مطمئنی چون خدایارخان
رئیس این قسمت شود. سپس این قوا باید گسترش یابد.
پس ازفراغت ازغائله شمال وشرق درمراکزمهم چند
ایالت قشون مستقرشود، تا مالیات دولت‌وصول شود و
حکومت مرکزی معنی پیدا کند. با سه‌سال زحمت مستمر
ومتودیک ومتحدالشکل کردن قوای انتظامی تا درجه‌ای
بایجاد این مهم توفیق یافت. مطالعه دقیق وگسترده اعمال
واقدامات همین سه‌سال صدها صفحه را خواهدگرفت
وهمه اینها نشان می‌دهدکه چگونه یک‌مرد با اراده و
منظم درطی مدت‌کوتاهی قوای انتظامی را ازصفربجائی
رسانیدکه ایالات وولایات‌مهم ایران‌چون‌فارس، خراسان،
آذربایجان، کردستان، خوزستان وغیره عملاً جزو
کشور ایران شد واحکام تهران درآنها نافذ ومجری گردید:

پس ازتأمین قدرت نظامی این افسرجاه‌طلب یک
یک زنجیرهای اسارت را پاره میکند، چرا یک بانک
خارجی ناشراسکناس باشد، چرا خود ایران به‌تأسیس
بانک ملی نپردازد، الغاء امتیاز بانک شاهنشاهی چه
تالی فاسدی دارد؟ آیا انگلیسیها ناراضی میشوند؟ آیا ایجاد
یک حکومت مستقل ومتکی به‌مالیه وقوای انتظامی خود
که مانع نفوذبیگانگان‌دیگرباشدبرای‌سیاست‌عمومی‌حکومت

هندوستان که ازرخنه شوروی بیمناك است کافی نیست؟

آنوقتی که دربارضعیف قاجاریه به‌تقاضای بیگانگان گردن مینهاد وروس وانگلیس برقابت یکدیگرتحصیل امتیازمیکردند وبه‌بهانه اینکه عدلیه ایران قادرباجرای عدالت نیست حق قضاوت قونسولها را برای افراد خود کسب میکردند یا برای اینکه اجناس خود را بسهولت وارد کنند تعرفه‌های خاصی برای خود میگرفتند تا ایران نتواند ازراه تعرفه گمرکی ناظربراوضاع تجارتی و تعادل اقتصادی خود باشد واکنون دولت جدید با این میراث گذشته روبروست چه میشدکرد؟ شریف‌ترین نخست‌وزیران ایران درمقابل امرواقع شده قرارگرفته کاری نمیکردند وبذهن آنها خطورنمیکرد که این حقوق شناخته شده برای اجانب را میتوان بدور انداخت ولی افسر جاه‌طلب که برای خویشتن مأموریتی ورسالتی قائل بود ونمیتوانست اسارت اقتصادی وحقوقی ایران را بسادگی مشاهده‌کند وگردن نهد همه امتیازات را یکی پس ازدیگری لغوکرد ودراین الغاء دشواریها را ازنظردورنداشت وهنگامی بالغاء آنها وپاره‌کردن قیدوبندها دست زد که تالی فاسد ببار نمیآمد. و قدرت نظامی ایران واستحکام مبانی دولت بجائی رسیده بودکه

بیگانگان میتوانستند حسن رابطه با ایران را برماجراجوئی والتیماتوم ترجیح دهند.

رضاشاه چندین سال بود نسبت بشرکت نفت ایران وانگلیس بدبین ومعتقد بود ثروت ایران رایگان بخارج میرود و بهره درست ومناسب به‌صاحب حقیقی آن داده نمیشود وحتی ازدادن همان بهرهٔ ناچیزکه درقرارداد دارسی قید شده بود تن میزنند. اومعتقد بود اگرانصافی درکارباشد وسهم ایران ازنفت مطابق حق وعدالت داده شود بسی از مشکلات مالی و ارزی ایران حل میشود. چندین سال این نارضایتی ذهن شاه را چون تیزاب میخورد وانواع اقدامات سیاسی ومذاکرات نیزبی‌نتیجه مانده بود وشرکت نفت ایران وانگلیس توجهی به‌رعایت اصل عدالت وانصاف نداشت. لذا رضاشاه درسال۱۳۱۱ با کمال تهورامتیازدارسی را لغوکرد ودرعین‌حال آنقدر احتیاط ودوراندیشی داشت که پیشنهادکردحاضراست قرارداد جدیدی باشرکت بسته شود که مصالح ایران بیشتررعایت شود وصاحب‌نفت سهم‌سزاواری برگیرد. خود تاریخچه این قضیه شنیدنی وخواندنی است ومردی را نشان میدهد که جاه‌طلب است ولی جاه رابرای پیشبرد مقاصد سیاسی واعتلای شأن ایران میخواهد.

سراسر کارهای رضاشاه وتمام تحولات سیاسی واقتصادی ومالی اوهمان مهندس اندیشمندی رابخاطر میآورد که درمقام ایجاد شاهکاریست وتمام لوازم و اسباب آن قبلاً درذهن وی فراهم ومنقوش شده است.

اگر تمام زندگانی او زیرذره‌بین تحقیق گذاشته شود وبیغرضانه افعال واعمال اوبه‌دقت بررسی‌شود او را یک سیاستمدار عاقل و خوش فکر و بتمام معنی سازنده نشان میدهد.

اوبایجاد نظام جدید وآفرینش سپاه متحدالشکل که بمنزله ستون فقرات کشورداریست اکتفانکرد. در امورسیاسی منشأ تحولات عظیمی گردید که ایران ضعیف و ناتوان ۱۲۹۹ را بکشوری قوی بنیه و مورد ملاحظه و احترام مبدل ساخت، بحدیکه در ۱۳۲۰ دولت انگلیس احساس بیم کرد وازاحتمال اینکه ایران تمایلی‌باآلمان پیداکند وکارجنگ متفقین بزاری گراید بدوحمله‌بردند که تشریح این نکته خود ممکن است آیندگان‌را به شناخت کامل رضاشاه رهنمون باشد.

این افسرجاه‌طلب درامرسازندگی‌به‌تنظیم سپاه وایجاد امنیت بینظیراکتفا نکرد. همچنانکه به‌پاره کردن بندهای اسارت سیاسی‌واقتصادی که درطی یک قرن

اخیربدست وپای ایران بسته شده بود قانع نبود بلکه نظر دوراندیش وهمت بلند او ازهمان اوایل سلطنت بمسئله مهم تعلیم وتربیت نیزمعطوف گردید.

با آنکه خود بهره‌ای ازتعلیمات عالیه ودانش‌اندوزی نداشت (وشاید برای همین امروبهمین علت) توجه وی به‌بسط دانش‌معطوف گردید. یعنی باکمال روشن‌بینی درمقام آن برآمدکه همان علوم وفنونی‌که دولت‌های راقیه را «راقیه» ساخته است درایران بسط دهد واز همین‌روی به‌فرستادن شاگرد باروپا تصمیم گرفت و ایران مدیون این اقدام بزرگ اوست‌که سالیانه یکصد نفررا ازمیان شاگردان با استعدادبرای‌کسب علوم‌هندسه، طب، شیمی، راه‌سازی، ساختمان وغیره بکشورهای مختلفه انگلیس، فرانسه، آلمان وامریکا گسیل داشت. دانشگاه جنگ را تأسیس‌کرد وافسران لایق را به‌سنسیرو مؤسسات آموزشی عالی وحتی عده‌ای را برای بحریه به ایتالیا فرستاد. دراین مختصر، قصد تاریخ‌نویسی نیست واین کارمهم برعهدهٔ مورخانی است‌که دقیقاً قضایا را ازروی مدارك و اسناد ثبت‌کنند. در فضیلت این مرد سازنده همین بس‌که تأسیس دانشگاه تهران ودانشگاه جنگ و توسعه مؤسسات آموزشی بفکرواراده اوصورت گرفت.

علاوه براین ازاصلاحات اجتماعی مفیدی که در تمام شئون کرد اورا یک مرد سازنده وخلاق چون پطر- کبیروبیسمارك وریشلیودرمیآورد.

بجای جمله جاه‌طلب بسی درست‌تر و منطبق‌تر با واقع بود اگراورا مرد ایده‌آلیست میگفتند. هنوزجمله‌ای که بمناسبت تقدیم لایحه عوارض قند وشکر وچای برای ساختن راه آهن به‌مجلس شوری دردفتر وزارت جنگ گفت درگوشم طنین‌انداز است. آرزوی چنین اقدام سترك بروجود اومستولی بود وهنگامیکه زبان بستایش چنین کار خطیری (در ۱۳۰٤) گشودم گفت «دشتی اگر مُردم، بدان بزرگترین آرزوی من کشیدن خط آهن سرتاسری ایرانست.»

این جمله مؤثروسرشارازهیجان روحی ازافسری جاه‌طلب سرنمیزند، بلکه گوینده آن شخصی است دارای مقصد بزرگ. آنوقتی که این فکردرذهن اونقش بست وشروع به‌رشد کرد درنظرمردم آرزو یاخواب وخیالی بیش نمینمود، ولی اوآنرا حتی با اوضاع مالی وفقدان عوامل فنی آنروزمحال نمیدانست وگوئی مصداق جملهٔ معروف عربی «همم‌الرجال تقلع‌الجبال» قرارگرفته بود. ازآغازظهوراین فکر(۱۳۰٤) تا بهم پیوستن راه‌آهن شمال

به‌جنوب (مرداد ۱۳۱۷) یازده سال طول کشید ولی راه‌آهن سراسری ایران ساخته شد، بدون کمک مالی یاقرضه خارجی که آن مرحوم ازآن هراس داشت انجام گرفت. ازقرضه خارجی میترسیدولی‌ازاستخدام مهندسان خارجی واستفاده ازعلم وتکنیک‌آنان پروائی نداشت ودرعین حال ازاین‌امرغفلت‌نداشت که‌محصلان ایرانی را به‌آموختن فنون آن بخارج بفرستد.

ازجمله کسانی که دراین رشته کارکرده ودرراه‌آهن بکارگماشته شدند مهندس رضا گنجه‌ای بود. اوبرایم نقل میکرد که هرگاه براه‌آهن تشریف میآوردند بی‌جهت یا با جهت مرا احضارمیفرمودند. سؤال میکردند واز شنیدن پاسخ وتوضیحات من شکفته وخشنود میشدند واین رضایت وخشنودی ازتمام وجنات ایشان ظاهرمیشد. ایرانیان درس‌خوانده ومطلع از تکنیک درنظروی ارجمند وحتی مانند فرزند شایسته خود ایشان جلوه میکردند. صدها نکته واظهارنظرازایشان هست که همه اورا یک مرد ایدآلیست وسازنده نشان میدهد. دریغ که این جنبه‌ها واین گفتگوها وهمه دستورهای دقیق ایشان بمباشرین کارها وزیردستان ثبت نشده است.

فهرست دقیق وکامل سازندگی‌های اواین مدعا را

ثابت میکند وتنظیم آن ازعهده مورخان فاضل ومحقق ساخته است مخصوصاً اگر همراه باشد با شرح عوایق و دشواریهائی که درراه حصول آنها موجود بوده است. شمه‌ای ازخدمات این مرد بزرگ بشرح زیراست:

● ازسوم حوت (اسفند ۱۲۹۹) تا آخرسال ۱۳۰۰ غائله جنگل ومشهد خاتمه یافت وپاره‌ای ازسرکشیهای آذربایجان ومازندران ازبین رفت.

● ۱۳۰۰ـ آغازمتحدالشکل شدن سپاه ایران

● ۱۳۰۳ـ قانون خدمت سربازی

● ۱۳۰۴ـ بهمن این سال طرح راه سرتاسری ریخته شد.

● ۱۳۰۶ـ الغای کاپیتولاسیون وانجام حق قضاوت قونسولهای بیگانه

● ۱۳۰۷ ـ تأسیس بانک ملی‌ایران

● ۱۳۰۸ ـ آغازتشکیل نیروی دریائی

● ۱۳۰۹ ـ الغاء امتیاز نشر اسکناس بانک شاهنشاهی واختصاص آن به‌بانک ملی

● ۱۳۰۹ ـ گویا درهمین‌سال دولت دراین مقام برآمد که تعرفه‌ای مستقل برای واردات وضع کند و تعرفه‌های قراردادها را به‌نحوی ازبین ببرد.

● ۱۳۱۱- الغای امتیاز نامه‌دارسی وبستن قرارداد جدیدی با شرکت نفت ایران وانگلیس

● ۱۳۱۲ - بکارگذاشتن نخستین سنگ بنای دانشگاه

● ۱۳۱۳ - تأسیس بانک کشاورزی

● ۱۳۱٤ - آزادی زن والغای رسم حجاب

● ۱۳۱٦ - گشایش کارخانه دخانیات

● ۱۳۱٦ - تأسیس بانک رهنی

(ممکن است درتاریخ دقیق آنها اشتباهاتی باشد).

آقای جلال شادمان نقل میکند که روزی با وزیر مالیه وقت سرتیپ امیرخسروی شرفیاب بودند ومیبایستی توضیحاتی راجع به‌بودجه بعرض برسانند. گویا دولت برای خریدهای ضروری ولازم درمضیقهٔ ارزی بوده است و امیرخسروی پیشنهاد کردکه از محل ارزی که برای محصلین دولتی اختصاص دارد موقتاً برداشت کنندکه بعد ازارزهای حاصله آنرا برگردانند. شاه برآشفت وفرمود «این محصلان را برای هوا وهوس وخوشآمد بخارجه نفرستاده‌ام... اینها رجال آیندهٔ کشور وروزنهٔامید آینده‌اند. یک دینارازارزنباید برداشته شودکه آنها درمضیقه قرار گیرند...»

۴

منطق قرارداد

منطق عقد قرارداد ۱۹۱۹ این بودکه ایران میان رقابت روس وانگلیس درصدسال اخیرنتوانسته بود وضع ثابت وروشن واستواری داشته باشد. روسها پیوسته جنبه تعرض وتوسعه‌طلبی داشته ومیخواستند ازراه ایران بخلیج فارس برسند وانگلیسیها پیوسته مانع این پیشرفت بوده وبرای مصالح مستعمراتی خود وجود ایران وافغان مستقلی را

ضروری میدیدند.

در۱۹۰۷ این رقابت بضرر ایران ازبین رفت زیرا انگلیس درمقابل اتحاد آلمان واتریش وایتالی مجبورشد پس ازنزدیکی بفرانسه وبستن عهدنامه معروف به «جنتلمن اکرمانت» با روسیه متحد شوند وبرای انجام پذیرفتن آن ناچار درتبت و ایران عقب‌نشینی و معاهدهٔ ۱۹۰۷ را با روسها منعقد کنند که بنابراین ایران بسه منطقه تقسیم شد. منطقه نفوذ روس ومنطقه نفوذ انگلیس ومنطقه‌ای بیطرف درمرکز ایران.

عقد این معاهده ایرانیان را برانگیخت ویکسره آنها را ازدولت انگلیس مأیوس‌ساخت واثرانکارناپذیرآن تمایل قطعی آنان بآلمان درجنگ اول بین‌المللی بود.

اما در۱۹۱۷ واقعه‌ای رخ داد. درروسیه انقلاب شد اساس‌سلطنت رمانوفها فروریخت؛ پس طبیعتاً قرارداد ۱۹۰۷ از ارزش افتاد. پس فرصتی است مناسب که ایران بانگلیس روی آورد زیرا انگلیس بهمان سیاست نخستین خود برمیگردد ومیخواهد ازایران مستقل سدی وحاملی هم برای مطامع احتمالی روسها وهم برای جلو-گیری ازنفوذ بلشویک بعراق وسواحل خلیج فارس فراهم کند.

اما ایران ۱۹۱۹ ضعیف است، هم ازجهت قوه مالی‌بحد افلاس رسیده وهم ازحیث قوای نظامی ناتوان. پس باید دونیروی مهم واساسی کشوررا بدست مستشاران مالی ونظامی انگلیس سپرد تا ایران نسبتاً توانائی بوجود آید. فکرطرفداران همکاری ایران‌با انگلیس چنین بود. یعنی قرار داد ۱۹۱۸ معامله‌ایست ومعامله وقتی محکم وقابل اجراست که صرفه هردوطرف معامله درآن منظورشده باشد نه‌اینکه بسود یک جانب وبزیان جانب دیگرباشد.

درآن تاریخ هنوزپولی که انگلیسیها به‌عاقدان قرارداد پرداخته بودندونقطه فسادآن بشمارمیرفت (زیرا درصورتیکه قرارداد عادلانه ومتضمن منافع دوطرف باشد مستلزم رشوه دادن نیست) فاش نشده بود ولی ازمواد آن بوی تحت‌الحمایگی استشمام میشد وایرانیان را برضد آن برانگیخت بحدیکه سیدضیاءالدین هنگام رسیدن بمقام نخست‌وزیری برای تسکین عامه، قرارداد را لغوکرد. قراردادی که مدعی بود با نظروی تنظیم شده بود وحتی وقتی آنرا با وثوق‌الدوله درمیان نهاد وثوق‌الدوله میخواست جرح وتعدیلی در آن بکار برد ولی او بوثوق‌الدوله گفته بود که من تمام چانه‌ها را زده‌ام ونورمان ممکن نیست با هیچگونه تغییری درمواد آن موافقت کند.

مرحوم سیدضیاءالدین قرارداد را رسماً الغا کرد بامید اینکه افتتاح مجلس دوره چهارم را تا ممکن است بتأخیرانداخته وعملاً مواد مربوط به‌مستشاران مالی ونظامی آنرا اجراکند (چنانکه ارمیتاژاسمیت را بعنوان مشاور مالی وژنرال‌دیکسن را بعنوان مشاورنظامی استخدام کرد).

شاید همین امرنقطه افتراق واختلاف سردارسپه با رئیس‌الوزراء وقت شد وموجب برکناری سید ضیاء-الدین گردید.

سردارسپه نیزمیدانست که شورش روسیه فرصت مناسبی است برای پاره کردن زنجیراسارت وازهمین رو دربرکناری افسران روسی پافشاری کرد.

اواین مطلب را بهترازهرسیاستمداردیگری‌درک کرده بود ولی معتقد نبودکه فرماندهان عوض شوند و بجای افسران روسی، افسران انگلیسی دررأس قوای نظامی ایران مستقرشوند. اومعتقد بودکه بایدکاردردست خود ایرانیان باشد نهایت بایدازتکنیک وتعالیم خارجیان بهره گرفت واستفاده کرد. بدین‌مناسبت بانهایت‌تلخی و تأسف میگفت «صدها امیروسرداروخان وشیخ درسراسر ایران وجود دارندکه باجانب تکیه کرده، عامل نفوذ آنها شده وخویشتن را فرمانبردارسیاست ومنافع آنها ساخته و

بدین شیوه، هم سرازاطاعت حکومت مرکزی باززده وازدادن مالیات استنکاف میکنند وهم بانواع جوروظلم ازمردم مالیات میگیرند که نمونه برجسته آنها شیخ خزعل و روش اودرخوزستان است. عقیده اوتقریباً چنین بود:ـ

«من تصدیق میکنم که انگلیسیها یا هردولت دیگر مصالح تجارتی یا اقتصادی درایران دارند مخصوصاً درخوزستان وتمام آنجاهائی که منابع نفتی وجود دارد وازاینروناچارند با مشایخ وخوانین ازدرسازش درآیند و این پیشامد سوء ازآنروست که دولت ایران نمیتواند جانشین مشایخ وخوانین شود و منافع مشروع آنها را صیانت کند. فرستادن سپاه به‌خوزستان برای خاتمه دادن باین وضع ناهنجار و ناپسندیده است...»

نکته مهم واساسی که تعقل ودرایت مرد نظامی وغیرسیاسی را نشان میدهد این بود که درقضایای سیاسی ابداً دستخوش احساسات نشده با سردی وقاطعیت قضایای ریاضی بامورسیاسی مینگریست. با آنکه شخصاً بحد افراط ایرانی وایران‌دوست بود و به‌خارجیان عموماً با نظرسوء ظن مینگریست واین احساس تا زمانیکه ایران را ترك کردملازم وجودش بودهیچگاه درسیاست‌خارجی روش افراطی پیش نمیگرفت. مصلحت وحوائج مشروع و

قانونی بیگانگان را درنظرمیگرفت وآن اصل مهم وارزنده که معامله وقرارداد پیوسته باید متضمن مصالح ومنافع دوطرف باشد درمدنظرداشت. بنابرهمین اصل معتقد بود که باید حوائج وخواستهای مشروع و معقول انگلیسیها را مادامیکه به‌منافع ایران لطمه نزنند برآورد. آنها میخواهند تجارت کنند پس باید راه را برای تجارت آنان هموار کرد وطرق تجارتی بایدامن باشدوازهرگونه ناامنی مصون ماند. آنها امتیازنفت ایران را دارند ومیخواهند منطقه مسجد سلیمان وآبادان امن باشد؛ ازهمین روی با خوانین بختیاری و شیخ‌خزعل که صاحب نفوذ مطلق خوزستان است همه گونه دوستی میکنند.

این افسرجوانی که هیچگاه بسیاست نپرداخته منطق درست‌وسودمند وروشنی درروابط ایران با خارجیان پیدا کرده ومعتقد بود سروکاردولت‌های خارجی باید با دولت باشد نه با متنفذان محلی وازهمین روقرارداد با انگلیس را بگونه‌ای دیگرتفسیروتعبیرمیکرد: آنها برای مصالح خود معتقد باستقلال ایران‌واستواری حکومت آن منطقه‌اند، پس باید مارا دررسیدن بدین هدف یاری کنند، نه کارشکنی. ما سعی میکنیم دوستان صدیق و مفیدی باشیم بشرط‌آنکه، مارا درتنظیم کشورخود آزاد

گذارند. هرچه میخواهند ازدولت بخواهند نه ازافراد متنفذ محلی که جزمنافع خصوصی خود مقصودی ندارند. این طرزفکردرظرف بیست‌سال‌واندی که دورهٔ اقتدار وزمامداری اوبود ادامه داشت. درآن نخستین برخورد شخص خیال میکرد که وی برای توجیه اقدام جسورانه خود این مطلب را میگوید ولی هرقدردایرهٔ نفوذ وقدرت اوفزونی میگرفت عمل به‌این اصل بیشتر بچشم میخورد انگلیسیها امتیاز تأسیس بانک شاهنشاهی را درمقابل بانک استقراضی روس گرفته‌اند. بسیارخوب. این امرفی‌حدذاته زیان‌آورنیست ولی این بانک ناشراسکناس‌است‌و رفته‌رفته زمامدارمقدرات‌مالی‌ایران شده است واین زیانبخش است. چاره چیست؟ چاره اینست که باید صبرکرد تا حکومت مرکزی قوی شود ومالیه دولت ایران اعتباروحیثیت پیدا کند. آنگاه درمقام تأسیس بانک ملی برآید. دربانک شاهنشاهی را نمی‌بندد وآنرا درکارهای بانکی ومعاملات آزاد میگذارد ولی نشراسکناس را ازحقوق مسلم بانک ملی قرار میدهد. یعنی مصالح ومنافع انگلیسیها تا آنجائی که مخالف مصالح ومنافع ایران نیست مراعات میشود و درکارهای وی اخلال نمیشود ولی بانک ملی ایران به انجام وظایف ملی وقانونی خود مشغول میشود ودولت

انگلیس نمیتواند برآن ایراد واشکالی وارد سازد.

عین این سیاست عاقلانه درامر تعرفه مستقل گمرکی بکارافتاد. درایام ناتوانی وضعف، نخست انگلیس وروس وسپس سایردولت‌ها با ایران قراردادهای گمرکی بسته بودند. این قراردادهای تحمیلی برای حفظ مصالح اقتصادی وتجارتی آنان بسته شده بود وایران نمیتوانست برای واردات خود تعرفه وضع کند، یعنی ازاصل حمایت اقتصاد خود محروم بود. پس ازتغییرسلطنت یکی از کارهای اساسی همین لغو تعرفه‌های قراردادی وتحمیلی بود که دولت را مواجه با مشکلات بیشمار کرد وبا تدبیر وحیله این بندها گسسته شد.

برای روشن کردن اوضاع آن زمان وطرزفکر انگلیسیها چند مکتوب مهم که اخیراً درمجله کاوه منتشر شده است باین فصل اضافه میکنم. (شماره ٤٦ و٤٧ خرداد ١٣٥٢)

١ ـ نامه‌ایست ازجنرال کنسول انگلیس دراصفهان به‌سرپرستی‌لورن وزیرمختارآن دولت بتاریخ ٢٠ دسامبر ١٩٢٢ (تقریباً سال ١٣٠١ شمسی خودمان)

٢ ـ ١٠ ژانویه ١٩٢٣ (تقریباً یک ماه پس ازنامه نخستین) ازسرپرسی لورن به‌نایب‌السلطنه هندوستان

۳ـ نامه‌ایست ازنایب کنسول انگلیس دراهواز خطاب به‌وزیرمختارانگلیس درتهران بتاریخ ۲ ژویه ۱۹۲۱ (شماره ۴۷ و۴۸ مجله کاوه مهرماه ۱۳۵۲) این نامه‌ها درصفحه ۲۵۵ کتاب سفرنامه‌خوزستان که بامر مرحوم رضاشاه در۱۳۰۳ چاپ شد، آمده است.

جنرال کنسولگری انگلیس ـ اصفهان به سرپرسی لورن وزیر مختار اعلیحضرت پادشاه انگلستان

شماره ۹۱

تاریخ ۲۰ دسامبر ۱۹۲۲ **سری**

سرورارجمند

سردارظفر، طی ملاقاتی که دیروز باوی داشتم، بمن اطلاع دادکه مشارالیه منتهای کوشش خود را مبذول داشته است وزیرجنگ را متقاعد سازدکه برای ایمن نگاه داشتن راه بختیاری کاملاً ضروری است که ناحیه کوه کیلویه تحت کنترل مؤثرقرارگیرد. وبه‌وی پیشنهاد کرده است که دولت باید به‌منظورحفظ نظم ووصول مالیات، پول وقوای نظامی دراختیارخوانین بختیاری قرار بدهد.

سردارظفرافزودکه پذیرش این پیشنهادکم خرج‌ترین وعملی‌ترین راه حل این مشکل است ومعتقد بود

که بختیاریها مناسب‌ترین کسان برای انجام دادن این کار میباشند. او تصور نمیکرد که ایرانیان (منظور مأمورین دولت است ـ مترجم) به‌تنهائی ازعهده این مهم برآیند. وزیر جنگ به‌سردارظفر اذعان کرده بود که ضیاءسلطان را که اخیراً ازشیراز به‌بهبهان مأمورگردیده وبناست یک نیروی تقویتی هزارنفری اورا همراهی کند، نمی‌شناسد. سردارظفرسرتاسراین جریان را صحنه‌سازی تلقی میکند و معتقد است که هیچ نیروی نظامی به‌بهبهان اعزام نشده است.

سردارظفراظهارداشت‌که وزیرجنگ حاضر به‌شنیدن وترتیب اثردادن به‌پیشنهادهای وی درباره حکومت کوه کیلویه نگردید ودرمورد روابط بختیاریها با انگلیسیها فوق‌العاده ظنین وبدبین بود.

سردارظفرمشروحاً به‌سردارسپه بیان داشته است‌که موجبی برای این بدبینی وجود ندارد ونگرانی‌سردارسپه بر دسیسه وتوطئه مشترک بختیاریها وانگلیسیها برعلیه مصالح ایران، وبا قصد اشغال نظامی ناحیه بختیاری‌ازطرف انگلیسیها، بمنظورتقویت بختیاریهادربرابردولت ایران، صرفاً زائیده توهم بوده وعاری از حقیقت است.

سردارظفر اظهارداشت که فحوای کلام وچکیده بیانات وزیرجنگ این بود که خوانین بختیاری باید خود را

ازانگلیسیها کنار بگیرند وبه‌هیچ وجه‌من‌الوجوه با آنان کار و ارتباطی نداشته باشند.

گوانیکه عوارض ناشی ازرویداد شلیل (مقصود کشتن سربازان ایران) برطرف‌گردیده ولی سردارسپه خواستاربود که خوانین بختیاری به‌بازماندگان وکسان افراد مقتول تاوان بپردازند. سردارظفرنگفت‌که خوانین با این خواست سردارسپه مخالفت خواهندکرد یا نه. وی اظهار داشت‌که به گمان اووزیرجنگ برای خوزستان نقشه‌هایی درسرمی‌پروراند وافزود که سردارسپه نسبت به‌شیخ خزعل احساسات دوستانه ندارد ونظر به‌مناسبات نزدیک شیخ با ما (منظور انگلیسیها است ـ مترجم) نسبت بدوبدگمان وبی اعتماد است.

سردارسپه آشکارا اظهار داشته است‌که باید در خوزستان قوای نظامی داشته باشد. سردارظفر خاطرنشان ساخت‌که سردارسپه، علیرغم اطمینانهائی‌که داده است، برای چهارمحال هم نقشه‌هائی دارد، ولی وی ازاحتمال چنین رویدادی بیمناک نیست زیرا معتقد است‌که بختیاریها کاملاً قادربه‌حفظ منافع ودفاع ازخود خواهند بود. رفتار افسران وافراد نظامی درشلیل وعدم توانائی‌آشکارآنان در مقابله با راهزنان وهمچنین عدم قدرت آنها دردستگیری

دزدان درسولنجان وبادینه وفرارشان دربرابراولین شلیک آنان این تصوررا تقویت میکند که نظریات وپیش‌بینی‌های سردارظفر درمورد قوای نظامی ایران ممکن‌است تا اندازه‌ای مقرون به‌حقیقت باشد. نظامیان ایران به‌نظر «سربازان شوکلاتی» میآیند که مشق صف جمع آنان درمحوطه سربازخانه‌ها قابل تحسین بوده ولی فاقد ارزش جنگی میباشند. درباره استخدام نفرات برای قشون سردارظفر اظهار داشت که رؤسای ایل بختیاری با پیوستن بعضی ازخان‌های جوان به‌ارتش ایران مخالفتی ندارند ولی مایلند که وزیرجنگ از نام‌نویسی اهالی بختیاری در قشون قبل ازتحصیل رضایت خوانین خودداری‌کند. وی افزود که سردارسپه نسبت به‌این درخواست موافق بوده وقول مساعد داده است. سردارظفر بمن اظهارداشت‌که سرنوشت حکومت‌کوه‌کیلویه پس از ورود سردار جنگ وسردار اقبال، نایب‌الحکومه کوه‌کیلویه، به‌تهران مجدداً مورد مذاکره‌قرارخواهد گرفت. این دونفر با شما (منظور سرپرسی لورن وزیرمختارانگلیس است) مشاوره به‌عمل خواهند آورد وانتظاردارند که آنها را درحل این مشکل آزاردهنده یاری دهید تا براه حل رضایت‌بخشی دست‌یابند. ضمناً یاد آورشد که اخیراً راهزنان کوه‌کیلویه کاروانی متشکل ازچهل حیوان بارکش را که حامل

کالای بازرگانی بختیاریها به‌مقصد چهارمحال بوده است درنزدیکی مال امیر زده‌اند.

سردارظفرنظریات خود را چنین خلاصه کرد که خوانین به‌اطمینانهای وزیرجنگ به هیچ رجه‌اعتماد ندارند زیرا اغلب گفته‌های او دوپهلواست.

خوانین ازاین بیم دارند که مقصود باطنی سردار-سپه موهون ساختن آنان وکاهش نفوذوحیثیت آنها در کشور است ودلیل این مدعا را طرزرفتارمأمورین دولت و بخصوص مقامات ارتشی با خوانین میدانست.

وی اظهار داشت‌که ازهنگام عزیمت شاه ازایران نه استاندارونه هیچ مقام دیگری ابداً مطلبی راجع‌به وضع کلی وعمومی وترتیبات آتی کوه کیلویه‌وبختیاری باوی درمیان نگذاشته وعلیرغم مواعید وزیرجنگ هیچ اطمینان کتبی راجع‌به موضوعات ومسائلی‌که مورد مذاکره بوده واصل نگردیده است.

سردارظفر ازاین بیمناک است‌که اگرمسائل و مشکلات بحال خود رها شوند وما دریاری دادن به‌خوانین درحل معضلات موجود توفیق‌نیابیم‌ناحیه کوه کیلویه بتدریج ازکنترل خارج ومردم آن به‌راهزنی پرداخته و مناطق نفت‌خیز را به‌مخاطره خواهند افکند وبالمآل خاک

بختیاری دستخوش پریشانی و اغتشاش خواهد گردید و خوانین ناچار خواهند بود که حاکم بهبهان، که خود فاقد قدرت است، دست تظلم دراز کنند ونتیجه نهائی آنکه قوای نظامی ممکن است، در ظاهر برای اعاده‌نظم، ولی درحقیقت برای تحقق بخشیدن به‌منویات‌وآمال وزیرجنگ درسراسرکشور، به‌چهارمحال اعزام شوند. سردارظفر هیچ شک ندارد که اعزام قوای نظامی به‌چهارمحال، هم به‌ضرر بختیاریها وهم برخلاف مصالح انگلستان است.

افتخار دارم که خدمتگزار فرمانبر و فروتن جنابعالی باشم امضا- جنرال‌کنسول اعلیحضرت پادشاه انگلستان در اصفهان **امضا- کرو**

۲- نامهٔ وزیرمختارانگلیس به نایب‌السلطنه‌هندوستان تاریخ ۱۰ ژانویه ۱۹۲۳

محرمانه

سرورارجمند

چنین برمیآید که بازدید اخیروزیرجنگ ازجنوب این تصوررا دراذهان‌کنسول‌های اعلیحضرت پادشاه انگلستان ایجادکرده که حضرت اشرف دارای تمایلات ضد انگلیسی است.

توقیف الله کرم دربوشهر، به‌بهانه اسائه‌ادب به‌سردار سپه، باعث تقویت این تصور دراذهان آنان گردیده است.

الله‌کرم فرزند یکی‌ازرؤسای قبایل یعنی حیدرخان حیات‌داودی است‌که سالیان دراز بامقامات انگلیس روابط نزدیک ودوستانه داشته وکمکهای قابل توجهی درپیشبرد هدفهای متفقین درجنگ جهانی‌کرده است.

نامه پیوست‌که ازژنرال‌کنسول انگلیس دراصفهان دریافت شده نموداری دیگرازتصوری است‌که بدان اشاره کرده‌ام. سردارسپه جریان رویداد مربوط به‌الله‌کرم را برای من بیان‌داشته است‌که به‌نظرما منطبق باواقعیت‌می‌باشد. مشارالیه قبول کرده که الله‌کرم را آزاد ساخته ودرارتش به‌وی درجه داده وخلعت هم عطا نماید وبه‌این ترتیب به‌سر وصداها پایان بخشد.

گرچه داوری من درمورد حضرت اشرف بستگی به‌نتیجه اقدام اودارد ونه به‌وعده‌هایش، معذلک کندی متداولی راکه در برآوردن مواعید در مشرق‌زمین حکمفرما است نباید ازنظردورداشت. بدیهی است گریه وزاری‌های سردارظفرراکه درنامه آقای کرو(Crow) منعکس گردیده است باید با قید احتیاط تلقی‌کرد.

تصویری راکه سردارظفرقلم میزند این است‌که چنانچه دولت انگلیس، با اعمال نفوذ وقدرت تمام، در پیشبرد خواسته‌های بختیاریها، که به‌زعم خودشان متضمن

منافع آنان می‌باشد، نکوشد عواقب مصیبت‌باری برای مصالح انگلستان به‌بار خواهد آمد.

باید خاطرنشان ساخت‌که ما مسئول این نیستیم که برای بختیاریها وبجای آنها بجنگیم بلکه وظیفه‌مندیم درحفظ مصالح انگلستان کوشا باشیم وتردیدی نیست‌که تشخیص و قضاوت سفارت انگلیس درگذشته، با همکاری نزدیک و نظارت وزارت امورخارجه، درباره مصالح حقیقی دولت انگلیس ازداوری هرسیاستمدارایرانی یا رئیس قبیله درست‌تر ودقیق‌تر بوده ومن امیدوارم که درآینده نیزچنین باشد.

نکته اساسی این است‌که ما باید به‌انگیزه‌ها ومقاصد باطنی سردارسپه پی‌برده و سپس به‌داوری بنشینیم که آیا تحقیق مقاصد وآمال مشارالیه، برروی هم درجهت مصالح انگلیس خواهد بود یا نه. دراین خصوص توجه شما را به‌بخشی ازیک نامه که درچهارم سپتامبر۱۹۲۲ به‌مارکز-کورزن Marqvis Gurzon نوشته‌ام جلب نموده واضافه میکنم که معزی‌الیه درپاسخی‌که مرقوم داشته است موافقت کامل خود را با تمامی خط‌مشی سیاست مندرجه درنامه اینجانب ابلاغ کرده است.

گرچه کاملا طبیعی‌است‌که نمایندگان ما ومؤسسات مهم اقتصادی انگلیس درجنوب باید نگران باشندکه مبادا

اوضاعی پیش بیاید که آرامش محلی را، که حس جریان امور این مؤسسات بر آن متکی است، مورد تهدید قرار دهد، ولی من معتقدم که این نکته را باید همیشه در نظر داشت که این در تهران است که ما باید روابط خود را با دولت ایران به‌محک آزمایش زده و ارزیابی کنیم، و بدیهی است که یک‌پارچگی و بهم پیوستگی امپراطوری ایران برای مصالح عمومی و آتی انگلستان معنا و به‌مراتب دارای اهمیت بیشتری است تا تثبیت تفوق محلی هرکدام از تحت‌الحمایگان ما.

مایلم توجه آن جناب را به‌جنبه دیگر این مسأله معطوف داشته و استدعا کنم آنرا مورد تأمل جدی قرار دهید.

به‌نظر میاید که پس از درهم شکستن شورش سمیتقو نقشه‌های سردارسپه، برای کنترل تدریجی و مستقیم سراسر کشور بوسیله ارتش ملی ایران، شانس نمایانی برای موفقیت دارد، و به‌راستی من تصور نمیکنم که تحقق این امر در ظرف دوازده تا هیجده ماه آینده ناممکن باشد.

سردارسپه، علیرغم اشکالات و موانع عدیده، و علیرغم یک خزانه تهی و ضعف و فساد کارمندان کشوری، و همچنین علیرغم دسایس و تحریکات سیاسی، عملاً دارد در اموری توفیق می‌یابد که، اگر اوضاع بگونه‌ای دیگر می‌بود، مستشاران نظامی انگلیس آنرا به‌عهده میگرفتند.

ارتش امروزی ایران یک قدرت بهتر و کارآمدتر از ارتشی است که کشور ایران سالیان دراز، و محتملاً از زمان نادرشاه، به‌استثنای پلیس جنوب، داشته است. انضباط وتعلیمات به‌طرز بارزی بهبود یافته وگرچه تجهیزات و سلاح ارتش هنوز ناچیز و تا اندازه‌ای ابتدائی و کهنه است معذلک روحیه سربازان به‌نظر خوب میآید. در نتیجه پیروزیهای جنگی درخراسان وگیلان وآذربایجان ولرستان حیثیت ارتش واشتهار فرماندهی وسازمان‌دهی سردارسپه به‌طرز بسیار نمایانی فزونی یافته است.

با وجودیکه به‌دشواری میشد کشوری را به‌تصور آورد که کمتر از ایران مستعد روح نظامیگری (ملیتاریسم) باشد، معذلک ماهم اکنون مواجه با بروز چنین پدیده‌ای شده‌ایم وآنچه موضوع را بیشتر جالب توجه میکند این است که ارتش ایران یک ارتش ملی بوده وازراهنمائیها وتعلیمات مستشاران یا مربیان خارجی نیز برخوردار نمی‌باشد.

تردیدی نیست که استواری بنیاد ارتش قائم به وجود رضاخان است واگر بنا باشد که این شخصیت ناگهان کنارگذاشته شود سازمان ارتش محتملاً متلاشی خواهد شد.

هنوزصخره‌های زیادی درراه تفوق واستیلای ارتش، بدان گونه که رضاخان آرزومند است، وجوددارد، ولی با درنظرگرفتن کفایت وشایستگی او، وبا به‌یادداشتن این حقیقت تاریخی که ایرانیان روحاً واخلاقاً مجذوب وفرمانبردارشخصیتهای نافذ وقدرتمند میشوند، قراینی دردست نیست که نشان دهد مشارالیه نتواند این صخره‌ها را دورزده یا ازپیش پای بردارد وبه‌تفوق واستیلای ارتش تحقق بخشد.

شاید رضاخان نتواند بدون یک کشمکش درست وحسابی با پاره‌ای قبایل مهم‌تر، وبویژه با بختیاریها، این مهم را فیصله دهد، ولی‌من متمایل به‌این عقیده هستم که اگررویدادهای غیرمترقبه‌ای رخ ندهد، رضاخان درکلیه این کشمکش‌ها پیروزخواهد گردید.

من درخصوص مسائل ایلات با رضاخان گفتگوئی دوستانه داشته‌ام واوکاملاً متوجه است که بهترین سیاست وتدبیر، آن است که به‌عوض اینکه این مردم قرون وسطائی را به‌ضدیت برانگیزاند، آنانرا وارد درقشون کرده و درارتش مستحیل سازد، وبدینسان آنها را پیروسیاست خود بگرداند. زمان ثابت خواهد کرد که رضاخان شکیبائی وزبردستی انجام دادن این امرخطیر را خواهد داشت یانه.

درهرصورت من هیچ دلیل اساسی مشاهده نمیکنم که نقشه‌های متهورانه ودلیرانه رضاخان قرین موفقیت نگردد، ومابابد این امکان موفقیت را جدی به‌حساب بیاوریم زیرا توفیق رضاخان ازبسیاری جهات، وضع ایران را آنطورکه ما سالیان بسیار درازشناخته وسیاست خودرا لزوماً برآن استوارکرده‌ایم، ازبنیان دگرگون خواهد کرد.

به‌نظرمن سروکارداشتن با یک حکومت مقتدر مرکزی به‌شرطی که به‌اعتقاد ما شانس دوام وثبات معقولی داشته باشد، ازجمیع جهات بی‌دردسرتر و مناسب‌تر است وبدیهی‌است که اتخاذ چنین روشی، لزوماً مناسبات ما را با رؤسای قبایل محلی سست خواهدکرد، وپس ازآنکه این قبایل تحت نفوذ تهران قرارگرفتند مادرمعرض این اتهام قرار خواهیم داشت که دوستان دیرین خود را قربانی کرده‌ایم. این وضع درصورتیکه حکومت مرکزی همچنان با ثبات ومقتدرباقی بماند بزودی عادی خواهد شد اما احتمال ادامه ثبات یک حکومت مقتدرمرکزی چیزی است که، درکشوری مانند ایران، نمیتوان روی آن حساب‌کرد وبنابراین درصورتیکه حکومت مرکزی، همانطورکه به‌کرات در تاریخ این‌کشور اتفاق افتاده، ساقط گردد، تجدید مناسبات دوستانه با رؤسای قبایل

محلی برای ما آسان نخواهد بود. بدیهی‌است که بحث درباره اوضاع واحوال فرضی هیچگاه پسندیده نیست ولی ازآن جناب تمنی دارم که با سعد صدر وشکیبائی به توضیحات اینجانب نسبت به‌رویدادهائی که به‌نظر من محتمل‌الوقوع است بذل توجه نمائید.

به‌اعتقاد من ما باید درحال حاضرخیلی با احتیاط رفتارکرده وحتی‌الامکان خود را بیطرف نگاه داریم. ما نباید ازدوستی خود با قبایل دست بکشیم ولی باید در فراهم ساختن مقدمات این امر حساس بکوشیم تا در صورتیکه پیش‌بینی‌های من درمورد تغییرات اساسی اوضاع ایران، تحقق یابد ازیکجا رانده وازجای دیگرمانده نشویم، وهمچنین باید خط‌مشی سیاست خود را برمبنای مقتضیات واوضاع واحوالی که‌به‌منصه‌ظهورمیرسد قاطعانه‌ترشکل‌داده ومستقرسازیم. شك نیست که هدف سردارسپه این است که تشکیلات ایلیاتی را به‌تدریج‌زیرکنترل کامل نظامی ومالی واداری حکومت مرکزی دربیاورد وبدیهی است که بختیاریها وقبایل بزرگ جنوب سهمگین‌ترین مانع درراه نیل به‌این هدف بوده ومحتمل‌ترین سرچشمه ومبدأ مقاومت دربرابر این سیاست میباشند. کسانی که به‌خصوصیات اخلاقی وروحی ایرانیان واقف‌اند تشخیص می‌دهند که

اجرای سیاست یادشده میبایست لامحاله برمبنای برانگیختن رقابت‌ها وحسادت‌های‌قبیله‌ای وتحریک ایلات برعلیه یکدیگراستوارباشد وبدیهی است که رهبران قبایل نیز بهمان گونه حس میکنند که اتخاذ این سیاست وضع شبه مستقل واقتدارواختیارات وشاید هم مصالح مالی، آنانرا درمعرض‌تهدید قرارمیدهد وطبیعی‌است که برای جلوگیری ازاین رویداد به‌نمایندگان ما توسل جسته ودرصدد جلب حمایت آنان برآیند. نمایندگان ما نیز، نظربه‌سوابق کار وپشتیبانی گذشته خوانین درجهت حفظ مصالح انگلستان، وهمچنین نظر به‌تفاهم ناشی ازوحدت نظرواشتراک منافع، طبیعتاً با آنها همدردی داشته ومایلند که ازپشتیبانی آنان دریغ نورزند، که البته، چنانچه تنها مصالح محلی را در نظربگیریم، قابل توجیه است.

ملاحظاتی که صرفاً مبتنی برجنبه‌های محلی باشد اغلب باعث میشود که مصالح مهم‌ترازنظردوربماند و بهمین سبب است که این توهم پیش میآید که سردارسپه دارای انگیزه‌های ضد انگلیسی است.

من با این نظرموافق نیستم. سردارسپه با قدرتهای کوچک (محلی) مخالف بوده وهدفش این است که تمام کشوررا یکپارچه ومتحد ساخته وتحت فرمان حکومت

تهران دربیاورد.

این سیرتکامل راهی است که تمام کشورها به نسبت بسط نفوذ وافزایش قدرت حکومت مرکزی و گسترش سازمانی می‌پیمایند، وبه‌همان نسبت که پیشرفتهای مادی بیشتری ازقبیل ساختن راه‌آهن وبهبود ارتباطات و مواصلات وتغییرات سازمانی، که مستشاران امریکائی برعهده خواهند گرفت، فراهم شود به‌همان نسبت پیمودن این راه آسان‌ترخواهد شد.

درحقیقت کارهائی راکه سردارسپه، با داشتن وسائل ومنابع به‌مراتب ناچیزتر درصدد انجام دادن‌آن است، همان کارهائی‌است‌که چنانچه معاهده ۱۹۱۹ انگلستان وایران به‌تصویب می‌رسید وبه‌اجرا درمیآمد، برعهده مستشاران انگلیسی وا گذارمیگردید.

اگرما سیاست تقویت رؤسای ایلات را درجهت مخالفت با حکومت مرکزی اتخاذ کنیم بطورحتم سردار سپه مبدل به‌یک فرد ضد انگلیسی خواهد شد.

گمان نمیکنم‌که مشارالیه درحال حاضرضد انگلیسی باشد، وحقیقت این است که‌رفتاروی بامن، و سایرمأموران سفارت که به مناسبتهائی به‌ملاقاتش میروند، درطی یک سال گذشته بطورمداوم وروزافزون دوستانه

بوده است.

من ادعا نمیکنم که مشارالیه موافق انگلستان (Pro British) بدان معنائی که این اصطلاح تداول عامه دارد میباشد. او یک ناسیونالیست است که از سیاستمداران تهران فهیم‌تربوده وبه‌اندازه آنان زادوبوم گرائی مبالغه‌آمیزندارد (وطن‌پرستی افراطی که با پرخاشجوئی ولاف وگزاف توأم باشد وباصطلاح فرنگی Chauvinism- مترجم) واساساً یک وطن‌پرست است. باید درنظر داشت که دراوضاع واحوال فعلی همه سیاستمداران برجسته ایرانی لازم است به‌ظاهرموازنه‌ای دررفتارخود بین انگلیسیها وروسها قائل شوند، ولی اذعان دارم که سیاست به‌ظاهربیطرفانه بعضی اشخاص درواقع سرپوشی برای پنهان داشتن احساسات ضد انگلستان وضد بیگانگان بوده ویک نوع پرده‌پوشی ازتنفری است که نسبت به‌اجانب دارند.

به‌سردارسپه گفته‌ام که قصد دخالت درامورداخلی ایران را ندارم ومسئولیت کامل اداره امورکشوررا بر عهده دولت ایران واگذارمیکنم، ولی متذکرشده‌ام که من بیش ازهرمرجع دیگری قادرم اطلاعات بهتری راجع به‌اوضاع واحوال وشخصیتهای کشور، وبه‌ویژه جنوب، دراختیار او بگذارم وبا وی به‌مشاوره ومصلحت‌اندیشیهای

بی‌غرضانه بنشینم، وبی‌پرده خاطرنشان کرده‌ام که چنانچه کارها به‌وضع خیلی بدی اداره شود قادربه‌حفظ بیطرفی خود نخواهم بود، وبه‌وی هشدارداده‌ام که هرگاه ایرانیان انگلوفیل صرفاً به‌علت انگلوفیلی بودن تحت تعقیب و آزارقرارگیرند میانه من وسردارسپه بدون تردید بهم خواهد خورد نکته دیگری راکه مایلم بطرز مؤثری به‌نظرشما برسانم این است که درحقیقت سردارسپه تنها رکن نسبتاً پابرجا دراوضاع وموقعیت عمومی وکلی ایران بوده و ناپدید شدن اوازصحنه سیاست بطورقطع ویقین مقدمه اشاعه نفوذ قدرتهای مشخصی که با امپراطوری انگلیس دشمنی دارند خواهدگردید واین امرمنجربه‌بروزتجاوزات وتعدیات نامطلوبی خواهد شدکه مسأله ایران را ازنو بطرز حادتری به‌میان خواهد آورد.

رونوشت این نامه به‌مدیرکل وزارت امورخارجه وبه‌ژنرال کنسول اصفهان ایفاد میگردد.

خدمتگزار فرمانبروفروتن جنابعالی
امضاء لورن

نامه محرمانه شماره ۲۲۱ مورخ ۲۱ ماه مه ۱۹۲۳ ازطرف سرپرسی لورن (Percy Lorain) وزیر مختارانگلیس ـ تهران به‌سروربسیارارجمند مارکی کورزون

(Marquis Curzon) وزیرامورخارجه ـ لندن

مخدوم من افتخاردارم که عطف به‌تلگرافهای شماره ۱۳۶ و ۱۵۰ مورخ پنجم وهفدهم ماه جاری خود ملاحظات زیر را درباره اوضاع عمومی ایران تقدیم‌دارم. زمانیکه درپایان سال ۱۹۲۱ به‌تهران رسیدم اوضاع داخلی این کشورنه آرام بود ونه ثابت.

شورش محمدتقی‌خان در خراسان با دشواری درهم شکسته شده بود. سیمکو درآذربایجان آشکارا دست به‌طغیان زده بود، انقلاب میرزاکوچک‌خان در جنگل شعله‌وربود، ایلات شاهسون به‌دلخواه به‌چپاول و تاخت وتازدست میزدند، آشوب وتمرد درمیان طوایف ترکمان حکمفرما بود، به‌نظرمیآمد که طالش وماکوتحت نفوذ جماهیرشوروی درمیآیند، ایلات کرد درمغرب زیر فرمان نبودند وامکان داشت که پیروزی سیمکوکردها را به‌همدستی با او کشانده وموجبات یک طغیان عمومی و یک نهضت تجزیه‌طلبانه درکردستان ایران فراهم شود.

سایرگرفتاریهای دولت سبب شده بودکه ایلات ساکن جنوب غربی وجنوب یعنی‌لرها، بختیاریها، قشقائیها به‌ریاست صولت‌الدوله، اعراب خمسه به‌ریاست قوام‌الملک، شیخ محمرو طوایف کوچک ساکن سرزمینهای

مشرف بر بنادر خلیج، گرچه عملاً به گردنکشی دست نزده بودند ولی فی‌الواقع مستقل باشند. شورش ژاندارمری در تبریز به‌فرماندهی لاهوتی‌خان درماههای اول سال ۱۹۲۲ نمایانگر آتش‌های نهفته دیگری بود، که دراثر فقدان کنترل عمومی ممکن بود زبانه بکشد.

اوضاع عمومی درنتیجه تبلیغات شدید بلشویکی جداً به‌وخامت میگرائید. ودولت ایران خطرات وماهیت غافلگیرانه این تبلیغات را، که هدفش انهدام نفوذ انگلستان وبه‌دست آوردن موقعیتی برجسته برای روسها، ازراه تجزیه ایران می‌بود درك نمیکرد.

لازم است اوضاع یادشده را با اوضاع واحوالی که امروزه حکمفرما است مقایسه‌کنیم شورش سمیتگو سرکوب گردیده وپیروزی ایران دراین مورد همان طور که پیش‌بینی میشد کامل است. کارلاهوتی‌خان وپیروانش با سرعت وشدت یکسره شده واززمان ناپدید شدنش آرامش کامل درتبریز، شهری که مرکزبنام تحریکات و بی‌نظمی است. مستولی می‌باشد. ازشاهسونها زهرچشم گرفته شده است وبدون جنگی شدید خلع سلاح گردیده وسی‌وچهارهزارقبضه تفنگ به‌دولت تسلیم کرده‌اند. طوایف کرد ساکن شمال جاده کرمانشاه به‌سرعت مقهورشده

وخطر بروز هرگونه نهضتی درکردستان ایران خاتمه یافته است. وترکمانان به‌تدریج زیرفرمان درمیآیند.

درسرتا سرشمال، شمال غربی وشمال شرقی، ارتش ایران موقعیت وحیثیت خود را تثبیت کرده است و نفوذ روسیه درآن نواحی شدیداً تضعیف شده ومجدانه با آن مبارزه میشود. تغییراوضاع درشمال به‌درجه‌ای از کمال رسیده است که دولت ایران، صرفاً با اتکاء به وسایل وتجهیزات خود، نه تنها میتواند دربرابرحمله مسلحانه روسها ازخود دفاع کند بلکه شانس پیروزی هم دارد. مگرآنکه با قوائی که ازحیث نفرات به‌مراتب فزونی داشته باشند روبروشود.

درجنوب وجنوب غربی کارهای کمتری انجام داده شده است ولی قدرت واختیارات دولت مرکزی نیزازسوی آن نواحی مورد تهدید قرارنگرفته است، مگر آنکه حمله تابستان گذشته درشلیل را به گروهی ازنظامیان، که ازطریق بختیاری عازم خوزستان بودند، تهدیدتلقی کنیم. ولی با تمام این احوال فعالیتهای شایان تقدیری برای امنیت راههای مسافررو وکاروان‌رو صورت گرفته است.

گواینکه هنوزهم دسته‌هائی راهزن وجود دارند، ولی درحال حاضرکوششهای مجدانه‌ای برای تعقیب و

تنبیه آنان به‌عمل میآید وحقیقت امراین است که ارتش ایران در امحاء این غارتگران متحمل تلفات قابل ملاحظه‌ای شده است.

به‌اعتقاد من نتایج تغییرات یادشده، بی‌گفت‌وگو، برای مصالح انگلستان سودمند بوده است. برای پیروزیهای اشاره شده، دولت ایران فی‌نفسه شایسته تحسین نیست، زیرا این موفقیت‌ها تنها درنتیجه کوشش یک مرد، یعنی رضاخان وزیرجنگ وعلیرغم انواع مشکلات وعلیرغم یک خزانه همواره‌تهی، وهم‌چنین علیرغم یک حکومت کشوری ناتوان، وناخشنودی روسها، به‌دست آمده است.

من اکنون به‌بررسی وضع سیاسی داخلی کشور می‌پردازم.

این دوره، ازنقطه‌نظرافزایش روزافزون قدرت رضاخان، شایان دقت است. اوهیچگاه دربرابرشاه و دولت ومجلس وملاها ازهدف‌خود منحرف نشده وهمواره حرف خود را به‌کرسی نشانده است وعلیرغم مخالفت آنان مملکت را به‌سوی وحدت سوق میدهد.

بطورحتم یک انگیزه جاه‌طلبی دراعمال وخط‌مشی سیاسی رضاخان وجود دارد ولی بی‌گمان مردانی که با ابرازشخصیت، جاده‌های حوادث را درکشورخود هموار

ساخته‌اند نیز دارای چنین انگیزه‌ای بوده‌اند.

چنانچه انگیزه اقدامات رضاخان را صرفاً مبتنی بر جاه‌طلبی بدانیم، به‌نظر من در باره او شدیداً بی‌انصافی کرده‌ایم و به‌عقیده من انگیزه اصلی تمام کارهای رضا خان یک وطن‌پرستی راستین و بی‌ریا است. من هیچ شک ندارم که رضاخان مشتاقانه آرزومند است که ایران را از خفت و خواری کنونی رهائی بخشد.

قانون و نظم را درسرتا سرکشور برقرارسازد و احترام همسایگان را نسبت به‌مملکت جلب کند.

رضاخان قادر است که نخست‌وزیر شده و مجلس را تعطیل کند و بمانند یک دیکتاتور فرمانروائی نماید و حتی سلسله قاجاریه را براندازد.

اتخاذ هرکدام ازاین طرق ازموانعی که سد راه او هستند خواهد کاست. ولی این واقعیت که وی ازاتخاذ این تدابیر خودداری کرده است نظریه مبنی براین توهم را، که تنها انگیزه اقدامات اوارضای حس جاه‌طلبی است مطرود میسازد ازطرف دیگر درجه بی‌کفایتی، بی‌تصمیمی و بیحالی دولتهای ایران، خواه‌تحت ریاست قوام‌السلطنه وخواه مشیرالدوله یا مستوفی‌الممالک، باورنکردنی وازحیطه تصورخارج است.

قوام‌السلطنه کمتراز دونفر دیگر درخور نکوهش است ولی کارهای اوبه‌اندازه‌ای خودسرانه وآلوده به‌فساد و پیچیده است، که نمیتوان اعتماد داشت خط مشی سیاسی صریح وروشنی را دنبال کند، مگرآنکه آشکارا منافع شخصی اورا دربر داشته باشد.

کارهای دولت به‌حال رکود درآمده است و تشکیل اکثریت‌های ساختگی پارلمانی وخنثی کردن دسته بندی‌ها درمجلس، ووجه‌المصالحه قراردادن امور اساسی وسازش دادن تضادها، وساخت وباخت درمورد پست ومقام وغیره وغیره تمام وقت کشوررا به‌هدرمیدهد، وسخن کوتاه آنچه که مطرح نیست اداره امورمملکت است وبرای گریزازموقعیتهای دشوارهیچ سیاستی جز سیاست «باری به‌هرجهت» وجود ندارد.

برنامه‌ای برای وضع قوانین دربین نیست وکوشش در جهت هدایت مجلس وارشاد افکار عمومی به‌عمل نمی‌آید - هرآنگاه که درخواستهای وزرای مختاردول خارجی را غیرمقتضی ومزاحم تشخیص دهند تا آنجا که ممکن است آنرا نادیده میگیرند وعملاً تنها وسیله وادار ساختن آنان به‌دادن پاسخ‌آن است که آنهارا باتهدیدی، که عواقب مترتب برآن مشهود وفوری باشد، مواجه نمود.

دولتهای متوالی ایران دراعماق فکرخود معتقد بوده ویا به‌این نتیجه رسیده‌اندکه ضرورت ایجاب میکند که روابط انگلیس وایران بهبود یابد. ولی ازترس اینکه مبادا مورد حمله روزنامه‌های فرومایه، وسیاستمدارضد انگلیسی ویا مورد بازخواست بلشویکها قرارگیرند، ترجیح میدهندکه بجای اقدام دراین امردرانتظاریک موقعیت وفرصت فرضی بنشینند تا تمایل خود را برای التیام روابط فیمابین ابرازدارند، وبا وجودیکه به‌نیازهای کشورخویش آگاهند معذلک شهامت آنرا ندارندکه برای برآوردن آن اقدام نمایند.

ازآن جناب استدعا دارم‌که کردارورفتارآنها را با اعمال رضاخان مقایسه‌کنید. رضاخان با استواری در راه تحکیم کارها، همانگونه‌که یادکرده‌ام، گام برداشته است وبه‌تشخیص خود درانجام دادن کارهائی‌که به‌نظر وی متضمن مصالح حقیقی کشورش میباشدکوشش به‌عمل آورده است، وهیچگاه نسبت به‌مصالح ریشه‌دارما درایران بی‌اعتنائی نشان نداده است. درست است‌که اوهیچگاه ما راکاملاً مورد اعتماد خود قرارنداده است ولی به‌مانیز دروغ نگفته است. درنتیجه ابتکاراواست‌که دولت ایران تصمیم گرفته است دربرابرتجاوزات مسلحانه احتمالی

روسها وترکها با نیروی نظامی مقاومت ورزد.

این رضاخان بود، که بنا برتقاضای ما، با عبور لشکریان ترك ازخاك ایران مخالفت کرد، وبازاین هم او بود، که بنا به‌خواهش ما، اوزدمیروقوای اوراکه بوسیله نیروی نظامی ما ازرواندوزبه‌خاك ایران رانده شده بودند، خلع سلاح کرد.

ممکن است استدلال شود که انجام دادن این کارها جزئی ازوظایف عادی دولت‌ایران است، ولی درپاسخ باید گفت که بدون‌وجود رضاخان به‌این تکالیف عمل نمیشد، وبه‌راستی که ایفاء واجرای این وظائف نسبت به‌ما همراهی بزرگی بوده است.

بنابراین ملاحظه میشود که درحالی که سیاست و اقدامات رضاخان، تابحال، با مصالح ما سازگاری داشته است، ولی بالعکس رفتاردولت ایران، اگرآنرا مطلقاً غیر-دوستانه ندانیم، لااقل هیچگاه رضایت‌بخش نبوده است.

اختلافات با دولت ایران درباره پاره‌ای ازمسائل فیمابین، ازقبیل بدهی ایران به‌دولت اعلیحضرت پادشاه انگلیس، نابرابری تعرفه‌های شمال وجنوب، حق کشتی-رانی دردریاچه ارومیه، روش مطبوعات، صادرات روپیه، وضع عوارض‌بیجا درمورد جاده‌ها وغیره وغیره،

به‌حدی رسیده است که به‌عقیده من دولت اعلیحضرت پادشاه انگلیس کاملاً محق خواهد بود، که فهرستی از مسائل مابه‌الاختلاف، که دولت ایران درحل آنها قصور ورزیده است، تهیه کند وبه‌دولت ایران اطلاع دهد که عدم حل وفصل رضایت‌بخش این مسائل، درمدت زمانی معقول، عواقبی دربرخواهد داشت، ووسائلی برانگیخته خواهدشد که ناخشنودی‌دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را آشکارانشان دهد اقدام به‌چنین‌کاری روابط انگلیس و ایران را به‌شدت بحرانی خواهدکرد واستنباط من این است که جنابعالی درحال حاضرآماده اتخاذ این روش نمی‌باشید.

مسأله‌ای که پیش می‌آید این است که اتخاذ سیاست گسترش وتنفیذ قدرت حکومت مرکزی درجنوب و جنوب غربی، ازطرف رضاخان، چه اثراتی برمنافع و مصالح ما خواهد داشت. گمان میکنم منویات رضاخان را بتوان به‌شرح زیرخلاصه کرد:

۱ ـ مادام‌که سراسرکشورتحت تسلط بی‌چون و چرای یک قدرت واحد، که لزوماً باید حکومت ملی باشد، درنیاید، ومادام که خلع سلاح عمومی به‌عمل نیامده وکلیه قدرتها در دولت تمرکز نیافته است، کشور ایران

هرگز به‌معنای واقعی مستقل ومنظم نخواهد گردید.

۲ـ مسئولیت حفظ جان ومال بیگانگان باید با دولت باشد ونه با خوانین محلی وغیره وغیره.

۳ ـ مؤسسات بازرگانی بیگانه، که به‌وضوح خطرناك نیستند بلکه برای کشورایران واقعاً مفید هم می‌باشند، محترم شمرده خواهند شد.

٤ ـ نفوذ اجانب، تا آنجائیکه ایرانیان را بجای اتکا به‌دولت‌خود به‌دول‌بیگانه متکی‌ساخته است ریشه کن خواهد گردید.

دولت انگلیس که خود سیاست حمایت ازاستقلال ویکپارچگی ایران را اعلام داشته است، وحفظ منافع مادیش نیزوجود یك ایران با ثبات ومتکی به‌خود وبا مناعت را ایجاب میکند، نمیتوانداز اجرای سیاستی که نتایج مترتبه برآن موردآرزوی خودآنها است، وحشت‌زده گردیده وبا نارضائی‌نشان دهد، بلکه بالعکس بایدنسبت‌بدان ابرازتفاهم و همدردی وحتی‌حمایت نماید، بویژه آنکه پیروزی این سیاست ، خطرروسیه را عملاً ازبین می‌برد، خطری که هرچه ایران ناتوان‌ترباشد برشدت آن افزوده میشود.

مسائل واشکالات معمولی فیمابین ایران وبریتانیای کبیرباید ازمجاری‌عادی حل وفصل شود ونباید گذاشت

که موضوع اصلی را ازنظرپنهان دارند، زیرا بالمآل برای بریتانیای کبیر بمراتب آسان‌تر و رضایت‌بخش‌تر است که با یک دولت مرکزی سازمان‌یافته، که دارای کنترل مؤثری برکشور باشد، سروکار داشته باشد تا با عده‌ای از قدرتهای کوچک محلی.

نظر به‌توانائی فعلی ارتش ملی، این قدرتهای کوچک یارای ایستادگی در برابر سیاست «تمرکز قدرت» را نخواهند داشت، مگر آنکه ازطرف یک دولت خارجی پشتیبانی شوند.

سیاست «تمرکز قدرت» درشمال با موفقیت بمرحله اجرا گذاشته شده است ودرنتیجهٔ آن بریتانیای کبیراز کاهش نفوذ روسیه‌وافزایش امنیت‌عمومی بهره‌مندشده است.

مخالفت بریتانیای کبیر با گسترش منطقی این سیاست به‌جنوب فاجعه‌آمیز بود و ازآنجائیکه دولت شاهنشاهی تمایلی به‌مداخله درمصالح کنونی انگلستان را ندارد ابراز چنین مخالفتی کاملاً غیرضروری است. کارهائی که به انجام دادن آن مبادرت میگردد کمابیش همانهائی است که درمعاهده انگلیس وایران درنظرگرفته شده بود (منظور معاهده شوم ۱۹۱۹ است که بین وثوق‌الدوله نخست‌وزیر وقت، وسرپرسی کاکس، وزیرمختار انگلستان، به‌امضا

رسیده بود ولی ازطرف مجلس وملت ایران مطرود گردیده وخوشبختانه نافرجام ماند ـ مترجم) بااین تفاوت که‌عملیات ارتش بدون کمک خارجی انجام می‌یابد.

جنابعالی تصدیق خواهید کرد که مراتب یاد شده از قدرت استدلال زیادی برخورداراست واگررضاخان بدون آسیب به‌منافع مستقیم انگلستان، بتواند شرایط موردنظر خود را پدید آورد، اوضاع واحوال دراین گوشه ازجهان تا آنجا بهبود خواهد یافت که بازشناخته نخواهد شد.

شاید بشود، که برحسب تمایلی که درتلگرام شماره ۹۷ مورخ دهم ماه مه خود ابرازکرده‌اید، با رضاخان به نوعی تفاهم رسید، ولی شک دارم که حصول توافق مؤثری با دولت ایران، نظربه‌جبن وعدم کفایت آنان، امکان داشته باشد. من هنوزمتمایل به‌این اعتقاد می‌باشم که ماباید، دیریازود، تصمیم بگیریم که آیا با سیاست «تمرکزقدرت» ولوآنکه مستلزم اعمال قوه قهریه باشد، مخالفت بورزیم ویا بالعکس ازآن جانبداری کرده و کوشش نمائیم که با پشتیبانی عاقلانه وخردمندانه آنرا به‌مجرائی بی‌خطرسوق دهیم.

من خود قویاً موافق شق اخیرمی‌باشم.

بدیهی است که ریشه اصلی تمام دشواریها در

خوزستان قرارداشته ومحک آزمایش ما موقعیت شیخ محمره است وبرای نمایاندن مقصود خود اجازه میخواهم جنبه حاد رویدادی راکه ممکن است رخ دهد توضیح دهم. فرض میکنیم که رضاخان علیرغم منع واعتراض ما، برای تنفیذ قدرت حکومت مرکزی، یا به‌منظورگردآوری مالیاتهای عقب افتاده اراضی وحصول اطمینان ازپرداخت به‌موقع وصحیح آن درآینده، به‌اعزام قشون به‌خوزستان مبادرت ورزد.

هدفها ومنظورهای نامبرده فی‌نفسه به‌ما زمینه و سببی برای مخالفت نمیدهد ولی میدانیم که تحقق این امر چه وضع خطرناکی درخوزستان به‌وجود خواهد آورد زیرا حضوریک نیروی جدید، درمنطقه‌ای که خوشبختانه درحال حاضرقرین آرامش بوده ولی مالامال ازاحساسات تند وکینه‌توزیهای قابل اشتعال است، وضع را مخاطره‌آمیزخواهد کرد. چنانچه ازاین احساسات حاد وتعصبات کینه‌توزانه جلوگیری نشود نه تنها عملیات و دارائی شرکت نفت انگلیس وایران به‌خطرخواهد افتاد، بلکه بیم نابودی آن نیزمیرود. اگرلازم بدانیم که ازمرحله اعتراض به‌مرحله اقدام گام نهیم دوراه درپیش‌پای ما باز است:

اول آنکه ایلات محلی را به‌جلوگیری از حرکت ارتش شاهنشاهی تحریک کنیم، که اقدام وروش نابجائی است، دومین راه این است که خودما حفاظت مناطق نفتی وسرزمین شیخ محمره را بر عهده گرفته و بدین ترتیب عملاً راه پیشرفت بیشتر ارتش را سد سازیم که این راه نیز نامطلوب است.

مضافاً، چنانچه خود را ملزم به‌انتخاب راه دوم کنیم، باید علیرغم عواقب مترتب که پیش‌بینی آنها چندان آسان نیست، آنرا تا به‌آخر طی کنیم.

ازطرف دیگر اگر ازرضاخان خواهش کنیم که ازفکر اعزام قشون به‌خوزستان منصرف شود، بطورقطع ویقین خواهد پرسید که آیا دربرابر پذیرفتن این خواهش، حاضریم درجهات دیگر به او کمک کنیم. اگربا صراحت وقاطعیت میتوانستم پاسخ دهم که مادربرابراین گذشت، حاضربه بردن قوای خود ازخلیج، وانتقال مالکیت راه آهن دزداب (زاهدان فعلی - مترجم) به‌دولت ایران، وواگذاری اداره امور سرحد به کشورایران می‌باشیم، امکان میداشت که برآن مبانی به‌تفاهم برسیم.

من درموقعیتی نیستم که بتوانم راجع به‌تصمیم نهائی دولت اعلیحضرت پادشاه انگلیس دراین موارد، که مدتها

است تحت بررسی میباشد وامیدوارم نتیجه آن بزودی ابلاغ گردد، اظهاری کنم.

استنتاج های کلی من بدین قرار است:

چنانچه سیاست رضاخان، بدون برخورد وکار-شکنیهای بی مورد وغیرلازم، به مرحله عمل درآید. ما را ازبسیاری ازمسئولیتها که تا بحال برعهده داشته ایم رها خواهد ساخت، وروی همرفته کشور ایران راهمسایه کم دردسرتری برای ما خواهدکرد ودرآنصورت تنها مواردی که لازم است واقعاً نگران آن باشیم امنیت مناطق نفتی وموقعیت ویژه شیخ محمره است.

کلید پیروزی یا شکست این سیاست دردست ما است.

چنانچه بتوانیم این سیاست را با مصالح دوگانه یاد شده سازش دهیم درآنصورت علاوه بر مزیتهائی که برشمرده ام درتهران نیزنفوذسیاسی بدست خواهیم آورد، ولی چنانچه این سیاست را نابود سازیم فرصت نسبتاً خوبی را، برای ایجاد کشوری که تا اندازه ای دارای ثبات و نظم باشد، ازدست داده ایم وممکن است ناچارشویم مجدداً تعهداتی را بپذیریم که درغیرآنصورت با خشنودی ازخود سلب میکردیم.

اگر درگوشه‌ای بایستیم وبه‌این اکتفا کنیم که به رضاخان بگوئیم «وای به روزتووایران اگر برخوردی با منافع ما پیش بیاید» نه‌تنها ازاین کاربهره‌ای نخواهیم گرفت بلکه ازآن میترسم که خیلی چیزها را ازدست بدهیم، زیرا اگررضاخان ازتهدید ما بیمی به‌خود راه ندهد محتملاً دروضعی قرارخواهد گرفت که برای ما نامطلوب وموجب پریشانی خواهد گردید.

برحسب میل شما درشرف مذاکره با نخست‌وزیر ووزیرجنگ می‌باشم، ولی اگرزیاد اشتباه نکرده باشم لازم است وضع خود را برای آنها روشن کنیم وبگوئیم که چنانچه منافع اصلی، محفوظ بماند حاضربه‌دادن کمک خواهیم بود، یا حداقل به‌سیاست «تمرکزقدرت» با دیده مساعد خواهیم نگریست و بدین‌ترتیب کوشش کنیم که در عوض، بهترین تضمین ممکن برای حفظ منافع خود، و عدم برخورد با شیخ محمره را به‌دست بیاوریم.

رونوشت‌این نامه برای آگاهی حکومت هندوستان، کمیسرعالی‌اعلیحضرت پادشاه‌انگلیس‌دربغداد، ژنرال کنسول انگلیس دربوشهر وکنسول انگلیس دراهوازایفاد میگردد.

مفتخرم که با عالیترین احترامات، خدمتگزاربسیار فرمانبروفروتن آن جناب باشم.

امضاء پرسی لورن

۵

وزیر جنگ در مقابل مطبوعات

در جنگی که قوای دولت با کلنل محمدتقی‌خان کرد، ایل زعفرانلو قوای دولتی‌را یاری‌کرد. ستاره ایران درصفحه چهارم خود ستونی داشت زیرعنوان لطائف وظرائف که تقی‌بینش آنرا مینوشت وجنبه فکاهی داشت. دریکی ازاین تکه‌ها لطیفه‌ای بود که ایل زعفرانلورا مسخره کرده بود. وزیرجنگ ازاین شوخی بیجا چنان برآشفت که

دستورداد مدیرروزنامه را جلب وروزنامه را نیزتوقیف کنند. مأمورین نظامی باداره ستاره ایران که درجنوب خیابان لختی (سعدی فعلی) واقع بود آمدند. مدیرآنرا به قزاقخانه بردند واعضاء روزنامه را بیرون ریخته دراداره روزنامه را قفل کردند (زیرا خیال میکردندتوقیف روزنامه با بستن اداره صورت میگیرد) ومرحوم میرزا حسین‌خان صاحب امتیاز، مسئول ومدیرآنرا به‌میدان مشق بردند. آنجا بامروزیرجنگ ویرا شلاق زدند وسپس دریکی ازاتاقهای آنجا بزندانش افکندند.

بدیهی است که این عنف وخشونت اثربسیاربدی کرد وتصورات نامساعدی که مردم ازقزاقخانه داشتند واکنون آنرا دولتی دردولت میدیدند تأیید میشد. روزنامه را میتوان توقیف کرد ودرآن تاریخ هر رئیس الوزرائی بنا به‌میل ومصلحت‌خود مکررمرتکب این عمل میشد. توقیف روزنامه بدین شکل خشونت‌آمیزوشلاق زدن مدیر روزنامه آنهم ازطرف وزیرجنگ وعامل کودتا بیسابقه بود و افکار عامه را بیش‌ازپیش بسرضد وزیرجنگ برانگیخت ومتعاقب این قضیه چندین روزنامه‌نویس دیگر زبان باعتراض گشوده وانتقاداتی کرده بودند یا بحضرت عبدالعظیم رفته متحصن شدند وحتی فرخی پس ازنشریک

رباعی که مصراع آخرش میگفت «اینست حکومت شتر ، گاو پلنگ» به سفارت روس پناهنده شد. مدیر ایران آزاد (ضیاءالواعظین) بسمنان تبعید شد وخلاصه عمل نامألوف وزیرجنگ تشنجی برانگیخت.

اکنون قصدبیان تاریخ آن اوضاع نیست بلکه میخواستم کیفیت رفتاروزیرجنگ تازه کاررا با مطبوعات بگویم.

میرزا حسین خان صباتنها پس از چهل روز یا بیشتر آزاد شد ودرخانه خودآثار شلاق را درکمر وپشت خود به دیدارکنند گان نشان میداد وپس ازمدتی دوباره اجازه نشر روزنامه خود را گرفت ولی دیگربه حریم وزارت جنگ نزدیک نشده ودرمندرجات خود نهایت احتیاط را مرعی میداشت.

مدتها ازاین سابقه گذشته بود وضمناً شفق سرخ در صحنه مطبوعات ظاهرشده بود وپس ازمدتی مخالف خوانی ، یکی از هواداران سردارسپه شده بود.

یک شب میرزا حسین خان صبا بخانه‌ام آمد و با سابقه زیادی که با من داشت ازاوبا گرمی وشوق پذیرائی کردم ولی اوگفت ازدست «رفیقت» بتوپناه آورده‌ام. با تعجب گفتم «رفیقم کیست؟» گفت «سردارسپه» بازمأمور فرستاده ومن ازترس به اداره نمیروم. گفتم مگر تازه

چیزی برخلاف اونوشته‌ای؟ گفت مستقیماً نه ولی او خیلی حساس است و اگر مطلبی مختصر تماسی با نظامیان و دستگاه وزارت جنگ داشته باشد اورا برمیافروزد. گفتم باآن‌سابقه‌ای که برای شما روی داده چرا جنبه احتیاط را از دست میدهی؟ آقای صبا هرچند مرد وطن پرست وآزادیخواهی بود ولی برای ادارهٔ یک روزنامهٔ یومیه نیازمند کمک ومساعدت بود. ازاینرو بی‌پروا وباکمال صراحت گفت: «آخراوایرانی را می‌خورد وهیچ نم پس نمی‌دهد» با تعجب پرسیدم پس‌ازآنکه روزنامهٔ ستارهٔ ایران آزاد شد وحتی‌مکرر دیدم باستایش ازوزیرجنگ نام‌برده‌ای، من یقین کردم که روابط حسنه شده وحق‌وحساب خوبی گرفته‌ای. صبا قسم خورد وتأکید کرد که وزیرجنگ هیچ کمکی به ستاره نکرده است.

به اوقول دادم‌که اقدام مؤثری‌کرده وضمناً خواهش کردم که روش خود را اصلاح کند وسپس شرحی راجع به‌کارهای مثبتی که این مردکرده است وروزبروز نفوذ حکومت مرکزی را دراقطارکشور بسط می‌دهد و یاغیان یا سرکشان را یکی پس‌ازدیگری مطیع می کند، گفته و سپس متذکرشدم اینکارهائی راکه اومی کند کمال‌مطلوب همهٔ ما بوده وباید به اوکمک کرد.

صبا می گفت اینها درست است ولی ازدایرهٔ قوانین ومقررات نیزتجاوزمی کند. گفتم هراصلاحی طبعاً ریخت‌و پاش دارد ویک روزنامه ملی ومهم مانند ستارهٔ ایران‌می‌باید موازنه‌ای دردست داشته پیوسته بندی ونقاط قابل انتقاد را نگاه نکند واگربخواهد منصف باشد درموازنه، کارهای خوب وبد را هردودرکفه بگذارد...

فردای آنروز بحسب عادت‌همیشه بخانه وزیرجنگ رفتم. وزیرجنگ نهایت اعتماد را بخیرخواهی‌وارادت‌من نسبت بخود داشت، ازاینروبا صراحت قضیه صبا را بایشان گفته وخواهش کردم امربفرمایندبوی تعرض نشود. وزیر جنگ گفت این مرد ناآرامی است ومرتب میخواهد اخلالگری کند.

من به ایشان عرض کردم آیا پس‌ازآن تنبیه شدید و توقیف طولانی‌آیا هیچ ازاودلجوئی فرمودید؟

سردارسپه باکمال صراحت گفت نه. پرسیدم‌آیا کمک مالی به روزنامه‌اش فرمودید؟ فرمودند نه، اوچنین تقاضائی نداشت. گفتم اجازه بفرمائید حضوراً شرفیاب شده وبا وی ملاطفت بفرمائید. اوهم به من قول داده است که روش مساعدی‌اتخاذ کند. ایشان قبول فرمودند وهمان شب صبا را پیدا کردم وبدوگفتم فردا برود وزیرجنگ را

ملاقات کند وچنین کرد. ازخانه وزیرجنگ مستقیماً باداره شفق سرخ آمده وگزارش ملاقات خود را داد وکاملاً راضی بنظرمیرسید ودیگر درروزنامه ستارهٔ ایران تک‌مضرابهای مخالف دیده نشد. من‌همانوقت این فکر بخاطرم رسید که وزیر جنگ با ایمان تزلزل‌ناپذیر وبدون هیچگونه شائبه‌ای معتقد بود که به نابسامانی اجتماعی و اداری کشور دارد سروصورت می‌دهد. اساس کار یک حکومت امنیت است واو با ایجاد سپاهی منظم‌ومؤثر باینکار دست زده است. در سایهٔ سپاه مالیات وصول میشود. درپرتونظم، مردم بکار زراعت وتجارت میپردازند، وبازبراثر بسط نفوذ حکومت مرکزی گردنکشان ومتنفذان سرجای‌خودمی‌نشینند. وراستی هم شبانه روز بدین مهم میکوشید. درمقابل این کوشش مستمر متوقع بود حمایت وتقویت شود وبنابراین‌هرگونه عدم هماهنگی درنظروی نوعی اخلالگری یا لااقل قدرنشناسی جلوه میکرد. مدیرروزنامه‌ایرا شلاق زده، چندماه‌روزنامه‌اش را توقیف کرده وباز متوقع بودکه این روزنامه ازکار وروش اوحمایت کند، غافل ازاینکه روزنامه برای بسیاری وسیله کسب وزندگیست ونباید متوقع بود که همه‌روزنامه‌نگاران ایده‌آلیست بوده، بدون قید وشرط ازسیاست سیاستمداری طرفداری‌کنند ودرضمن صحبت، این نکته را

بایشان یادآور شدم که مطبوعات درحکومت‌های دیموکراسی عامل مهمی بشمار میروند، درافکار عامه تأثیر دارند، حتی در روش مجلس شورای ملی ممکن است اثر بگذارند. بنابراین برای سیاستمداری که میخواهد کار کند وبسی از خرابیها را مرمت کند داشتن چنین تکیه گاهی ضرورت دارد. دراختلافات میان وزیر جنگ ونخست‌وزیران، مطبوعات مهم میتوانند نقش مهمی بازی کنند. پس داشتن مطبوعات در دست، یکی از ابزارکاراست ولااقل از شر مخالف‌خوانی آنها قدری برکنارو به وی فرصت کارهای مثبت بیشتری میدهد. برای وزیرجنگ این مطالب قدری تازگی داشت ولی با فکرمثبت وروشن خود اهمیت قضیه را بزودی دریافت.

بعدها تاروزی که از تاج وتخت کناره گرفت و رهسپار دیار غربت گردید، توجه بامر مطبوعات ومندرجات جراید واینکه مطبوعات عامل مهمی است درپرورش فکر وهدایت مردم ازذهن وی دورنشد ونمونه خیلی بارز ومشهود آن در ماجرای جمهوریت دیده میشود که مطبوعات آنروز یکصدا ازسیاست وی پیروی کردند. تنها روزنامه‌ای که نغمه مخالفت بلند کرد، روزنامه قرن بیستم میرزاده عشقی بود که آنهم مبنی برعللی بود.

میرزاده عشقی ازدوستان خیلی نزدیک ویکی‌از چهار پنج نفری بود که حوزه زندگانی‌خصوصی مرا تشکیل میداد . اوباذوق بود، گرمی فروغی دروی بود، قریحه روشن وباروری‌داشت که اگر میماند وپرورش ادبی او کمال می‌یافت ازشاعران خوب عصر مامیشد. ازمن‌خواست که اورا به سردارسپه معرفی کنم. من‌هم ازبس درروش اجتماعی، شلخته، ساده‌وخودمانی بودم یک روزعصراورا همراه خود بخانه نخست‌وزیر بردم. وقتی او را معرفی کردم سردارسپه روی ازاو گرداند وبطرف دیگر حیاط رفت. هنگامیکه دنبال نخست‌وزیر رفتم ومراتنها دید با ملامت وتعرض گفت «چرا اورا آوردی؟» من به ایشان عرض کردم این جوان هم شاعر وهم اهل قلم وهم درمقام انتشارروزنامه‌ایست. هرچند این اشخاص مؤثر وجنجالی درطرف ما باشند بهتراست. نخست‌وزیر با حال تحقیر و اشمئزاز گفت «از هوچی گری وفحاشی خوشم نمیآید.» قطعاً شعرهائی که عشقی راجع به دوره چهارم گفته بود شنیده بودند.

سردارسپه نظامی بود وعادت به انضباط داشت و ازاینروخیال میکرد این انضباط درسیاست‌هم باید باشد. چون خود درمسائل مملکتی وسیاسی جدی وبا هرگونه

مسامحه و سهل‌انگاری مخالف بود وراستی هم تمام قوای روحی وفکری او صرف امورسیاسی ونظامی میشد وجزاین، همه مطالب دیگررا بازیچه میشمرد. خیال میکرد هرمرد سیاسی باید چنین باشد. پس مطبوعات نیزجزمصالح عالیه کشوری نباید هدفی ومقصدی را دنبال کنند. اوبا همان تحقیری که ازسیاست‌پیشگان قبل‌ازکودتا نام میبرد وآنها را مسئول فلاکت سربازانی میدانست که بادشمن درجنگند، از جرایدی که دنبال‌اغراض خصوصی‌میروند بیزاری میجست. روزنامه‌هائی که متوقع کمک مادی بودند، یا ازراه ورسم متانت واحتشام منحرف‌میشدند درچشم وی فرومیافتادند...

باری عشقی دمغ وپکرازخانه رئیس‌الوزراء برگشت وسخنان من دردلجوئی‌وآرام کردن احساسات مجروح او تأثیری نکرد. درمقابل سردارسپه ومؤمنان وی اردوگاه مخالفی بود. یکی ازرنودوسردسته این اردوگاه، عشقی‌را جلب کرد وعشقی بآنها پیوست وپس‌ازآن درروزنامه خود به پرخاشهای خارج ازحد نزاکت وادب پرداخت وچندان پیش‌رفت تا منجربواقعه شومی شد که درافکارعمومی تأثیر ناخوشایندی بجای گذاشت وغالباً خیال میکردند برحسب دستوریا اشارهٔ نخست‌وزیر اورا «ترور» کرده‌انددرصورتیکه برحسب قرائن وامارات مثبت‌برصاحبنظران‌روشن شدکه

یکی ازافسران صاحب‌نفوذومقام برای‌خوشایند وخوشخدمتی مرتکب چنین اقدام زشت وناروائی شده است.

سردارسپه با همه تندی ویکدندگی درامورسیاسی وبا همه روش استوار وانعطاف‌ناپذیری که درامور‌اجتماعی داشت، ذاتاً وفطرتاً با هرگونه انحـرافی ازاصول، مخالف وازارتکاب‌جنایت‌بیزاربود. بعدازشکست ماجرای‌جمهوریت وپس‌ازآنکه احمدشاه حکم عزل اورا ازفرنگ صادرکرد ولی عقلا ومآل‌اندیشان پایمردی بخرج داده ودوباره ویرا برمسند نخست وزیری‌نشاندند، غوغائی برضدوی درجامعه وجود داشت که گاهی شکل قبیح وبازاری بخود میگرفت، یکی‌ازافسران مقرب وصاحب نفوذ بنظرش رسید که مصدرتمام این مخالفت‌ها دونفرندکه اگرازمیان برداشته شوند غوغاها آرام میشود وازاینرو باکمال جسارت به نخست‌وزیر پیشنهادکردکه اجازه دهد سید حسن‌مدرس و نصرت‌الدوله را «ترور» کنند. اینکه مینویسم از روی قراین وامارات نیست بلکه ازروی اطلاع قطعی و یقینی است که سردارسپه سخت برآشفته بود وبا خشونت‌وتحاشی برسروی فریاد زدکه «من رئیس‌الوزراء ومسئول کشورم، چگونه اجازه آدم کشی دهم...»

نقطه روشن وقوی درروح این مرد بزرگ، وظیفه‌

شناسی وحفظ مصالح عامه بود. فضیلت دیگروی عقل و مآل‌اندیشی اوبود واعتقاد جازم باینکه روی آوردن به‌عنف وخشونت واعمال ناهنجار، افکارعمومی را برمیانگیزد وحس اعتماد را در مردم متزلزل میکند. دردست داشتن قدرت وقوت تنها برای این نیست که‌هردم وبرای‌هرمقصدی آنرا بکاربرند بلکه برای اینست که اولا آنها را برضد دشمنان امنیت وآرامش بکاربرند وثانیاً برقدرت وقوت باید تکیه‌کرد ولی با تدبیر ونرمش وسیاست، مخالفان را آرام‌ونرم کرد تا سرجای خود بنشینند.

دراین باب خاطرات عدیده‌ای درذهن هست که نوشتن همه ملال‌آوراست ولی ذکرخاطره‌ای که برای خودم اتفاق افتاده است درآخر این یادداشت شاید بد نباشد.

برحسب عادت، بعضی‌ازعصرها به سعدآبادمیرفتم. آنروز درمحوطه کوچک جلوعمارت‌دربارآنوقت پنج‌شش نفربودندوگرم‌صحبت. یک‌مرتبه‌شاه بدون خبرازپله‌ها بالا آمده وهمگی سراسیمه برخاسته مراسم‌احترام وتکریم بجای آوردند. شاه گوئی سرحال بود وروی بمن‌فرمودند که «فلانی تووقتی پشت میز تحریرخود می‌نشینی خود را ناپلئون میپنداری وهرچه درزیرقلمت آمد مینویسی.»

با آنکه لحن شاه خشم‌آگین وتلخ نبود مرا نگران

ومتحیرساخت. شاه بفراست این نگرانی‌را دریافته‌ودراتمام وتکمیل‌جمله خودفرمودند «سیاست استتار، سیاست استتار!»

چند روز قبل سرمقاله‌ای درشفق سرخ زیر عنوان «سیاست استتار» منتشرشده بودکه سیاست دولت را در بیخبرگذاشتن مردم ازوقوع غائله جعفرسلطان انتقادکرده بود. زیرا وقتی حقیقت حادثه‌ای گفته نشود قوه وهم و تصور مردم آنرا چند برابر بزرگترمیکند، درصورتیکه قیام جعفرسلطان درغرب ایران خیلی خطرناك ومهم نبودوقوای دولتی نیزمأمور سرکوبی اوشده بود. پس فرمایش ایشان اشاره‌باین سرمقاله است وازاینروبعنوان عذرعرض کردم «انتقاد ازروش دولت‌شده ونسبت به‌اعلیحضرت‌جسارتی نشده‌است.»

شاه‌که نخست آرام بود و با لحن نیم‌شوخی نیم‌جدی «سیاست استتار» راتکرارفرموده‌بودند ازاین جواب برآشفته ویك درجه صدایشان بلندترشده فرمودند «مگردولت‌ازغیر من است؟»

بازبرای رفع تکدر خاطرشان عرض کردم «درمیان مردم اخبار بشکل اغراق‌آمیزی شایع ومنتشرمیشودولی‌اگر حقیقت‌را دولت فاش‌کند اینقدر دروغ وجنجال‌مضر، مردم رانگران نمیکند.»

شاه این دفعه حقیقتاً برآشفته وتقریباً فریاد زدند که «جعفر سلطان گفته است میروم تهران و رضاشاه را از تخت سلطنت پائین میاندازم. آیا متوقعی این‌یاوه‌ها را به روزنومه‌چیها بگوئیم؟»

عرض کردم منظور بنده این نیست که هرچه‌اوگفته است بازگوشود. دولت میتواند خبررا بآن شکلی که‌مصلحت میداند درست کرده وبدست مردم دهد وگرنه مغرضان از کاه، کوهی میسازند.

شاه ازاین سخن بیشتربرآشفت وبا تلخی فرمود «من ازصبح تاشب کارمیکنم وازهیچ امری هرقدر کوچک باشد غفلت نمیکنم‌وآنوقت‌مرتب‌ازهرطرف‌نیش‌سنجاق بمن میزنند...» من ناچارشروع به عذرخواهی‌کرده وعرض‌کردم برخاطراعلیحضرت پوشیده نیست که من دراین باب غرضی نداشته‌ام. فرمود «اینرا میدانم. اگر توآدم مغرضی‌بودی اینها را نمیگفتم. فقط‌باید بدانی که من بیدار وهشیارم‌و بهمه اموررسیدگی کامل میکنم.»

٦

جهش بسوی زمامداری

سردار سپه سر سازش با نخست‌وزیران را نداشت. او نمیتوانست با این الفبا درس بخواند. نخست‌وزیران نمیخواستند و نمیتوانستند از حدود عادیات پای فراتر نهند و سردارسپه کسی نبود که در حدود متعارف و متداول باقی بماند. اگر چنین بود سرناسازگاری با افسر روسی رئیس قزاقخانه پیدا نمیکرد و پس از انقلاب روسیه

بفکر اینکه دیویزیون قزاق را از دست روسها درآورد و بایرانیان واگذار کند نمیافتاد. اگر بنا بود در حدود عادیات باقی بماند داوطلب کودتا نمیشد و پس از کودتا بریاست دیویزیون قزاق اکتفا میکرد.

تاریخ زندگانی بیست‌ساله زمامداری اونشان داد که درهیچ امری نمیتوانست به‌عادیات زمان خود گردن نهد. الغاء کاپیتولاسیون، الغاء امتیاز بانک شاهنشاهی، پاره کردن معاهدات گمرکی، ایجاد تعرفه مستقل گمرکی، الغای القاب و فسخ امتیازنامه دارسی ودهها اقدام دیگری ازاین دست، همه نشانه این امرمسلم است‌که فکر سازندهٔ اونمیتوانست درحدود عادیات ومقررات موجود قرارگیرد.

این‌طرز فکر باسیاست واخلاق نخست‌وزیران‌وقت‌که نمیتوانستند ازدایرهٔ مقررات پای فراترنهند سازگارنبود.

بنابراین حدس زده میشود ـ‌حدس قریب به‌ظن و یقین ـ که کسان مختلف بوی اشاره میکردند که خود او زمامدار شود. البته این کسان یا از راه خوشامدگویی و خوشایند شدن بوزیر جنگ مقتدر، چنین رأیی را ابراز میکردند ویا میان آنها اشخاصی صادق وبا حسن عقیده نیز بود که میخواستند کار یکسره شود.

من شخصاً براین عقیده نبودم زیرا بیم آن داشتم که

درمقام نخست‌وزیری، سردارسپه مواجه با مشکلات داخلی و خارجی شده، انرژی او صرف این امورگردد و از کار اساسی خود که بسط قوای انتظامی و گسترش قدرت و نفوذ دولت مرکزی درایالات و ولایات باشد بازماند وچه بسا منجربه‌سقوط کابینه گردد. در این صورت آیا سردار سپهی که نخست‌وزیر شده میتواند بسمت وزارت جنگ در کابینه‌ای دیگر و تحت ریاست نخست‌وزیر دیگری مشغول کار شود ویا بکلی ازکار کناره گرفته‌وکشور از وجود اومحروم بماند وباز بحال زارگذشته افتد.

من معتقد بودم سردارسپه یا باید وزیر جنگ بماند و یا بمسندی برتراز نخست‌وزیری برسد. سردارسپه بایداز دستمالی شدن مصون بماند و نیازی به‌استمالت اکثریت مجلس و نگاهداری آنها نداشته باشد ونباید بیم ازاقلیت و انتقاد مخالفان اورا بخودمشغول کند. سردارسپه نباید مواجه با سیاست‌های خارجی وتقاضاهای مشروع یا نامشروع آنان گردد. سردارسپه نباید مستقلاً و شخصاً مسئول امور کشور باشد. ظاهراً باید دولت‌ها و نخست‌وزیران وقت دچار این امور باشند تا او بتواند کار اساسی خود را که سرکوبی هرگونه طغیان‌وسرکشی ومحوآثارملوك‌الطوایفی است دنبال کند. حال اگر بتوانیم ازریاست نخست‌وزیران

محافظه‌کار رهایی یابیم و نخست‌وزیر اصلاح‌طلب و دولت بی‌اعتنا به‌امور عادی ومتداول یعنی متناسب با طرز فکر انقلابی سردارسپه روی کار آید مشکل حل شده است.

این امر مستلزم اینست که یک‌سره از طبقات اشراف چشم پوشیده کسی را روی کار آورد که مقام خود را مدیون سردارسپه بداند وبا وی هم‌فکر باشد وکلمه «سلطنه ودوله وممالک» را نداشته باشد.

روزی این افکار خود راکه از روی نهایت صدق و خلوص بود با وزیرجنگ درمیان نهادم. اوپس ازفکر و سکوت ممتدی گفت «چنین شخصی را ازکجا پیداکنم» واز لحن سؤال مثل این بودکه دراصل مطلب خیلی شک ندارد.

من درآن تاریخ جوان بودم. خیلی پخته نبودم و هنوز درسیاست وکارهای اجتماعی ورزیده نشده بودم. فقط احساسی ملتهب وایده‌آلی بلند ومنزه از اغراض مرا بحرکت میآورد واز اینرو بی‌اختیار در جواب وزیرجنگ گفتم «تقی‌زاده چطور است؟» وزیرجنگ پرسید «اورا میشناسی، چگونه آدمی است؟»

من تقی‌زاده رانمیشناختم، حتی اورا ندیده بودم. اما از همان اوائل مشروطیت اورا وطن‌پرست و آزادیخواه وقابل اعتماد میدانستم. درایام جنگ‌که مجله کاوه را در

برلن مینوشت این عقیده را درمن راسخ‌ترکرده بود.

درپاسخ وزیرجنگ این مطالب و آنچه راجع به تقی‌زاده میدانستم که مرد باایمان وپاکدامنی است وعلاوه براین از فلان‌السلطنه‌ها نیست. ودر امور سیاسی واجتماعی مرعوب عادیات نیست و میتواند تصمیم‌های اساسی بگیرد عرض واضافه کردم که تقی‌زاده کسی نیست که بطور طبیعی کاندیدای نخست‌وزیری شود ومجلسیان بوی رأی دهند. او را شما باید رئیس‌الوزراء بکنید یعنی نفوذ خود را بکار انداخته مجلس‌را برای قبول نخست‌وزیری اومهیا فرمائید؛ پس او نخست‌وزیریست دست‌نشاندهٔ شما وچون طرزفکر اوبا نیات عالیه شما انطباق دارد ممکن است‌کارها بهتر پیشرفت کند وشما را ازبسیاری رنجها آسوده سازد.

گمان میکنم درآن روزی‌که این صحبت بمیان آمد دبیراعظم که محرم‌ومورد اعتمادوزیرجنگ بود نیزحضور داشت و بازگمان میکنم دبیر اعظم نظر ورأی مرا تصدیق کرد. نهایت نمیبایستی‌گز نکرده‌پاره‌کرد. هنوز باخود تقی‌زاده مطلب را درمیان ننهاده‌ازطرز فکروسیاست اوکاملاً مطمئن نبودیم واو صددرصد با ما همداستان نشده است پس نباید باجراء این نقشه دست بزنیم.

تقی‌زاده درآن تاریخ درمسکو بود. دولت اورا

مأمور مذاکره با روسها وعقد قرارداد اساسی با اتحاد شوروی کرده واز تهران مرحوم علی سهیلی رابعنوان شخص دوم میسیون فرستاده بودند. بهمین مناسبت چنین بنظر رسید که من سفری به‌مسکوکرده ومذاکرات مقدماتی را با مرحوم تقی‌زاده انجام دهم واگر کاملاً مطمئن‌شدیم که میتواند با سیاست اساسی‌وزیرجنگ همگام باشد در مقام نامزدی وی بریاست وزرائی برآئیم...

بدین مناسبت جمله معترضه‌ای بخاطرم آمدکه ذکر آن بیفایده نیست. آدم جوان احساساتی که خیال میکند در پی‌ریزی اساسی سهیم وشریک است وازاینرو بخود میبالد و رؤیای‌سفر مسکو ومذاکرات‌با تقی‌زاده اورا بخودمشغول کرده است ودرپوست نمیگنجد روزی با مرحوم مدرس که ازمجلس برمیگشت ودوسه نفری‌هم موکب اورا تشکیل میدادند واز آنجمله خودمن بودم وطبعاً صحبت‌ازسیاست ودولت درمیان بود. بی‌اختیار ازمدرس پرسیدم «تقی‌زاده برای ریاست وزرائی چطوراست؟» وبا گرمی احساسات و تصورات خود خیال میکردم مدرس این ابتکار وابداع را پسندیده و آفرین خواهد گفت وخود این قدمی است مثبت بطرف هدف. اما مرحوم مدرس‌گفت «من بااین فکر موافقم برای اینکه تو بسدانی تقی‌زاده هیچ... نیست!»

باری من شبها خواب رفتن مسکو میدیدم ولی چند روزی گذشت وخبری نشد واز وزیرجنگ که میبایستی وسائل رفتن مرا فراهم‌کند خبری نرسید. علاوه براین از گوشه وکناراطلاع یافتم‌که صحبت از نخست‌وزیری سردارسپه درکار است وسیاست بافان درتکاپو افتاده‌اند.

عصری بود، به‌خانه وزیرجنگ رفتم. وزیرجنگ روی یکی‌ازنیمکتهای‌چوبی زیرعمارت‌نشسته بود . بی‌پرده مطلب را درمیان نهادم که ایشان درمقام نخست‌وزیری هستند و به‌من دراین باب اشاره‌ای نفرموده‌اند.

وزیرجنگ با تبسم ولحن طنزآمیز گفت «آخر تو با نخست وزیری من موافق نیستی.» گفتم‌عدم موافقت بنده مبتنی بریک اصلی است که حضورتان عرض کرده‌ام ولی اگر حتماً بدین امر تصمیم گرفته باشید من نمیتوانم مخالف باشم بلکه فکر و قلمم رابکار خواهم انداخت.

وزیرجنگ پس‌ازاندک تأملی عبارتی‌گفت‌که پس ازگذشت پنجاه سال هنوزدرذهن من نقش بسته است. گفت من ازصداقت وصمیمیت تو مطمئنم ومیدانم رأیی که دراین باب اظهارکرده‌ای مبنی برخیرخواهی ومصلحت‌اندیشی است ولی من خوب فکرکرده‌ام «**اگر خدایارخان را هم به نخست‌وزیری برگزینم مثل ماهی از لای انگشتانم**

در می‌رود.»

دراثنای این گفتگو دانستم که شاه با نخست‌وزیری سردارسپه موافق نیست ورنه ممکن است رأی تمایل از مجلس بدست آورد. شوق و حرارت جوانی این خیال خام را بذهنم آوردکه با نیروی بیانم میتوانم شاه را با این امر موافق کنم و همانده این فکررا بوزیرجنگ گفتم. ایشان دراین اقدام مانعی نمیدیدندزیرا یکی‌از باحرارت‌ترین هواخواهان خود رابمیدان میفرستد. همان‌روز به‌وزیر دربار وقت (مرحوم موفق‌الدوله) تلفن‌کرده و استدعای وقت شرفیابی‌برای «یک امرمهم» کردم. وقت داده شد. مرحوم احمدشاه درتالار بزرگ صاحبقرانیه، روزنامه‌نویس جنجالی و هواخواه با حرارت سردارسپه را پذیرفت. ایستاده پذیرفت. نه‌خود نشست و نه اجازهٔ نشستن بمن داد. اولین باری‌بودکه بحضور پادشاهی باریافته‌ام. طبعاً نخست‌دست وپای خود را گم کردم ولی هنگامی‌که مطلب مطرح شد و سخن ازلیاقت وخدمات سردارسپه بمیان آمدشور عقیده و حرارت ایمان طلاقت بیانم را بمن بازداد.

مرحوم احمدشاه کاردانی و خدمات گرانبهای سردارسپه را تصدیق فرمود و بهمین دلیل معتقد بود باید درمقام خود برقرار بماند تا این خدمات را دنبال کند.

رویداد عجیب اینکه شاه تقریباً همان نظر و استدلال را بیان فرمود که خود من داشتم. شاه‌معتقد بود نخست‌وزیری، سردار سپه را با مشکلات سیاسی داخلی وخارجی روبرو خواهد کرد و ازاین فعالیت سودمند و مؤثری‌که اکنون در استقرار امنیت و بسط قوای نظامی بکار بسته است وبدون شبهه روح و معنی را به‌حکومت مرکزی بازگردانده است باز خواهد داشت.

بیانات و استدلال من کوچکترین اثری در تصمیم شاه نکرد وابداً حالت انعطافی را درایشان پدید نیاورد و حتی روزنه امیدی را بررویم نگشود. برعکس شاه معتقد بود چون از هواخواهان جدی سردارسپه هستم و ممکن است سخنان من درایشان اثر داشته باشد سعی کنم ایشان را ازاین خیال منصرف کنم. پس ازبیست یا سی دقیقه بدون اخذ نتیجه‌ای از حضور شاه بیرون آمدم و در خویشتن احساس شکستی شرمگین میکردم. اعتمادم به نیروی بیانم متزلزل شده بود و تمام مذاکرات خود را بوزیر جنگ گزارش دادم.

نمیدانم یک‌روز یا دوروز بعد شاه به‌نخست‌وزیری سردار سپه تن درداد ولی‌گویی ایندفعه واسطه‌ها پخته‌تر وعاقل‌تر از من بودند. بجای اینکه به‌اصول وایده‌آل

روی آورند به‌معامله پرداخته بودند. شاه مایل بود بفرنگ
رود وسردارسپه متعهد شده بودکه موجبات سفر معظم‌له
را فراهم وحتی تا سرحد نیز ویرا بدرقه کند.

۷

ماجرای جمهوریت

سردارسپه برای رجال سیاست آن وقت احترام واعتبار زیادی نداشت، ازقراین زندگی پس ازکودتا وانتصاب ایشان بریاست بریکاد قزاق که کلنل مسعودخان کیهان از وزارت‌جنگ برکناروبجای وی سردارسپه بوزارت جنگ منصوب شده بود برمی‌آید که میان رئیس قزاقخانه با وزیرجنگ سازش وتفاهمی نیست وچون نمیتوانستند

سردارسپه را ازجای خود تکان دهند ناچارمسعود خان را کنارگذاشتند وچیزی که آنوقت همه را بشگفتی افکند اینکه وزیرجنگ جدید ازفرماندهی خود کنارنرفته وبلکه وزارت جنگ را ضمیمه کاراصلی خود قرارداده است.

پس ازچندی، سیدضیاءالدین طباطبائی نه تنها از مقام نخست‌وزیری افتاد بلکه با اسکورت نظامی ازتهران وایران بیرون شد. این قرینه قاطع‌تر وروشن‌تری بود برعدم سازش وزیرجنگ با نخست‌وزیر. زیرا وجود حمایت وزیرجنگ وتوافق اوبا نخست‌وزیر دیگرکسی درکارنبود که به دوره نخست‌وزیری سیدضیاءالدین خاتمه دهد. بهترین علامت ودلیل آنکه پس ازسقوط کابینه که معمولاً وزرا نیزبخانه خود میروند سردارسپه درمرکزفرماندهی خود ثابت ومستقرماند وکارهای انتظامی خویش را دنبال میکرد.

پس ازسقوط سیدضیاءالدین، قوام‌السلطنه به‌نخست وزیری نشست وبدون‌شائبه وتردیدی سردارسپه را بعنوان وزیرجنگ حضورشاه معرفی کرد. اما پس ازمدتی این عدم سازش میان سردارسپه ونخست‌وزیرسیاسی وپخته ومجرب وبرخوردارازحمایت اکثریت قاطع مجلس شورایملی نیز بروزکرد ومنجرباستعفای قوام‌السلطنه شد.

پس‌ازقوام‌السلطنه مشیرالدوله چند ماهی به‌نخست‌ـ

وزیری پرداخت وعدم سازش وزیرجنگ با این نخست‌وزیرخیلی قانونی وخیلی مقید بآداب وسنن حکومت مشروطه بطوربارزتری بروزکرد وحتی درآن هنگام معروف شد که وزیرجنگ سرتیپ کوپال را مأمورکرده است که به‌نخست‌وزیرتوصیه کناره گیری کند ومشیرالدوله که هیچگاه سماجتی برای حفظ مقام وبقای خود درکارنداشت بدون تردید استعفا داد.

همه اینها نشانه‌ها وقرینه‌هائی محسوس بود که وزیر جنگ نمیتواندبارجال سیاست سازگارباشد واین ناسازگاری ناشی ازدوطرزفکرودوروش متخالف بود. سردارسپه مردی مثبت وبقول فرنگیها متودیک بود. هیچ امری درنظروی بدست اهمال ومسامحه نباید سپرده شود. درامورسیاسی و کشوری نخست معتقد به‌انتظام وامنیت بود وبا هرگونه تمرد وسرکشی ازاطاعت حکومت مرکزی مخالف بود. حقوق افراد نظامی هرقدرهم کم باشد نباید به‌تأخیرافتد، تا سربازان قادربانجام وظایف خود باشند. درتمام امورمانند ساعت کرونومتررعایت نظم ودقت را میکرد. طرزفکراو با طرزفکر سیاستمداران تهران که با اصل سازش، ماست‌مالی، مسامحه واغماض خوگرفته وشاید برای بقای خود اصل بست وبند را مراعات میکردند مخالف بود. کارهای

بیست ساله اونشان‌داد که بکلی ازقماش دیگراست. پس طبعاً چنین طبیعت جدی وطرزفکری‌که باصول ریاضی نزدیک‌تراست نمیتوانست همکاری صمیمانه‌ای با رجال سیاست تهران داشته باشد.

برای نمودن‌طرزفکروی هم‌اکنون قضیه‌ای بخاطرم رسید: هنوزوزیرجنگ بود که زبان به‌شکایت ازوزارت امورخارجه گشود وعلت آن بود که میخواست اسلحه از فرانسه بخرد. فرانسوی‌ها گفته بودند برحسب معاهده سن‌ـ ژرمن که میان ما وایران وانگلیس منعقد شده است ما نمیتوانیم اسلحه بایران وبعضی ازکشورهای شرقی بفروشیم آنوقت سردارسپه ازوزارت خارجه خواسته بود که صورت آن معاهده را برای وی بیاورند اما دروزارت خارجه چنین متنی وجود نداشت وپس ازتحقیقات معلوم شد شاهزاده نصرت‌الدوله درسفری که همراه احمدشاه بفرنگ کرده بود وسمت وزیرخارجه داشت، چنین قراردادی را امضاء کرده ولی صورت‌آنرا بوزارت خارجه نداده است.

سردارسپه چون نمک برآتش بود وگفت اگریک روزی زمامدارشوم نخستین کاری‌که میکنم اصلاح وزارت خارجه‌است. این‌امریک‌واقعه‌دیگررا به خاطرم‌آورد. ده‌سال بعد، بعدازسقوط‌تیمور تاش، شاه‌برای‌امری‌ودستوری‌احضارم

فرمود، عصبانی وناراحت. مرحوم مشاورالممالک (علی قلی‌خان‌انصاری)وزیرمختارایران درلندن بود واعلیحضرت راجع به‌موضوعی خواسته‌اند باوی‌تماس بگیرندویادستوری بدهند ولی مشاورالممالک درلندن نبود وبدون اجازهٔ مرکز به‌پاریس رفته بود. آنوقتها این اتفاقات خیلی عادی بود ولی‌درنظراعلیحضرت‌رضاشاه گناه کبیروغیرقابل بخشش بود و برای همین ویرا عزل ومقررفرمودکه مأمورین حق ندارند مقرمأموریت خود را بدون کسب اجازه ازتهران ترك کنند.

خوب بخاطردارم گستاخی‌کرده وبمعظم‌له فرمایش خود ایشان را درزمانی‌که هنوزوزیرجنگ بودند یادآوری کردم‌که نخستین کاری‌که پس اززمامداری خواهم‌کرد اصلاح وزارت خارجه است. شاه ازاین یادآوری ناخشنود شده وبا حرارت فرمودند «من آدم درست حسابی پیدا کردم وبدین اصلاح دست نزدم؟» من هم ازترس نفسم درنیامده وعرض نکردم آدم مناسب برای تصدی وزارت خارجه بوده است واعلیحضرت نخواستید ازوجود آنها استفاده بفرمائیدودرآنوقت‌ذهنم‌متوجه مردان‌جدی‌چون تقی‌زاده‌بود که میتوانست نیت شاه را بهتر ازآنکسانیکه وزیرخارجه‌شدند بمرحله تحقق درآورد ولی شاه ازتقی‌زاده خوشش نمیآمد، زیرا نمیتوانست اعتماد وی را جلب‌کند. همیشه درایران

خلوص وصداقت باید با نوعی اطاعت وتبعیت توام باشد تا اطمینان واعتماد را فراهم سازد واگربرعکس خلوص و راستی مأموربا نوعی استقلال رأی همراه باشد شائبه‌ستیزه‌جوئی ازآن استنباط میشود واین حالت ممکن است بعدم تمکین منجرشود.

بدیهی است رضا شاه مثل هرمؤسس وسازنده و بنیانگزاری ازاراده‌ای قوی برخورداربود. اراده قوی طبعاً ازاصطکاك با اراده‌ای دیگرپرهیز میکند وطبعاً نمیتواند آنرا تحمل کند. بدون ارادهٔ خم نشدنی، شخص بنیانگزار نمیتواند بانجام‌اعمالی‌که درذهن دارد موفق شود. پس طبعاً اشخاصی میتوانند دردستگاه وی‌راه یابند که خود را مجری این اراده نشان دهند واگرهم دراجرای طرحی نظرموافق نداشته باشند یا مقدمات آن طرح را کافی ندانند باید آنرا بشکل ملایم وسازگاربا طبع اعتلاجوی بنیانگرار بیان کنند. بعبارت دیگرنخست خود را صد درصد صادق وصمیمی وبیغرض نشان دهند، سپس خطرهائی‌که اجرای طرح درکمین دارد وانمود سازند یا مقدمات را غیروافی نشان دهند ودرانجام این عمل شائبه هرگونه بدگمانی را ازذهن طراح بزدایند.

رضاشاه یک مرتبه بصراحت به‌خود من فرمود: «من‌ازانتقاد بدم نمیآیدولی باید معلل‌بغرض نباشد.» این بیان

را درموردی فرمودندکه کاملاً حق با ایشان بود ومن خود مکررشاهد این امربودم که متصدی امری وکاری اگربا کمال صداقت نظری مخالف میل یا امرایشان عرضه میکرد باکمال دقت‌گوش میداد واگرصحیح بنظرش میرسید می‌پذیرفت.

سرلشکرمطبوعی نقل میکرد روزی امری فرمودند وبه‌نظر من غیرعملی میآمد. صریحاً بایشان عرض کردم. بطوری برآشفته شدندکه عصای خود را بمن حواله کرده وبا تلخی فرمودند «نمیشود؟ چرا نمیشود؟» ناچارمن با حالت سلام عرض کردم هرچه اعلیحضرت بفرمایند اجرا میشود واگراجازه بفرمائید علت جسارت خود را تشریح کنم. فرمودند «بگو» آنگاه راجع به‌موضوع وارد صحبت شدم وراهی‌که بنظرم حل قضیه بدان صورت ممکن بود عرض کردم، بلافاصله آرام شده وشکوه‌الملک راکه در ضمن سایرحاضران ایستاده بود صدا زدند وباوفرمودند مطبوعی دراین باب نظری داردکه شاید صحیح باشد با همدیگرمذاکره کنید وآنطورکه اومیگوید رفتارشود.

فکر جمهوریت چگونه پیدا شد

درست روشن نیست‌که قبل ازکودتا رضاشاه چگونه

فکر میکرد وچه نظری به‌دستگاه سلطنت داشت؟

بدون تردید قبل ازکودتا رضاشاه نظرخوبی نسبت بدستگاه دولت نداشت: سیاست‌پیشگان تهران درفکر قوای انتظامی نیستند ولوازم زندگانی سربازانی راکه به‌جنگ فرستاده‌اند، فراهم نمیکنند. یک نوع لاقیدی باموزعامه بر تهران سایه افکنده است. همه بفکرشخصی ودنبال اغراض ومنافع خصوصی هستند. اقدام به کودتا وهمچنین اعلامیه‌ای که راجع به‌عامل حقیقی‌کودتا منتشرساخت‌کاملاً روشن کننده این معنی است. شخص غیرعادی نمیتواند به‌عادیات قناعت‌کند بهمین دلیل سردارسپه نمیتوانست با روش سست وباری بهرجهت‌که شیوه سیاستمداران تهران بود سازگارباشد.

پس ازوقوع کودتامردم‌سردارسپه را، افسری جاه‌طلب وحادثه آفرین می‌پنداشتند ولی پس ازیک سال معلوم شد جاه ومقام برای اووسیله‌است نه هدف. اختلاف با نخست‌وزیران ازاینجا ناشی میشد. اما مهم اینست که این نارضایتی افسر اصلاح‌طلب به‌مقام بالاترهم میرفت یا نه. هنگام کودتا درروح اواحترام به‌مقام سلطنت موجود بود یعنی تمام خرابی وتباهی را ازمتصدیان امورومسندنشینان وزارت میدانست وسپس رفته رفته پس ازآشنائی‌کامل باوضاع باین نتیجه رسید که آب ازسرچشمه گل‌آلود است.

پس باید الفبا تغییرکند، زیرا این دستگاه بفرمان شاه در حرکت بود واگرشاهی با اراده وبا ایمان وشاهی واقف بمسئولیت خود برصدردستگاه دولت قرارداشت آیا باز دستگاه چنین تق ولق کارمیکرد؟

عدم رضایت وبی‌اعتمادی سردارسپه بشاه قاجار معلوم نیست ازچه تاریخی آغازشده است ولی میتوان حدس زدکه آشنائی‌کامل به‌جریانهای سیاسی زمینه مساعدی بود برای‌کسانی‌که یا ازراه مجامله ومداهنه ویا ازروی عقیده دستگاه سلطنت قاجاریه را ضعیف وناتوان دانسته ومعتقد بودند باید تیشه بریشه فساد وناتوانی زد...

کثرت این اظهارات وتکرارآن ازطرف‌کسانی‌که سردارسپه بحسن عقیده وصداقت آنها نسبت بخود اطمینان داشت بتدریج تأثیرکرد. مخصوصاً تجارب تلخ سه ساله و مطلع شدن ازنقاط‌ضعف دستگاه اورا با این فکراساسی همداستان ساخت ومعتقد شد که اگر دررأس دستگاه دولت قرارگیرد ورئیس مسلم کشورشود بانجام مقصد بلند خود توفیق خواهد یافت. اما گوئی طبعش چندان با رژیم جمهوریت سازگارنبود.

من‌جوان بودم. تاریخ جمهوری روم وتاریخ انقلاب فرانسه قوهٔ تخیل مرا برافروخته بود. علاوه برآن فروریختن

امپراتوری آلمان، اتریش، روسیه وعثمانی یکپارچه مرا طرفداررژیم جمهوری‌کرده بود وخیال میکردم اگرنغمه جمهوری بلند شود تمام آزادیخواهان بزیرپرچم سردارسپه جمع میشوند وحکومت شوروی نیزازآن پشتیبانی‌خواهدکرد.

این شورتخیلات جوانی درمن قوت‌گرفت ومکرر عقاید خود را با سردارسپه که اینک نخست‌وزیر شده است درمیان نهادم‌وخوب بخاطردارم آن مردی‌که قضایا را بطور مثبت مینگریست ودرهرکار وتصمیمی جدی ومنطقی بود دچاراین نگرانی شده بودکه «اگرجمهوری برپا شود چه کسی تضمین خواهدکردکه من بررأس کارها بمانم» وما معتقد بودیم‌که «این امردرقانون اساسی جدیدی‌که برای رژیم جمهوری نوشته میشود تأمین گردیده و ایشان مادام‌العمر درمقام ریاست جمهوری باقی میماند» زیرا حقیقتاً سردارسپه میبایست بررأس کارقرارگیرد تا تمام این مقاصد ارجمند را بانجام رساند.

اعتراف میکنم، فکر، خام ونسنجیده بود ولی من پیوسته ازتصدی مقام نخست‌وزیری سردارسپه درنگرانی وهراس بودم ومعتقدبودم اویا باید همان وزیرجنگ باقی بماند ودولت رادرمشت داشته باشدیا بالاترازرئیس دولت باشد که دولتهارا طبق نظروایده‌خویش بکارگماردوعجیب‌تر

این که خیال میکردم‌درقرن بیستم تغییرسلطنت چندان‌مناسب نیست وازسنن چند هزارساله که مردم به‌اصل شاهی عادت کرده‌اند غفلت داشتم.

ازاین بدتـر، طرزاقـدام وموقـع نشناسی وپیروی صرف ازاحساسات بود. سردارسپه تازه رئیس‌الوزراء شده بود واحمدشاه بـا شرایطی نـامناسب وبچگانـه با نخست‌ـ وزیری سردارسپه موافقت‌کرده بود که بیدرنگ وسائل‌سفر فرنگ ویرا فراهم کنند. چانه زدن احمدشاه درسپردن زمام اموربمردی‌که درمدت سه‌سال واندی لیاقت خود را نشان داده است سخت سردارسپه را ناراحت‌کرده وآن مختصر امیدی‌راکه دروی‌مانده بود خاموش‌کرد وشاید بواسطهٔ همین امر به‌تقاضای چند نفرمعتمدان خود روی خوش‌نشان داد وموافقت‌کرد که سلطنت قاجاررا برهم زده جمهوری برپا شود ولی دراین کارتمام آن‌کسانی‌که مؤسس این فکر بودند (وازجمله خود من) خام وبی‌نقشه بودیم وکودکانه بکاردست زدیم. اول دوره پنجم است. وکلا تازه نفس‌هستند ودوسال تمـام درجلودارنـد. دردوسال معلوم نیست چه حوادثی روی خواهد داد. اکنون برمسند وکالت استوارند. نخست وزیرنیازمند رأی آنانست. چرا این نیازرفع شود. ازشاه قاجارنمیترسند ولی ازسردارسپه هراسی دردل دارند.

چرا قدرت و اختیار احمدشاه بسوی منتقل شود؟ در این صورت میدان برای سیاست‌بافی آنان باقی نمی‌ماند. امروز وکلا، حاکم، رئیس مالیه وعدلیه وپست وتلگراف محل خودرا معین میکنند تا درمحل، حافظ منافع ومصالح آنان باشد. سردارسپه بعنوان رئیس دولت وازلحاظ حسن‌جریان‌های اداری با این امرموافق نیست.

ما ازفرط خامی خیال میکردیم کافیست ندای جمهوریت طنین افکند وسردارسپه مقتدرازآن حمایت‌کند. آزادیخواهان همه بدین سوی میگرایند. مردم که ازدوران سلطنت قاجاردلخوشی ندارند با ما هم‌آوازمیشوند. ولی در مقام عمل همه‌حسابها غلط درآمد. حتی آزادیخواهان تندرو ازما روی‌گرداندند. سفارت شوروی وانگلیس با عوامل خود مخالف این حرکت شدند. درباریان به‌تکاپوافتاده و سیاست‌بافان رابسوی خود خواندند. سیاست‌بافان نیز چون وکلای مجلس صرفه خود را دراین میدیدند که قدرت و نفوذ سردارسپه فزونی نگیرد. عبرت‌انگیز افکاری بود که بواسطه عادت‌به‌وجود نظامی شامل درطی چندین‌قرن، رژیم جمهوریت رابدعتی‌ناجورتلقی‌کردند...

تنها امری که امیدبخش بود مطبوعات ایران بود که یکدست و یک‌نواخت فکرجمهوری را تقویت‌کرده و

مقالات آتشین مینوشتند. مردم نیز در ولایات به‌حمایت از سردارسپه برخاسته ومیتینگ‌ها ترتیب دادند. سیل تلگراف به‌تهران سرازیر شد وهمه‌خلع احمد شاه را میخواستند. اما اینها کافی نبود. دستگاهی که باید این‌مرام‌را تحقق بخشد کار نمیکرد. درمجلس شوری یک اکثریت متشکل وبا ایمان وجود نداشت. علاوه براین دسایسی بکارافتاد وجمعیت زیادی را به‌مجلس روانه کرد. میدان بهارستان وصحن مجلس ازجمعیتی که برضد جمهوری‌شعار میدادند پرشده بود. یکی ازافرادی‌که از این اجتماع بوحشت افتاده بود نخست‌وزیررا با تلفن ازماجرا مستحضرساخته وآمدن ایشان را ضروری شمرد. سردارسپه تک وتنها ازدرشکه خود در مجلس پیاده شد وبا شلاق خود به‌جمعیت حمله کرد. مردم فرارکردند. صحن مجلس درچند لحظه خالی شد وجز کفش وکلاه برزمین چیزی دیده نمیشد. مؤتمن‌الملک درپله‌های سرسرا با نخست وزیرروبروشده وبدین‌عمل اعتراض کرد. سردارسپه گفت من مسئول امنیتم واین وضع ممکن بود بوخامت‌گراید. مؤتمن‌الملک متقاعد نشد وبا لهجه‌ای قاطع وتند گفت «امنیت محوطه مجلس باقی است وکسی حق ندارد درآن مداخله کند...» سردارسپه پس ازاین گفتگوی مختصرپشت باوکرده وبه‌سرسرا بالا شد...

تصورمیکنم این آخرین لحظه حرکت جمهوری بود.

گمان میکنم این پیشامد نقطه عطفی بود. با آن هوش نافذ و شامه تند سیاسی وفکرمثبت وواقع گرای، سردارسپه دریافت که این حرکت ونهضت بجای درستی منتهی نمیشود. از فردای آنروز(سوم یا چهارم فروردین ۱۳۰۳) این صدا خاموش شدوشاید هم خیروصلاح کشور دراین بود زیرا بیست ویک ماه بعد که نقشه تغییرسلطنت بمیان آمد بسهولت کارانجام شد. زیرا دورهٔ پنجم داشت بآخرش نزدیک می‌شد و وکلا درصورت مخالفت رئیس الوزراء وفرمانده کل قوا و طبعاً مخالفت ارتش نمیتوانستند ازمحل خود انتخاب شوند. ازاینروقتی داورطرح تغییرسلطنت را تهیه کرد دریکی از اتاقهای زیرین خانهٔ رئیس الوزراء نشست یك یك وکلا آمدند وطرح را امضاء کردند. این طرح، احمدشاه راعزل وسردارسپه را بعنوان نایب السلطنه معین میکرد واوراموظف میساخت که مجلس مؤسسان را تشکیل دهد تا اصل قانون اساسی راکه بموجب آن سلطنت درخاندان قاجاراست تغییر دهد ودرخاندان پهلوی برقرارکند.

این طرح درمجلس مطرح شد. مصدق السلطنه و حسین علا وسیدحسن تقی زاده وسیدحسن مدرس با آن مخالفت کردند ولی طرح با اکثریت قاطع تصویب شد و

نکته قابل توجه اینکه آن مخالفتی‌که با جمهوریت شد با تغییر سلطنت ظاهرنگردید، زیرا مردم دلخوشی ازسلطنت قاجاریه نداشته وبرعکس به‌پهلوی‌که درمدت نزدیک به‌پنج سال شایستگی خود را نشان داده بودخوشبین بودندونه‌تنها دیگر راهزنان راههای بزرگ را نمی‌زدند، بسی از گردنکشان وخوانین مخالف قدرت حکومت مرکزی ازبین رفته وعامه مردم برفاه وآسایش رسیده بودند وطبقات‌مولد ثروت چون زارع وتاجروکاسب وصنعتگربدون ترس از اجحاف خوانین ومتنفذان محلی بکارخود مشغول شده و مملکت‌شکل‌مملکت بخود گرفته بود وحکومت‌مرکزی واقعاً حکومت مرکزی شده بود.

۸

تیمورتاش

ظهوروسقوط تیمورتاش تقریباً نامترقب وبشکل یک امر ناگهانی روی داد درمدت کوتاه میان خلع احمدشاه ورأی مجلس مؤسسان برانتصاب رضاشاه به‌سلطنت آرزومندان وزارت دربارکم نبودند. دبیراعظم بهرامی با تقرب و همکاری مداوم‌پنج ساله ومحرمیت‌کامل باسردارسپه وزیر جنگ و نخست‌وزیرآنرا قبائی آراسته براندام خود تصور

میکرد. چراغعلیخان‌امیر اکرم باقرابت‌نزدیک تصور میکرد این طوق زرین بگردن وی میافتد. بسیاری تصور میکردند محمود جم بدین مقام خواهد رسید. امثال سرلشکر خدایارخان و عدل‌الملک کم نبودند که چنین سودائی درسر می‌پختند. اما برای همه یک نوع تازگی وغیرمترقب بود که فرمان بنام تیمورتاش صادرشد. چنانکه نخست‌وزیری مرحوم مستوفی‌الممالک، باآن ارتباط نزدیک وناگسستنی وی با دستگاه سلطنت قاجاریه، پس ازارتقاء رضا شاه به‌تخت سلطنت تعجب‌انگیزبود.

تیمورتاش دردوره‌پنجم‌مجلس‌ارتباط زیادی‌بانخست‌وزیـروقت داشت و در تغییر سلطنت گـرچـه نقش اول را داوربازی می‌کرد اوشرکت وجدیت زیادی درماجراداشت.

بخاطـردارم روزی، درهمان اوقاتی‌که کارتغییر سلطنت بمرحله عمل درآمده بود به‌ملاقات سردارسپه رفته بودم. درسرسرا منتظرنوبت خود ایستاده بودم که‌تیمورتاش ازدفترشاه که اطاق‌کوچکی درضلع جنوب غربی عمارت بـود بیرون آمـد و پیشخدمت مـرا بسدانجا هدایت‌کـرد. هنوز ننشسته وبسخن آغازنکرده بودم که دراتاق بازشد و تیمورتاش مجدداً وارد شد. نخست‌وزیربا تعجب و استفهام بدونگریست. تیمورتاش گفت: «چون دشتی یکی ازخاصان

ومورد اعتماد حضرت اشرف است وما همه دریک راه سیاسی میرویم استدعا میکنم بوی بفرمائید که چاکر مورد مرحمت واعتمادم وبنابراین خصومت راکنارگذاشته و دوست شود» سردارسپه با بشاشت ورضایت خاطربمن‌توجه فرمود ومن برخاسته بوی دست داده وقول دادم که سوابق را فراموش کنم.

علت این امراین بود که ازدوره چهارم که تیمور-تاش وکیل بود وپس ازآن والی‌کرمان شد درشفق سرخ مرتباً مورد حمله وانتقاد قرارمیگرفت. من اورا مرتجع، رفیق نصرت‌الدوله وسیاسی ماجراجوئی میدانستم وازهمین روی دردوره پنجم که با اعتبارنامه من مخالفت شد، تیمورتاش یکی‌ازکسانی بودکه دررد اعتبارنامه‌ام سعی بلیغ کرده بود وحتی بعدها شنیدم سردارسپه دبیراعظم را نزد وی فرستاده وخواسته بودکه ازمخالفت با من صرف نظر کند واونپذیرفته بود.

برای خودمن نیزانتصاب تیمورتاش بوزارت دربار غیر مترقب بود وحتی من داوررا برای اینکارنزدیک‌ترو موجه‌ترفرض میکردم.

* * *

درپائیز ۱۳۱۱ یک روزدرروزنامه‌های صبح خبری

ساده وبدون شرح وتوجیه بدین مضمون خوانده شد:

«آقای تیمورتاش ازوزارت دربارمعاف شد.»

مردی که درمدت پنج سال با نهایت اقتدارکارمیکرد وحتی نخست‌وزیر وقت چون حاج مخبرالسلطنه ازوی دستورمیگرفت زیرا مظهرقدرت واراده شاه بود، بدین سادگی ازمسند قدرت کنارگذاشته شد.

برای کسانی که درمتن واقعیات زندگی میکردند و کمابیش ازجریانها اطلاع داشتند این قضیه غیرمترقب نبود. تیمورتاش ازمدتی بدینطرف مورد لطف وعنایت شاه نبود. این مطلب براشخاصی چون مرحوم داور، سردار اسعد وبسیاری ازنزدیکان بدستگاه مستور نبود وبنابراین امر غیرمنتظره‌ای بشمارنمی‌رفت، معذلک برای عامه این خبر غیرمنتظره بشمار می‌رفت.

تیمورتاش دردوسه سال اول نقش خود را خوب ایفا میکرد ونفوذ اوروزبروزفزونی میگرفت. درهیئت وزراء شرکت میکرد. هیئت دولت گفته‌ها وعقاید ویرا متن اراده شاه میدانستند، حتی درمجلس نیزاین عمل صورت میگرفت: بنام فراکسیون اکثریت جائی تهیه کرده وهر هفته اکثریت قاطع وکلا درآنجا حاضرمیشدند. راجع به‌لوایح دولت وقوانینی که میبایستی ازمجلس بگذرد بحث

میشد، بطوریکه دیگر درمجلس قضیه کج‌وکوله نشده ولوایح بدون خدشه ونظرشاه به‌تصویب رسد. درانجام تمام امور دولتی (جزامورمربوط بوزارت جنگ وقضایای انتظامی) تیمورتاش پهلوان میدان بود وداورونصرت‌الدوله (قبل از سقوط‌وبرکناری) وعدل‌الملک دنبال وی بودند. تیمور تاش درظرف این دوسه ساله باد وکالت را ازدماغ وکلائی که هنوزامربرآنها مشتبه بودوخیال میکردند میتوانند صاحب رأی ونظری‌درسیاست باشند بیرون کرد.

همچنین ازمداخله‌ای‌که عموماًنمایندگان میخواستند درحوزه وکالتی خودکنند وازاین حیث مزاحم کارهای وزارتخانه‌ها میشدند جلوگیری میکرد، مگر اینکه تقاضای نماینده معقول بوده ومنافاتی با جریانهای‌کاروزارتخانه‌ها نداشته باشد.

این روش، اورا شخص دوم مملکت ساخته بود و من حدس میزدم همین معنی، ناخوشایند طبع تفوق‌جوی شاه بود. شاه، لله وراهنما نمیخواست.

مطابق خوی سپاهیگری انضباط واطاعت را برهر صفت دیگرترجیح میداد.

علت‌کنارگذاشتن دبیراعظم ازدفترمخصوص شاید همین‌باشد. چه‌اومثل این بودکه خود را طلبکار می‌داند، زیرا

از آغاز ظهور رضاشاه با وی همکاری داشت وخود را از پیروان صادق وصمیمی اومیدانست وپیوسته شأن اورا و مداخله اورادرامورفزونترمیخواست. اماپس ازتغییراوضاع وبعد ازاینکه وزیرجنگ ورئیس‌الوزراء سابق ازتخت سلطنت داریوش بالا رفت بازمیخواست همان نقش را بازی‌کند وهمان محرمیت وخصوصیتی‌را که هنگام وزارت جنگ باوزیرجنگ داشت بکاربندد.

شاه ازرئیس دفترمخصوص خود میخواست رئیس دفترمخصوص باشد ولاغیر. هرگونه سیاست‌بافی وابراز رأی شخصی وبکاربستن نظری‌وسیاستی جزآنچه شاه‌مملکت اتخاذ کرده‌است نرعی‌گستاخی وخلاف انضباط میدانست و ازهمین روی پس ازبرکناری دبیراعظم شکوه‌الملک را تا آخرین دقایق سلطنت خود نگاه داشت، زیرا شکوه‌الملک چنین واسطه‌ای بود، بدون تخلف وبا درستی میان مراجعه کنند گان وشاه رابطه بود، نه ازخود چیزی می‌افزود ونه چیزی‌میکاست وتا ازاوچیزی نمیپرسیدند رأیی ازخود ظاهر نمیساخت. دبیراعظم بدین علت ودرنتیجه جدائی‌که میان اوویزدان‌پناه درگرفته بود ازکار برکنار شد ولی چون گناهی مرتکب نشده بود وفقط باب ذوق وسلیقه شان نبود اورابکارهای دیگرچون وزارت پست وتلگراف وایالت

فارس وخراسان فرستاده‌اند.

بنظرم رفته رفته چنین احساسی نسبت به‌تیمورتاش پیدا شده بود ونخستین دفعه‌ای‌که آنرااحساس کردم شاید در سال ۱۳۰۸ یا ۱۳۰۹ بود. ازدفترمخصوص تلفنی شد و مرحوم شکوه‌الملک میل داشت مرا ببیند. شکوه‌الملک بشخص من مهروعلاقه‌داشت ولی نه‌تا این حدکه دراوقات کاروپیش ازظهردلش برایم تنگ شده باشد.

چند روزقبل ساعت ۸ بامداد وزیردرباربعنوان سرکشی به‌وزارت دارائی رفته بود ودرشفق سرخ مقاله‌ای دراین باب درج شده بود که این عمل را میستود زیرا درآن تاریخ‌هنوزحاج‌مخبرالسلطنه رئیس‌الوزراء جای میلسپونقش رئیس کل‌دارائی را ایفا میکرد وابدآ بذهن من خطورنمیکرد که رئیس دفترمخصوص میخواهد دراین باب چیزی‌گوید ولی ازقضا موضوع ملاقات با شکوه‌الملک همین امربود یعنی ابلاغ پیغامی ازطرف اعلیحضرت. پیغام تقریباً بدین مضمون وبهمین سادگی واختصاربود. آقای شکوه‌الملک گفت: اعلیحضرت پس ازخواندن مقاله‌ای‌که درشفق سرخ راجع برفتن تیمورتاش بوزارت دارائی درج شده بود فرمودند: «به‌دشتی بگو آیا تصورمیکنی غیرازمن کسی‌هست یا کاری میکند...؟»

این پیغام، هم مرا متعجب وهم ناراحت کرد وبایشان گفتم به‌اعلیحضرت عرض کنید که تیمورتاش برای صداقت وخدمتگزاری به‌نیات اعلیحضرت ستوده شده است ویقین دارم بامرایشان بوزارت دارائی رفته‌اند.

ازدفترمخصوص بوزارت درباررفتم. تیمورتاش‌را بسیارگرفته وحتی میتوان گفت خسته وناراحت یافتم وبا لهجه‌ای عتاب‌آمیز تقریباً همان مطالب شکوه‌الملک را گفت وکلمه دوآلیته را بکاربردکه چرا درکارها قائل به‌دوآلیته میشوی.

دراینجا باید باین نکته دقیق وظریف که درجریانهای اجتماعی وسیاسی تاثیری بسزا داشت اشاره شود. رضا شاه مردی دقیق، متودیک، جدی ودرهرامری ازخرد وکلان مراعات نظم وانضباط رامیکرد. وقتی بریاست دیویزیون قزاق منسوب‌شد، با اراده خم‌نشدنی تمام‌وظایف این سمت را بکارمی‌بست. افسران قابل اعتماد خود را بکارگماشت. افسران پیروازکارافتاده راکنارگذاشت وآنهائی‌که سابقه خوب یا ارتباط نزدیک بوی داشتند مورد عنایت قرارمیداد بدون اینکه حق مداخله درامورنظامی بدانها بدهد. روزیکه وزیرجنگ شد دیگررئیس دیویزیون قزاق نبود، بلکه وزیر جنگ ایران بود. ژاندارمری و بریکاد مرکزی را جزء

ابوابجمعی خود منظورکرد وبتمام معنی وظایف وزارت و تشریفات آنرا مراعات میکرد. یادم میآید بعضی ازافسران ژاندارمری بدگمان بوده وخیال میکردند اوافسران قزاق را برآنها رجحان میدهد وازاین حیث ناراضی بودند وبعضی ازآنها که با من خصوصیت داشتند شکایت آغازکرده ومتوقع بودند من این مطلب را بوزیرجنگ بگویم تا تبعیض روی ندهد. هنگامیکه مطلب را بایشان گفتم با تعجب ونهایت خلوص نیت گفت «چنین نیست؛ درنظرمن افسران قزاق و ژاندارم تفاوتی ندارند فقط چیزی‌که هست انضباط درقزاق‌خانه بیشتراست وافسران ژاندارم بیشترتحصیل کرده‌اند از اینروفرماندهان را ازافسران قزاق ورؤسای ستاد آنان را از افسران ژاندارمری میگمارم. بآنها اطمینان بده که درنظرمن میان آنـان تفاوتی نیست واساساً بزودی همه این اختلافات وتفاوت تشکیلات ازبین خواهد رفت وقوای انتظامی‌کشور بیک شکل درخواهد آمد.»

وقتی رئیس‌الوزراء شدبه تمام وظایف وتشریفات نخست‌وزیری عمل میکـرد. وزیرجنگ داشت ولی تمام کارهای وزیرجنگ را انجام میداد درعین حال معتقد بود تمام آداب‌ورسوم نخست‌وزیری باید مراعات شود همچنین پس ازرسیدن بمقام سلطنت تمام آداب ورسوم شاهی را

مرعی می‌داشت وبنابراین هرگونه مسامحه‌ای درانجام مراسم پادشاهی بنظروی گناه نابخشودنی بشمارمیرفت.

شاه باید به‌تمام معنی شاه باشد وهمکاران وی باید فراموش کنند که روزی با وی همکاروباوی دریک هیئت دولت متساوی بودند.

وزیردربارنباید خویشتن را مدیرکارهای سیاسی و راهبراعمال شاه گمان کند. شاید یک علت بی مهری شاه به‌تیمورتاش کثرت مداخله اودراموروتظاهربه‌اداره کردن سیاست کشوربود وخلاصه نباید رفتاری داشته باشد که او را ازردیف یک مستخدم شاه خارج کند.

اینها علل روحی واخلاقی‌بود ولی‌گویا قضیه نفت دراین باب نقشی داشت. میگویند سفروزیردربار به‌لندن و ازآنجا به‌مسکورفتن وی تأثیری درتصمیم شاه درکنار گذاشتن وی داشته است.

با اینکه تاریخ زندگانی رضا شاه ازآن روزی‌که قدم بعرصه سیاست‌گذاشت این نکته دقیق را نشان میدهد که وی ازوضع موجود راضی نبوده وپیوسته پا ازدایرهٔ مقررات بیرون گذاشته است وبعبارت دیگر تمام آن اوضاعی‌که ضعف وناتوانی ایرانرا فراهم می‌کرد یکی پس ازدیگری برچیده است وبا فکری مثبت ومتدیک به‌تحولی سودمند

دست زده است، معذلک الغاء امتیازنامه دارسی همه را بشگفت وحیرت انداخت، بحدیکه بسی ازاشخاص خیال‌باف که واقع‌گرائی برایشان دشواراست خیال میکردند این امریک نوع تبانی وبا موافقت دولت انگلیس انجام گرفته است زیرا درآن تاریخ یعنی ۱۹۳۲ میلادی هنوزانگلستان سلطان دریاها بود. درآن تاریخ جزمعاهده ورسای که در نتیجه ظهور حزب نازی وتسلط هیتلرسست شده بود معاهدات وقراردادهای دیگرقابل لغونبود مخصوصاً که دولت ضعیفی چون ایران یک طرفه آنرا لغوکند.

امّا رضا شاه باکمال جرئت وجلادت به‌لغوقرارداد دارسی اقدام کرد زیرا درمدت سه چهارسال نتوانسته بود ازراه مذاکرات بجائی برسد. درذهن او اجحاف شرکت نفت ایران وانگلیس یک امرمسلمی بود. ازسوی دیگرنیاز دولت ایران به‌ارز واحتیاج نظام ایران به‌تجهیزات جنگی بیشترذهن شاه را متوجه این منبع طبیعی‌کرده بود. این فکر درمدت سه چهار سال پیوسته ملازم شاه بود واحتمال کلی میرود فرستادن تیمورتاش به‌لندن بدین قصد بودکه شرکت نفت را به‌تعدیل روش خود بکشاند واو دراین مأموریت توفیق نیافته بود. پس احتمال دارد شاه اورا مقصریا لااقل قاصرتصورکرده است وبازاحتمال کلی داردکه لغوامتیاز

دارسی را با تیمورتاش درمیان نهاده وبوی دستورداده که این تصمیم ازطرف دولت بمرحله اجرا درآید وقرینه‌ای که این احتمال را موجه میکند سؤالی است‌که هنگام مراجعت ازجنوب درسال ۱۳۱۱ درشهرستان قم ازخود من کردند که آیا وزیردربار دربارهٔ نفت دستوری بمن داده است یانه.

باری موجبات ومقدمات‌کار هرچه بود شاه تصمیم گرفت‌که امتیازنامه دارسی را لغوکند ولی چون اهمیت سیاسی واقتصادی این تصمیم را میدانستند، باکمال‌درایت وعقل اعلام‌کردندکه دولت ایران حاضراست آن امتیاز را تجدیدکند ولی درتحت شروط وقیودی‌که منافع حقه ایران درآن مراعات شود.

بدیهی است این تصمیم بدون واکنش نماند حتی درآن تاریخ درلندن این صحبت هم بمیان آمدکه کشتی‌های جنگی انگلیس بسوی آبادان حرکت‌کند ومنابع نفتی را بقوه قهریه دراختیارگیرد.

کشمکش این قضیه طولانی است وبالاخره سیاست انگلیس اقتضاکردکه به‌جامعه ملل متوسل شود ودولت ایران نیزنمایندگان خودرا بآنجا فرستاد وبعضی ازسیاست‌مداران وقت چون بنش پا درمیان نهادند وبالاخره منجر به‌تجدید قرارداد شد. البته قرارداد جدید خیلی بیشتربه‌نفع

ومصلحت ایران تنظیم شد ولی درعوض شرکت نفت ایران و انگلیس تقاضا داشت که درمقابل عقب‌نشینی خود، امتیاز جدیدی بدست آورده، مدت امتیاز بیش‌ازمدت پیش‌بینی شده درامتیازنامه دارسی امتداد یابد. شاه نخست درمقابل این تقاضا برانگیخته شده وابداً حاضرنبود بدان تن دردهد ولی نمایندگان شرکت نفت ایستادگی‌کرده وحتی بدون امضاء میخواستند تهران‌راترک گویند. ازاینروشاه‌نا چاربا اکراه وبنابراصل «ازاین ستون بدان ستون فرج است» قبول کرد مخصوصاً که عایدات‌دولت ایران ازبابت نفت‌بمقدار قابل توجهی فزونی میگرفت.

باری وزیردربارازکارکنارگذاشته شد ودراین باب ملاحظاتی‌برای‌خود من‌روی‌داد که‌شایددرروشن کردن وضع اجتماعی وسیاسی وسیرحوادث مفید باشد.

روزی عصراحضارشدم. شاه درمقابل عمارت قدیمی خود (که هنوز بیرونی ایشان محسوب میشد) قدم میزدند. همینکه چشمش بمن افتاد که تعظیم میکردم، بالهجه نیم‌شوخی نیم‌جدی فرمودند «خوب حالا دوساعت با تیمورتاش خلوت میکنی؟»

با همه سوابق روشن واعتمادی‌که به‌خلوص نیت من نسبت بخود داشت این برخورد، ناگهانی وناراحت‌کننده

بود. راست است دویا سه روزقبل بخانه تیمورتاش که نزدیک باغشاه بود، رفته بودم. علت این بی‌احتیاطی‌هم این بود که هنوزمعلوم نبود تیمورتاش مورد سوءظن و بی‌مرحمتی است. دوسه روزپس از برکناری تیمورتاش سرداراسعد که با تیمورتاش خصوصیت زیادی داشت (شاید برحسب اشاره وتوصیه داور) ازاعلیحضرت پرسیده بود که آیا تیمورتاش مورد سوءظن وبیمرحمتی است یا اینکه فقط مصلحت اقتضا کرده است ازکارکنارگذاشته شود؟ اعلیحضرت فرموده بودند «که بنابرمصلحت بوده» وشاید فرموده بودند که نظر بی‌عنایتی بوی ندارند وازهمین روی سرداراسعد برای خود وداوراجازه گرفته بود که بدیدن وی بروند. محمد هاشم میرزا افسرچون‌مباشرکارهای ملکی وی بود مرتب بدیدن وی میرفت. یکی دوسه‌تن دیگر چون دادگرواسدی نیزازوی دیدن‌کرده بودند. بنابراین نرفتن من بدیدن وی با خصوصیت واحترامی‌که بوی داشتم خیلی برخلاف‌ادب ورسم بود. ملاقات ما بیش ازیک ربع ساعت یا ۲۰ دقیقه طول نکشید. تیمورتاش خیلی خسته وملول و حتی‌مأیوس بنظرمیرسید وزمینه‌ای‌برای مذاکره ویاصحبت طولانی نبود. بیشترمن سخن گفتم واین سخنان‌که جنبه تسلیت وامیدبخشی داشت دروی زیاد اثرنکرد.

معلوم میشود ازهمان روزبرکناری، خانه تیمورتاش تحت نظرومراقبت است ورفت وآمدها گزارش میشود. در جواب سخن طعنه‌آمیزشاه ازخود دفاع کرده وبایشان عرض کردم مدت ملاقات من ۱۵ یا بیست دقیقه طول کشید و صرفاً ادای رسم احترامی بود به‌شخصی‌که چند سال وزیر دربارِاعلیحضرت بوده است وعلاوه براین شنیده بودم‌که به‌سرداراسعد فرموده‌اید مورد بی‌مرحمتی نیست وصرفاً بنابرمصلحتی است‌که ازکارکنارگذاشته شده است.

شاه با دقت سخنان مرا گوش داد وپس ازچندلحظه تأمل، فرمودند «آیا هیچ‌وقت دیده‌ای‌که من بدون دلیل کسی را ازکاربرکنارکنم؟» وباید تصدیق‌کرد دراین باب‌حق با ایشان بود نهایت شاید دلیل‌برکنارکردن شخصی برهمگان روشن‌نبود. اوسلیقه خاصی داشت وانحراف ازاین سلیقه درنظروی گناه بشمارمیآمد. آن وقتیکه دبیراعظم را ازریاست دفتر مخصوص برکنارکود همه درحیرت بودند، زیرا مشارالیه را نسبت بشاه صمیمی میدانستند ولی شاه رئیس دفتری میخواست‌که خود را طلبکارنداند ومانند ماشین الکترونیکی واسطهٔ میان او ومردم باشد وازمداخله درسیاست احترازکند (مانندشکوه‌الملک)؛ ولی چون اورا خدمتگزاری صدیق میدانست بکارهای دیگرگماشت. این نقطه نظر وطرزفکر

باعث بقاء بسی ازکسانی شدکه مردم آنها رانمی پسندیدند. باری پس ازآن مطلبی راکه برای آن احضارکرده بودند فرموده و مرخص کردند.

راستی مردی به جدیت واهتمام ایشان درکارهای اجتماعی وسیاسی تابع هوس نبوده وهیچگاه بدون جهت و علت مأموری را تغییرنمیدادند. فقط چیزیکه هست علت و جهت گاهی درنظر معظم له بیش ازحد بزرگ میشد، یا گاهی داشتن نظرورأی خاص حمل برگستاخی یا عدم صداقت میگردید وبرعکس اطاعت صرف وبی عقیده و رأی بودن بعضی ازمأموران باعث بقاء آنها میشد.

باری تیمورتاش به جهات وعللی که برهمگان مستور بود ازکاربرکنارشد ولی قابل تأمل اینکه درابتدای امرنسبت بوی روش تندی اتخاذ نشد، بحدیکه دونفرازنزدیکان به دستگاه ومورد عنایت شاه بدیدن وی شتافتند ولی این حال چندان دوام نیافت شاید فاصله ازده پانزده یا بیست روزتجاوزنکرد وخود من شاهد این تغییرفاحش بودم.

بازعصردیگری احضارشدم. شاه درایوان شمالی عمارت مشغول قدم زدن بودند. رئیس شهربانی وقت (محمدحسین آیرم) درزیرایوان ایستاده بود. شاه امری که داشتند فرمودند وراجع بموضوعی سؤالی کردند که چون

حضورذهن نداشتم با تمجمج جواب مبتذلی عرض کردم ونمیدانم به‌چه مناسبت خود ایشان صحبت تیمورتاش را بمیان آورد و با لهجه‌ای که نهایت خشم ایشان را نشان میداد سخن گفت. عین این عبارت هنوز درذهنم نقش بسته است که «ازاول خلقت، چنین آدم خائنی وجود نداشته است، دستوردادم اورا توقیف کنند.» بدیهی است تا هنوزهم برشخص من معلوم نشده است که چه خلافی ازتیمورتاش سرزده که شاه اسم آنرا خیانت گذاشته است.

البته ماجرای توقیف ودومحاکمه متوالی ومحکومیت اومعلوم است. اما چیزیکه شخص را به‌تأمل وتفکر میانداخت اینکه درمدت کمتر ازیک ماه تیمورتاش چه‌مراحلی درذهن شاه پیموده است که ناچارشخص باید تصورکند که دراین مدت مفسدان شراندیش مخصوصاً سرتیپ محمد-حسین خان آیرم اورا چنین مغضوب ومنفورکرده بودند. بدیهی است زمینه اساسی، طرزاخلاق وروحیه خود شاه بود که ازتمام مأموران عالیرتبه خود توقعات زیادی داشتند و کمترین تخلف ازوظیفه ازنظرایشان بزرگ جلوه مینمود. شاید این حالت روحیه ناشی ازاین امربود که خود ایشان در انجام وظایف ومسئولیت‌های خویش فوق‌العاده دقیق بودند، ازاینرو هرگونه اهمال ومسامحه غیرقابل گذشت بشمار میرفت.

۹

نمونه‌ای از طرز فکر رضاشاه

دوحکایت ذیل را صدرالاشراف برایم نقل کرد. گرچه این دوحکایت فی‌حد ذاته مهم نیست ولی طرزفکرواخلاق مرحوم رضا شاه را نشان میدهد.

۱ـ آقای صدرمیگفت وزیرداد گستری بودم. شخصی شکایت نزدم آورد که درمرافعه ملکی محکوم‌له شده ولی اداره ثبت اسناد حکم محاکمه را اجرا نمی‌کند و

ملك را بمن تسليم نميكند. ازرئيس ثبت بازخواست‌کردم.
اوبدين عذردست آويخت‌که چون طرف محکوم‌له ازخاندان
دولتشاهی است، ازاندرون بما تلفن‌شدکه ازاجرای حکم
دست برداريم. درحيرت وترديد ناچارشدم به‌شخص‌شاکی
توصيه‌کردم‌که شکايت خود را مستقيماً به اعليحضرت
عرض‌کند وتوسط دفترمخصوص ارسال دارد. چند روز
بعد طرف صبح بکاخ همايونی احضار شدم. احضار وزرا
بکاخ معمولاً بعدازظهر صورت ميگرفت، مگر اينکه کاری
فوری ومهم وپيشامدی ضروری روی داده باشدکه يکی‌از
وزراء هنگام‌کاراداری بکاخ احضارشود. بانهايت نگرانی
وتشويش خاطرشرفياب شدم. اعليحضرت قيافه آرام و
حالت متعادلی داشت وازاوضاع واحوال وزارت
دادگستری سئوالاتی فرمودندکه هيچيك ازآنها مستلزم
احضارفوری نبود وپس ازمدتی مرخص فرمودند. هنگامی
که بطرف درميرفتم فرمودند آقای وزيردادگستری
ميخواستم مطلبی را بشما تذکر دهم وآن اينست‌که حکم
دادگاهها بايد باجرا گذاشته شود وهيچگونه مسامحه و
تعللی درآن روی ندهد.«پس ازاين جمله شستم خبردار
شد وبی‌درنگ به‌ثبت‌اسناد دستور دادم‌که حکم محکمه را
اجرا کنند وديگرتلفنی نشد وعايقی روی نداد.»

۲ ـ بازآقای صدر نقل میکندکه بعنوان وزیر دادگستری ورئیس هیئت تفتیشیه گزارشی ازشیرازبدستم رسیدکه مردم اراضی موات اطراف شهررا تصرف ویا بباغ خود ملحق میکنند وچون این اراضی بی صاحب ملک عموم ومتعلق بدولت استکسب تکلیف‌کرده بودند. من در ابتدا چنین استنباط کردم که این اراضی متعلق بدولت است وباید مردم را ازتصرف آن منع‌کرد ولی احتیاط‌کردم وجزء مطالب دیگربعرض رساندم.

شاه پس ازتأملی فرمود «تحقیق کنیدکه آیا این اراضی، مورد نیازدولت یا ادارات‌هست یا نه. اگردولت بآنها احتیاج دارد البته منع‌کنید ولی اگرمحل احتیاج نیست چه زیانی داردکه مردم تصرف‌کرده وآنرا آباد کنند.»

* * *

سپهبد ورهرام حکایت میکندکه ولیعهد با همکلاسان خویش سرگرم بازی فوتبال بود. اعلیحضرت نیز درمدرسه نظام حضور داشتند وبازی آنها را تماشا میکردند. اتفاقاً یک مرتبه والاحضرت ضربتی به‌توپ زدندکه توپ از محوطه بازی بیرون رفت وسرهنگ‌محمد باقرخان امیر‌نظامی‌که مباشر تعلیم وتربیت ولیعهد بود سراسیمه بدنبال توپ دویدکه آنرا بمیدان برگرداند. شاه با پرخاش فریاد

زد «میخواهید اورا بچه‌ننه بار بیاورید! خودش برود و توپ را بیاورد...»

* * *

اگردرنظرداشته باشیم که شاه نخستین پسرخود را دوست میداشت، بحد عشق دوست میداشت واورا ستارهٔ اقبال میدانست-زیرا معتقد بود از هنگام تولد او بخت برروی وی لبخند زده است- این سختگیری پرمعنی نظر ویرا درتربیت فرزند نشان میدهد. بهمین دلیل با همهٔ عشق وعلاقه بفرزند ارشد ووارث تاج وتخت‌که پیوسته از خویشتن دورش نمیتوانست دید پای روی عواطف شخصی گذاشته و با نهایت تأثر وچشم گریان به‌مسافرت وی و فرستادن بفرنگش تن درداد. با آنکه برای ایشان همه نوع امکانات فراهم بود ومیتوانست معلمان ماهر ازفرنگ برای تربیت ولیعهد استخدام کند، ترجیح داد از فرزند عزیز دوربماند واورا به‌محیط فرنگ وتربیت صحیح آشنا سازد وآنچه خوداوازآن محروم مانده بود برای شاه‌آینده فراهم کند.

بدین مناسبت حکایتهایی که مرحوم سرلشکرصادق کوپال ازسفرشاه به‌ترکیه نقل می‌کرد بخاطرم میرسد. کوپال دراین سفرملتزم رکاب بود، چه درترکیه تحصیلات خود را بپایان رسانیده برزبان وآداب آنها مسلط بود. مرحوم

آتاتورک دریگانه مسافرت شاه بخارج ازکشور نهایت احترام وتکریم را ازشاهنشاه ایران بکاربست ودراین کار تنها به‌تشریفات واموررسمی اکتفا نکرده بانواع ظرافت و نکته سنجی دست‌زد که شاه را راضی وخشنود کند. ازجمله کوپال میگوید درسانی که ازسپاه ترک درحضوررضاشاه انجام گرفت آتاتورک به‌سپاهیان شخصاً فرمان داد وخطاب بآنها گفت «سربازان ترک شما هیچگاه بدشمن پشت‌نکرده ودرمقابل هیچ قدرتی خم نشده‌اید ولی امروز میخواهم در مقابل شاه ایران زانو زنید» وتمام سربازان زانو بزمین نهادند. این جریان شاه را سخت تحت تأثیرقرارداد.

بازسرلشکرکوپال نقل میکرد که هنگام بازدید ستاد ارتش به‌جائی رسیدیم که بردرآن نوشته شده بود «مخزن اسرار» آتاتورک باعلیحضرت گفت اینجا تمام اسرارنظامی خود ما ودولت‌هایی‌که ممکن است با ما سروکار داشته باشند بایگانی شده وامرکرد درسالن را که درسراسر آن محفظه هایی قرارداشت گشودند وبعد روی باعلیحضرت کرده گفت «حال هریک ازاین محفظه‌ها راکه اراده‌فرمائید میگشائیم. آیا میل دارید آن قسمتی راکه مربوط بایران است به‌نظرمبارک برسانیم؟» شاه ازباب نزاکت وادب فرمودند «نه، قسمتی راکه مربوط به‌ایتالیاست ببینم...»

رئیس جمهور ترکیه مخصوصاً میخواست بشاه ایران نشان دهد که ترکیه درمقابل ایشان اسراری ندارد و بشخص ایشان احترامی بی‌نهایت دارند وترکیه جوان حساب خود را با دولت عثمانی سابق جدا کرده وازاین حیث سیاستی درپیش گرفته است مخالف تاریخ گذشته و درمقام آنست که ایران را برادری صدیق ومتحدی وفادار بشناسد.

برحسب گفته سرلشکر کوپال سفرترکیه اثرعمیق و فراموش نشدنی درشاه ایران گذاشت زیرا آنها ازهیچ تلاشی دراحترام وجلب خشنودی شاه فروگذارنکردند ولی ازهمهٔ نها حساستر وظریف‌ترهنگامی‌بود که ژنرال میهماندار شاه وارد شده وازاعلیحضرت استدعا کرد گوشی تلفن را برداشته با والاحضرت ولیعهد صحبت کنند. درآن تاریخ (۱۳۱۳) فراهم ساختن این ارتباط وپیوستن سویس به‌ترکیه برای اینکه پادشاه ایران با فرزند عزیزش صحبت کند شاهکاری ازمواظبت وحسن پذیرایی بشمار میرفت...

این ملاحظات نشان دهندهٔ این نکته است که آن سربازسیاستمدار هیچگاه درمسائل اجتماعی وسیاسی اسیر عواطف خود نبوده، برخویشتن فشارمی‌آورد که ولیعهد، شاه شایسته وبرازنده وتربیت شده‌ای بشود.

* * *

بازسپهبد ورهرام حکایت می‌کند که درسال ۱۳۰۰، شاه‌بختی وزیرجنگ احضارشد تا ابلاغ فرماندهی تیپ لرستان ودستورهای لازمه را دریافت‌کند. ولی وزیرجنگ بوی‌گفت «خیال نکنید درخرم‌آباد تیپ مجهز وآماده‌ای وجود دارد. بلکه باید چنین‌تیپی را بوجود آورد. برای این کاریک گروهان ازلشکرباغشاه دراختیارشما گذاشته میشود؛ پس از رسیدن بمقرّ فرماندهی شروع میکنید بسربازگیری وازسربازان بنیچه، تیپ لرستان را درست‌میکنید. منبع حقوق آنها نیزباید ازنواقل وعوارض دروازه‌ها تأمین شود...»

صدها دستور وتدبیرازاین رقم درزندگانی نخستین آن مرد هست‌که همه فکرمثبت وسازندهٔ اورا نشان میدهد و دریغ‌که همهٔ آنها ثبت نشده است تا بتواند دلیل توفیق و رستگاری اورا نشان دهد.

۱۰

سوم شهریور

دوشنبه‌سوم شهریور ۱۳۲۰ با روزهای دیگر تفاوت نداشت. تهران آرام وازسپری شدن گرما، مردم نفسی براحتی میکشیدند ـ سراسرایران درپناه قدرت حکومت امن ومنظم بود. دراین‌روزبا چندتن ازیاران، تهران را ترک‌وبشهریار درباغ دوستی به‌میهمانی رفتیم وتمام روزرا باخوشی وبی خیالی به‌پایان رسانیدم.

اما ساعت هشت عصر که ازسفرخوشگذرانی بشهر برگشتیم اوضاع دگرگون شده بود وجوش‌وهیجانی جای آرامش وسکوت بامدادی را گرفته بود و حادثه روی داده بود: روس‌وانگلیس ازشمال وجنوب‌بایران حمله کرده‌اند. سپاهیان روس ازشمال بایران هجوم آورده وشهرهای غیر مسلح وغیرمجهزرا بمباران کرده‌اند ونیروی انگلیس به‌جنوب وغرب ایران تجاوزکرده با بحریه‌قهارخود کشتی-های‌کوچک ۵۰۰ و۲۰۰ تنی ایران‌را که برای تفتیش سواحل ایران وجلوگیری ازقاچاق فراهم شده بود یا غرق ویا اسیرکرده‌اند.

آیا این شوروی همان دولتی است‌که چند ماه پیش هنگامی‌که مورد حمله آلمان نازی واقع شد اعلامیه‌ای سراسرحق جوئی وانصاف خواهی منتشر ساخته و رفتار آلمان را ناجوانمردانه خوانده وتمام گیتی را بشهادت میطلبید که بدون جهت معقول ومشروع وبرخلاف موازین عدل واصول انسانیت مورد تجاوزقرارگرفته است؟

آیا این همان دولت انگلیس است‌که در۱۹۱۴ به‌بهانه نقض قرارداد ۱۸۵۶ که بین‌او وآلمان وفرانسه برای حفظ بیطرفی بلژیک بسته شده بود درجنگ جهانی اول به‌آلمان اعلان جنگ داد ودرسپتامبر۱۹۴۹ استقلال وبیطرفی

لهستان را تضمین کرد وپس ازآنکه آلمان به‌لهستان هجوم برد دست باسلحه برده وجنگ دوم جهانی را ببارآورد؟

آیا این همان دولت انگلیس است که سیاست شرقی او بروجود دولتی مستقل وتوانا درایران استوارشده بود تا ایران لانه احزاب چپ‌گرای نشده وبیماری مسری بلشویسم بسواحل خلیج فارس ودجله وفرات رخنه نکند و بالنتیجه هندوستان درپناه ایمن باقی مانده وگاوشیرده انگلستان دچار طاعون نشود؟

معذلک سحرگاه شنبه سوم شهریورماه هم دولت شوروی عدالت‌جوی و انصاف‌خواه، که هجوم آلمان را بخاک شوروی غیرمترقب ومخالف تمام قواعد انسانی و اصول بین‌المللی میگفت وهم انگلیس حامی بیطرفی بلژیک وضامن استقلال لهستان بخاک ایران تجاوز کرده‌اند.

حیرت‌انگیز وقابل تأمل اینکه دراین هجوم ناجوانمردانه ومخالف تمام مبانی انسانی نه اخطاری کردند ونه هم برای صورت ظاهر یک اولتیماتومی حتی اولتیماتوم ۱۲ ساعته بایران دادند.

آیا ایران تا این درجه هراس‌انگیز وخطرناک شده بود که فرستادن یک اولتیماتوم کوتاه‌مدت فرصت هجوم را ازآنها میگرفت؟

درآن تاریخ غالباً خیال میکردند این تجاوز مولود سیاست شوروی است واصرارآندولت، انگلیس را خواه ناخواه بدین اقدام شوم کشانیده است، زیرا ایران میدان پهناور ومستعدیست برای نشوونمای فکرو مرام کمونیسم و رابطهٔ مستقیم ومؤثری است درسرایت آن بکشورهای دیگر خاورمیانه؛ ولی حکومت مقتدر رضاشاه سد رخنه ناپذیری دربرابراین آمال میکشید، پس بعید بنظر نمیرسیدکه نقض بیطرفی ایران مورد علاقه اوباشد؛ ولی بعداً باکمال تعجب وحیرت فهمیدیم که برعکس هجوم بایران فکرسیاستمدار بزرگ انگلیس ونخست‌وزیر دوران جنگ یعنی چرچیل است.

معما تاریک‌تر ورخنه یافتن براه حل آن دشوارتر میشود.

چرا چنین شده، چرا دولت انگلیس پای سپاهیان بلشویک را بخاک ایران گشوده وسیاست دیرین خود را کنارگذاشته است؟

آیا روش ورفتار وسیاست شاه طوری بوده است‌که آنانرا ازهمکاری دولت ایران مأیوس کرده وبلکه برعکس دورنمای خطرهمکاری ایران باآلمان، آنها را بوحشت انداخته وبدین اقدام کشانیده است‌که نه تنها غیرانسانی و

مخالف تمام اصول بین‌المللی است بلکه خلاف روش و سیاست انعطاف پذیرسنتی خود آنهاست.

دولت ایران بیطرف مانده بود وسعی میکرد این بیطرفی درنهایت دقت مراعات شود. اخبارجنگ ازمنابع مختلف وآژانسهای گوناگون بایران میرسید: رویتر، بیسیم مسکوو آژانس رسمی آلمان وایتالیا. جراید برحسب دستور شهربانی مجبوربودند همه آنها را بدون کم وزیاد وبدون جرح وتعدیل چاپ کنند وحتی بآنها اجازه نمیدادند که اخبار مختلف را زیرعنوانهای گوناگون درج کنند زیرا بیم آن میرفت دراختیارعنوانهای کوچک دستخوش احساس یا طرفداری ازاین وآن شوند.

دولت سعی داشت منافع طرفهای متضاد را در حدود قانون وامکان حفظ کند، منطقه نفتی با شدت ودقت تحت مراقبت بود ومأموران انتظامی آن افزونتر ومجهزتر شده بودند.

تا قبل ازهجوم آلمان به‌شوروی کسی راجع به‌بیطرفی ایران سخن نمیگفت. شاید شورویها نیزاین سیاست عاقلانه را می‌پسندیدند ولی پس از حمله آلمان به‌شوروی وسپس شتافتن انگلیس بسوی شوروی ومتفق شدن درکوبیدن آلمان نغمه جدیدی ازآنها سرزد. وتصورکردند وجود آلمانها در

دستگاههای مختلفه ایران اعم ازدولتی یا خصوصی ممکن است منشأ خطری شوند وبنابراین تقاضا داشتند دولت ایران آلمانها را عموماً ازایران بیرون کند ولی دولت ایران بدلیل اینکه دولت بیطرفی است ازقبول تقاضای آنان سرباززد و تأکید کرد ممکن نیست ازآنها زیانی به‌متفقین برسد زیرا تحت مراقبت دائم قرارگرفته‌اند وحتی معروف شدکه نخستین باری‌که کفیل وزارت خارجه ایران (آقای جواد عامری) شرفیاب شد وتقاضای وزیران مختاردودولت شوروی وانگلیس‌را دراین باب بعرض رسانید،شاه سخت برآشفته وفرموده بودند نمیتوانستید آن دوتن را ازپنجره بیرون اندازید؟

خواه این امرصحت داشته باشد یا نه دولت ایران نخستین بارتقاضای آنانرا نامعقول و ناموجه دانسته وجواب مثبتی‌که‌آنهارا آرام کندنداده بود وازاینرو تقاضای‌آنها تجدید شد. عین اظهارات آقای رجبعلی منصور نخست‌وزیر در جلسه فوق‌العاده مجلس شورایملی‌که متعاقب پیشامد شوم تشکیل شد چنین بود «مطالبی‌که حالا باطلاع آقایان نمایندگان میرسد فقط‌برای‌گزارش جریانات اخیرووقایعی است‌که روی داده. است آقایان نمایندگان در این موضوع هرگونه اظهاراتی داشته باشند تمنی میشود بجلسات بعد

موکول دارند.

بطوریکه ازابتدای وقوع جنگ کنونی بنا برفرمان ملوکانه مقرر گردید دولت شاهنشاهی، بیطرفی ایران را اعلام نموده با تمام وسایل وقوای خود دقیقاً این سیاست را پیروی وبموقع اجرا گذاشته وبا یک رویه صریح وروشنی در حفظ کشور از خطر سرایت جنگ و در صیانت حقوق مشروع تمام دول که با ایران روابط حسنه دارند بویژه دول همسایه کوشیده چنانکه تا حال بهیچوجه خطری درایران از هیچ طرف بهیچیک از آنها متوجه نگردیده است.

«با این حال دولت انگلیس وبعد ازاتفاق آندولت بادولت شوروی هردومتفقاً اظهاراتی مبنی برنگرانی از وجود یک عدهٔ آلمانی درایران نمودند ودونوبت درتاریخ ۲۸ تیرماه و ۲۵ مرداد ماه برطبق اظهارات مزبور بوسیله نمایندگان خود تذکاریه‌هائی تسلیم داشتندکه اخراج‌قسمت عمده ازآلمانهای مقیم ایران را درخواست میکردند. در پاسخ این اظهارات چه ضمن مذاکرات عدیده شفاهی وچه طبق تذکاریه‌های تاریخ هفتم و سی‌ام مرداد ماه کتباً اطمینانهای کافی درمراقبتهای دولت ایران نسبت برفتار کلیه اتباع بیگانه وعدم امکان بروزمخاطراتی ازعده‌محدودی آلمانی که درایران مشغول کارهای معینی هستند داده شد و

برای مزید اطمینان در دولت اقدامات مقتضی برای کاستن عده معتنابهی از شماره آلمانها بعمل آمده و بجریان افتاد و مراتب مکرر چه در تهران و چه در مسکو و لندن بمقامات مربوطه دولت انگلستان و شوروی خاطرنشان و آنچه ممکن بود برای حصول اطمینان و روشن ساختن نظریه آنها کوشش گردید.

«متأسفانه با تمام این مجاهدات که دولت ایران بمنظور حفظ امنیت و آسایش کشور و رفع نگرانی دو دولت همسایه خود نمود در عوض حسن تفاهم و تسویه مسالمت‌آمیز قضیه، نتیجه این شد که نمایندگان شوروی و انگلیس ساعت چهار صبح امروز بمنزل نخست‌وزیر رفته هر کدام یادداشتی مبنی بر تکرار مطالب گذشته که جواب آنها با اقدامات اطمینان‌بخش داده شده بود تسلیم نموده و در این یادداشتها توسل خود را بنیروی نظامی اخطار کرده‌اند.

«مطابق گزارشهائی که رسیده معلوم شد نیروی نظامی آنها در همان ساعت که نمایندگان مزبور در منزل نخست‌وزیر مشغول مذاکره بودند از مرزهای ایران تجاوز نموده نیروی هوائی شوروی در آذربایجان به‌بمباران شهرهای بازو بیدفاع پرداخته و قوای زیادی از جلفا بسمت تبریز اعزام شده‌اند. در خوزستان قوای انگلیس ببندر شاهپو

وخرمشهر حمله برده کشتیهای ما را غافلگیر ساخته و صدمه زده‌اند و نیروی هوائی آندولت باهواز بمب ریختند و همچنین قوای انگلیس با وسایل موتوریزه فوق‌العاده زیاد از طرف قصر شیرین بسمت کرمانشاه درحرکت میباشند.

«قوای متجاوز درهرنقطه که با نیروی ارتش شاهنشاهی مواجه شده‌اند طبعاً تصادم وزدوخوردی هم رخ داده است.

«دولت برای روشن ساختن علت ومنظور این تجاوزات بفوریت مذاکرات واقدامات بعمل آورده و منتظر نتیجه میباشد که البته باستحضار مجلس شورای ملی خواهد رسانید.

«چون فعلاً منتظر نتیجه مذاکرات هستیم تقاضا شد در این جلسه غیراز استماع گزارش صحبتی نشود، بعد بموقع مجلس را برای استحضار از نتیجه مذاکرات واتخاذ تصمیم خبر خواهیم داد.

«دولت لازم میداند بعموم افراد کشور توصیه و تأکید نماید که دراین موقع باید کمال خونسردی ومتانت را رعایت نموده وبا رعایت آرامش رفتار نمایند.»

لازم بگفتن نیست که این نطق نخست‌وزیر وقت عاری ازهرگونه جهش وگرمی بوده ونمایندگان مجلس و

بالتبع افکارعمومی را از کنه جریان مطلع نمیکرد. فقط چیزیکه درآن مشهود است اینکه جواب دولت همیشه چهار یا پنج روزبعد از دریافت یادداشت متفقین تنظیم و بآنها داده شده که خودنشانه اینست که چنانکه باید وشاید دولت را تکان نداده و آخرالامرعکس‌العمل ضعیفی ظاهر ساخته است.

درهرصورت معما، سرجای خودباقی میماند. البته شخص ازمرد با هوش ولی احتیاط‌کاری چون نخست‌وزیر وقت انتظارواکنش شدیدی ندارد مخصوصاً اگربخاطر داشته باشیم که مدتی‌باتهام سوء استفاده درایام مباشرت وزارت راه زندانی شده وکاراوبه‌محاکمه رسیده بود و بنابراین ازهر گونه اظهارنظروابرازرأیی که شبهه اصطکاك با میل قلبی شاه درآن رود اجتناب داشت. اما خود شاه که به‌صفت عزم ومآل‌اندیشی موصوف بود چرا؟

آیا این مرد بزرگی که درمدت بیست سال درصحنه سیاست هویدا شده وبا فکرسازنده‌ای سال بسال وماه بماه و حتی روزبروز در تغییر اوضاع و استحکام بنیان کشور کوشیده است وبزرگترین خصلت سیاسی اواعتدال و مراعات موازین عقلی بوده وهیچگاه دستخوش احساسات نشده است ودرهرامری وتغییری نخست قضیه را سنجیده

و زیروبالا کرده وپس ازآن باقدام دست‌زده است دراین قضیه چه کرده وچه روشی پیش گرفته است که سیاستمدار بزرگ انگلیس را بهراس انداخته وبه چنین اقدام نا ـ جوانمردانه کشانیده است؟

هنگامیکه شخص یادداشتهای چرچیل را درجلد سوم وفصل چهارم راجع باین پیشامد میخواند گیج شده از بی‌اطلاعی مأموران دولت وازعدم صداقت وفراست آنان بحیرت میافتد وبوضوح می‌بیند که درکمال آسانی ممکن بود ازوقوع حادثه جلوگیری شود وهرگزچنین پیشامدی که ایران را دچارمشکلات ومصائب ساخت روی ندهد.

شخص اندیشمند ناچاراست فکرکند ودرجستجوی علل برآید، هرچند درتعلیل‌های خود بفرض وحدس روی آورد ولی فرصتها وحدسهائی که به‌قراین وامارات متکی باشد.

درآن تاریخ معروف شدکه دولت انگلیس براین اصل‌بودکه ترکیه را بیطرف نگاه‌دارد وترکیه نیزصلاح خودرا درحفظ بیطرفی میدانست ولی بیطرفی، هنگامی محترم است‌که بیطرف بتواند ازخویش دفاع کند وبعبارت دیگر برای حفظ بیطرفی خویش مجهزباشد. ازاینرودولت انگلیس مبلغ ۱۷ میلیون لیره‌انگلیسی بدولت ترکیه داد که

خویشتن را برای حفظ بیطرفی مجهز سازد.

مقارن همان زمان به دولت ایران نیزچنین پیشنهادی شد ولی مبلغ آن ازپنج میلیون لیره تجاوز نمیکرد واین امر سخت رضاشاه را ناراضی وبرافروخته ساخت وحتی آنرا توهین بدولت ایران وتحقیری نسبت باستعداد وتجهیزات نظامی خود میدانست.

بدیهی است موقعیت جغرافیائی ترکیه وارزش نظامی اودرنظرمتفقین موجب این ترجیح بود وشاید هم تا درجه‌ای حق باآنها بود ولی این فعل درنظرمرحوم رضا شاه که برای ایران شأن‌خاصی قائل بود وبیطرفی مساعدومتمایل ایران راکمترازترکیه نمیدانست ویا لااقل تفاوت بین آن‌دو را بدین فاحشی نمیپذیرفت قابل قبول نبود.

وبرای همین امراصرار ورزیدکه علاوه برحق معمولی شرکت نفت ایران وانگلیس دومیلیون لیره مساعده بدولت ایران بپردازد. گرچه شرکت نفت این مبلغ را پرداخت ولی اثربدی درمحیط سیاسی لندن‌که سخت در مضیقه ارزی بود بجای گذاشت.

درآن تاریخ این رسم مدتی بود متروك بود که روز دوشنبه نمایندگان‌مجلس شرفیاب‌شوند ولی درتابستان ۱۳۲۰ یك روز رئیس مجلس باستحضارنمایندگان رسانید که

اعلیحضرت همایونی فلان روز را برای شرفیابی تعیین کرده‌اند. روزموعود همه نمایندگان درسعدآباد بحضورشاه رسیدند وهمه منتظربودندکه دستوری یا مطالبی درمیان خواهد آمد ولی‌جز تفقدوقدری صحبت ازاوضاع بین‌المللی مطلب خاصی گفته نشد. فقط دراثناء صحبت با رئیس مجلس بمناسبتی شاه فرمودند نظام ما نیرومند است ومن خیلی دلم میخواهد ضرب شستی باروپائیان نشان دهم.

سپهبد یزدان‌پناه برای خود من نقل کرد درمانوری که چندی قبل در کرج روی دادواعلیحضرت ازنتایج مانور نهایت رضایت وخرسندی را داشتند، پس‌ازاستراحت مختصری بسوی افسران ارشدکه منتظرایستاده‌بودند تشریف آوردند وبمن فرمودند «سرلشکربا این ارتش چه‌میتوانیم بکنیم؟» سؤال بقدری ناگهانی وغیرمترقب بودکه من خود را گم کرده وگفتم «چه عرض کنم.» شاه ازاین جواب خوشش نیامد وسایه تکدری برقیافه‌اش ظاهرشد، ازاینرو برای جبران خطای خود عرض کردم «غلام‌سربازم ومطیع امرفرمانده» قیافه شاه بازشد وروی بسرلشکر ضرغامی که درآن تاریخ رئیس ستاد بودکرده وسؤال را تکرار فرمود. سرلشکر بحال خبردارعرض کرد «اول... وپس ازآن... پس میگیریم» شاه خنده‌ای کرد ورد شد.

مرحوم رضاشاه ازاینکه اروپائیان ارزش نظامی ایران را چنانکه درخورشأن ایران بود نمیشناختند ناراحت بود. شاید تظاهربقدرت برای جبران این امربود، ولی خود این امرعکس‌العمل‌دیگری ببارمیآورد وآن یک نوع نگرانی وشک بود که اگراین دولت نسبتاً قوی با ما دوست نباشد ممکن است مورد استفاده دشمنان قرارگیرد وقراینی پدید میآمد که این نگرانی را معقول وموجه میساخت. کـودتـای نافرجام رشیدعالی‌گیلانی درعراق چندان از شهریور ۱۳۲۰ دورنبود وبانگلیس هشیارداد. چرچیل برای توجیه تجاوز بایران فتنه رشیدعالی گیلانی را آورده است. تفاوت میان عراق ۷ یا ۸میلیونی با ایران سی‌میلیونی خیلی فاحش است. علاوه نیروهای نظامی عراق درآن تاریخ قابل مقایسه با ایران نبود. از آن گذشته درعراق دولت وملک وتمام دستگاههای نافذ ومؤثربا سیاست انگلیس هماهنگ بودند، درصورتیکه ایران دربست متعلق بایران ودرتحت حکومت استوار ونامتزلزل شاه قرارداشت واگرشاه اراده کند که با آلمانها همکاری کند اوضاع وخیم وبرای متفقین مصیبت‌زای میشود.

فراموش نکنیم‌درآن تاریخ افکارعمومی ایران متمایل به‌آلمان بود. پیشرفت‌های برق‌آسای اوچه درجبهه غرب و

چه درجبهه شرق هیجان وشوق برانگیخته بود. جزعده معدودی اهل فکر ومردمان اصولی که بحکومت دیموکرات علاقه داشتند وشکست فرانسه و عقب‌نشینی دونکوك را حادثه شومی برای کشورهای آزاد تلقی میکردند، باقی مردم ازپیشرفت‌های آلمان خشنود بودند. پس‌ازحمله آلمان به شوروی وپیشرفت‌های اعجاب‌انگیزاواین شوق‌وشعف را ازطبقه عامه به‌طبقه خاصه سرایت داد. هنوزامریکا وارد جنگ نشده بود وسرنوشت جنگ نامعلوم بلکه به‌زیان متفقین حدس زده میشد. شاید روش دولت ایران وسیاست شخص اعلیحضرت رضاشاه درحفظ بیطرفی وبی‌اعتنائی به‌تقاضای‌متفقین دربیرون کردن آلمانهاناشی‌ازاین ملاحظات وپیشامدها بود.

پس ازحوادث شهریورپس ازآنکه جنگ درجبهه شوروی مواجه با مقاومت شد ومخصوصاً پس‌ازآنکه امریکا وارد جنگ شد، اززبان پاره‌ای اهل سیاست شنیده میشد که پس ازاتحاد روس وانگلیس میبایستی دولت حساب کار خود راکرده وبیطرفی متمایل به‌متفقین را وجهه سیاست قراردهد.

درآن تاریخ که حوادث شهریورروی داد پیش‌بینی این اوضاع چندان آسان‌نبود وازاین‌حیث نمیتوان ملاحظات

موجهی برخلاف سیاست شاه ایراد کردولی امرمسلم دیگری که نمیتوان نادیده گرفت ومحققاً تأثیر بسزایی در پیدایش حوادث داشت خالی شدن اطراف شاه ازمردمان صدیق و فهیم ودوراندیش بود.

متأسفانه از ۱۳۱٤ که قضایای خراسان اتفاق افتاد و مرحوم اسدی کشته شد وبواسطه نسبت سببی مرحوم فروغی با وی شاه فروغی راکنارگذاشت، نخست‌وزیرانی که از آن تاریخ متصدی امربودند صفات لازمه وضروری تعهد این مسئولیت خطیررا نداشتند. همه به‌صفات اطاعت مطلق موصوف بودند، رأیی ونظری نمیتوانستند ابرازکنندواز اوضاع بین‌المللی دوربودند. چندسال وزیرخارجه مرحوم رضاشاه، سردارانتصاربود که جزمجازگوییی ومداهنه‌کاری ازوی ساخته نبود. درهمین تاریخ وزیرمختار ما درلندن مرد فقیر، بدبخت ومسکینی بود که جزخوردن وخوابیدن کاری ازاو برنمی‌آمد وکوچکترین اطلاعی ازجریانهای سیاسی‌نداشت. کشور، قائم به‌رجال دانا وباکفایت وصدیق است. نجاری هرقدرهنرمند وماهرباشد بدون ابزار کار حتی ازساختن میزی عاجزاست. جزشکوه‌الملک وسرپاس مختارمأمورین صدیق ومؤثروسودمند کسی پیرامون شاه نبود. اما هیچیک ازآن دو متصدی کارهای سیاسی نبودند.

دراینگونه مواقع خطیر قدرمردان کاری وفهیم وصدیق شناخته میشود. وزیرخارجه وسفرای ما درلندن و مسکو وواشنگتن میبایستی کسانی باشند که واقف وشاعربه‌مسئولیت خود بوده وآنقدرنسبت برئیس کشورصداقت داشته باشند که بی‌پروا عقاید و نظریات خود را بگویند و شاه را به‌تأمل وتفکر وپرهیز ازروش حاد وتند بکشانند. در آن تاریخ اگرشخص روشن‌بین وصدیقی چون فروغی بر کرسی نخست‌وزیری تکیه داشت شاید این پیشامد شوم روی نمیداد. زیرا اوهم روشن‌بین وهم نسبت بشاه وکشور صدیق بود. علاوه براین بواسطه طول مدت همکاری با مرحوم رضا شاه [یعنی ازبعد ازکودتا پیوسته درکاربود ودرزمان سلطنت آن مرحوم یا وزیرخارجه بود ویا نخست‌وزیر] جرئت این‌را داشت که آنچه به‌نظرش میرسد بشاه عرض کند. زیرا اومردی درست وعاری ازهرگونه شائبهٔ دسیسه بود وخود میدانست که شاه اینرا می‌داند و بگفته وی با نظرسوءظن نمینگرد. پس باکی نداشت نظرسیاسی خود را بشاه عرض کند ودراتخاذ روش احتیاط اصرارورزد. چنانکه وقتی دروزارت جنگ به‌لغت‌سازی آغاز کردند و کلمات ناجور وناهماهنگ میساختند شتابان بسوی شاه شتافت وبی‌هنگام، وقت شرفیابی خواست وبه عرض

رسانید که این بی‌رویه‌گی درلغت‌سازی وسرخود به‌جعل لغت پرداختن به‌زیان زبان فارسی است وشاه با همان حسن تشخیص فطری وذوق جبلی واهمیتی که بکارهای عمومی می‌داد نظراورا پذیرفت ودستور بنیانگزاری فرهنگستان را صادر کرد.

ازاینرو میتوان احتمال داد ـ احتمال نزدیک به‌یقین ـ که اگرشخصی‌چون فروغی بجای منصورالملک درمقام نخست‌وزیری بود کاربا‌ینجاها نمیکشید. یا اگرکسانی چون تقی‌زاده وداور برمسند وزارت خارجه قرارداشتند وسخنان وزیرمختاران شوروی وانگلستان را گوش میدادند، نگران شده ونگرانی خود را با شاه درمیان میگذاشتند وشاه بآنان نمیگفت «چرا سفرای انگلیس وشوروی را ازپنجره بیرون نینداختید» واگرهم میگفت آنها آنقدرشخصیت‌و صداقت داشتند که خطورت قضیه را بیان کنند.

راست است که شاه‌درپنج شش سال اخیردوردست وبی‌اعتنا به‌نظریات‌زیردستان شده بودزیرا به‌حسن‌تشخیص‌و قدرت فهم آنان بدگمان وازاینرو حالت رعبی درپیرامون معظم‌له پدیدارشده بود معذلک اگرمردمان صدیق و شریف وفهیم بخویشتن جرئت میدادند ومشکلات را مطرح میکردند گوش شنوائی مییافتند. شاه ازایراد ملاحظات

مخالف خوشش نمیآمد وشاید بیدرنگ عکس‌العمل تندی دروی پدید میآمدولی اگر گوینده را صدیق وبیغرض میدانست به‌نظراومیاندیشید وبسا اوقات از تندی برمیگشت وبطرف مقابل میفهماند که رأی ونظروی مورد توجه قرار گرفته است.

شاهد گویای این مدعا حکایتی است‌که مرحوم امیر شوکت‌الملک بعدها وبه‌مناسبت تأسفی‌که ازوقایع شهریور بمیان بود برایم نقل‌کرد.

مرحوم امیرشوکت‌الملک درکابینه منصور وزیر پست‌وتلگراف‌بود. اوبمرحوم‌رضاشاه ایمان وعلاقه خاصی داشت وازهمان آغازظهور سرتسلیم واطاعت فرود آورده وتا آخرین روزی‌که شاه ازتاج‌وتخت کناره‌گیری‌کرد مورد محبت وعنایت ایشان بود.

سمت‌او، اورا درمتن اطلاعات واخبارخارجه قرار میداد وازاینرو تبلیغات ضدایران وضد شاه اورا باضطراب ونگرانی انداخت. زیرا با هوش تند ونافذ وبا اطلاع از روش سیاسی انگلستان میدانست که آنها مردمان گزافه‌گویی نیستند. این روش مخالفت‌آمیز نسبت بایران وشخص شاه تنها معلول بیرون نکردن عده‌ای آلمانی نیست، درماوراء این بهانه مقصدی خطیرترنهفته است. شاید غرض اصلی

متصل شدن بیکدیگر ازراه ایران باشد. اما چرا شاه دور - اندیش ومآل‌بین که درتمام مدت بیست‌سال ازطریق حزم و احتیاط بیرون نرفته است بدین پیشامد بی‌اعتناست و عکس‌العملی نشان نمیدهد ودرمقام چاره‌جوئی برنمیآید. مرحوم علم میگفت «هرچه باطراف خود نگریستم، کسی را مرد این میدان ندیدم که ازبدگمانی شاه نهراسد وحقایق را بعرضشان برساند. ناگزیرپیه هرگونه بیمرحمتی شاه را برخود مالیده ومصمم شدم تقاضای شرفیابی کنم...

«این قضیه درمرداد۱۳۲۰ روی داد. اعلیحضرت بار دادند ودریکی ازخیابانهای کاخ‌سفید سعدآباد شرفیاب شدم وبیدرنگ نگرانی خود را ازتبلیغات لندن بیان وعرض کردم هرچند عاقبت جنگ معلوم نیست ولی امرمهم اینست که ازآلمان سود و زیان مستقیم وفوری بما نمیرسد. در صورتیکه ازهمسایگان شمال وجنوب چنین نیست. مخالفت آنها ممکن است متضمن خطرهائی‌گردد. بدگمانی‌ومخالفت با حضورعده‌ای آلمانی درایران بهانه‌ای بیش نیست. شاید مقصود آنها یاری شوروی ازراه ایران باشد. آیا به‌نظر مبارك بهترنیست که ازکنه‌مقصود آنها مطلع شویم مخصوص اکنون که امریکا تمایل محسوسی به‌متفقین نشان میدهد؟

«شاه درتمام آنمدت خاموش بود وبسخنان من گوش

میدادند. پس‌ازاتمام عرایضم بازمدتی خاموش مانده سپس با لهجه‌ای آرام وبدون خشم فرمود «چه عامل وپیش‌آمدی شما را به‌این فکر انداخته؟»

این جمله کوتاه درآن تاریخ پرمعنی وخطرناك و حاکی ازبدگمانی بود. شاید ایشان تصورمیکردندیکی از عوامل خارجی‌ها مرا بدین گستاخی برانگیخته است ولی من که ازنخستین‌دقیقه‌هرنوع بی‌عنایتی‌رابرخود هموارکرده بودم خویش را نباخته وعرض‌کردم محرك غلام‌علاقه و ایمانی‌است که بوجود مقدس وبه‌بقای این‌تحول عظیمی‌است که درظرف بیست سال بوجود آورده‌اند دارم وچیزی‌که غلام را در این گستاخی جرئت داد اطمینان‌اعلیحضرت همایونی به‌صداقت و بیغرضی غـلام...

«شاه پس‌ازاین‌پاسخ‌خاموش مانده‌وبدون اینکه مرا مرخص کند شروع کردند به‌قدم زدن. قریب‌نیم ساعت متفکرانه قدم میزدنـد وسپس بسوی‌من برگشته فرمودند «بدانچه گفته‌ای فکرخواهم کرد» ومرا مرخص فرمودند.»

پس از۳ شهریوریك روزدرهیئت وزرا روی بمن فرمودند «آقای علم حرفهای شما درست بود ولی افسوس که دیرشده بود ...»

این حکایت موثق وقابل اعتمادنشان میدهد که اگر

چنین تذکراتی داده میشد(مخصوصاً از طرف نخست‌وزیر، وزیرخارجه، سفرای ایران در لندن‌ومسکو و واشنگتن) پیشامد شهریورشاید روی نمیداد. (مرحوم ساعد میگفت «خطر اتحاد انگلیس وشوروی را برای‌ایران ازمسکو گزارش داده است.»)

باید اعتراف کرد که روش مرموزمتفقین به‌ابهام وضع کمک میکرد: آنها نه مقصود حقیقی خود را میگفتند ونه لااقل اتمام حجتی (هرچند کوتاه مدت) بایران دادند. علت آن ازقراین وامارات عدیده اینستکه باوضاع ایران بدبین وبسیاست شاه بد گمان بودند. ازمروریادداشت‌های چرچیل دراین‌زمینه بخوبی‌برمیآید که‌تمایل ایران‌رابسیاست نازیها امری قطعی میدانستند.

دردوقسمت دعوی دوطرزفکرحکومت میکرد که ناچار بایدبدانجائی منتهی شود که شد.

افکارعمومی ایران مخالف انگلیس وفکرشاه مخالف دولت‌کمونیست‌شوروی. پیشرفت سریع آلمان درجبهه غرب وشکست‌دونکرك شبهه‌ای درتفوق نظامی آلمان باقی نگذاشته بود. سرعت‌پیشرفت وی درجبهه شوروی و رسیدن سپاهیان آلمان به‌حدود لنین‌گراد ومسکو وازجنوب تا نزدیك دریای سیاه این گمان‌را تقویت‌میکرد که دیرزمانی

بـه درهم شکسته شدن شوروی نمانده است.

دورنمای این‌حوادث امری نبود که شاه را به‌ورود درمخمصه تشویق کند وبیجهت آلمان‌فـاتح را به خصومت بـا ایران برانگیزد.

ازسوی دیگـر میتوان طرزتفکرات‌شاه را حدس زد وفرض کرد که ایشان بعید وحتی‌نزدیک به‌تمتع میدانستند که دولت انگلیس ازسیاست‌دیرین خود یک مرتبه و بدون مقدمه دست‌بردارد و آن سیاست وجود ایرانی مستقل و استوار که‌حایل سرایت خطربه خلیج فـارس و مستملکات اوباشد ودرعین‌حال برای خود او، خطری ببار نیاورد. روی همین اصل ازکودتابه‌بعدسیاست دولت انگلیس عاری ازشدت ومخالفت بوده است وحتی پس ازالغای امتیاز دارسی شیوه نرمی وسازگاری‌پیش گرفتند. پس دراندیشه شاه زیرک ومسلط براوضاع احتمال تغییراین سیاست آنهم تا حدی که بایران هجوم کنند نمیرفت.

اما فراموش نکنیم که حمله آلمان بشوروی دریچه امیدی برروی انگلستان شکست خورده دردونکرک گشود و بیدرنگ همکاری وحتی اتفاق خود را بشوروی پیشنهاد کرد واوهم بیدرنگ پذیرفت. پشت سرانگلستان امریکا ایستاده است. اگر امریکا وانگلیس مهمات جنگی بشوروی

دویست‌میلیونی برسانند پیشرفت وغلبه قطعی آلمان متوقف خواهد شد. امریکا وانگلیس با این تقاضای معقول ومنطقی شوروی صد درصد موافقند ولی راه رسانیدن مهمات جنگی ازدریای شمال با وجود بحریه آلمان، یا ازراه سیبریه با درازی راه، دشوار وغیرکافی وغیرمؤثر خواهدبود. پس مطمئن‌ترین راه خیلج فارس ودریای خزراست. راه‌آهن ایران وراه بغداد تهران عملی‌ترین ونزدیکترین ومؤثرترین راهی است برای‌کمک رساندن بشوروی.

حال اگرمتفقین این مشکل خود را با ایران درمیان میگذاشتند وحتی بـه‌شکـل یک اتمام‌حجت بیست‌وچهار-ساعته ازایران این نوع همکاری وحفظ بیطرفی متمایل به-متفقین را میخواستند شاید شاه که بحزم وروشنی رأی و مآل‌اندیشی موصوف بود آنرا می‌پذیرفت.

ولی متفقین چنین امیدی ازایران نداشتند. دولت ایران نسبت به‌تقاضای ساده‌تر آنان وبیرون کردن آلمانها ازایران جواب مساعد نداده بود. چگونه ممکن است با این تقاضای مهم‌کـه صریحاً برضد بیطرفی ونوعی اعلان خصومت با آلمان فاتح ومقتدراست روی موافق نشان دهند.

ازیادداشتهای چرچیل بخوبی بدگمانی وشک در جلب همراهی ایران برمیآید. درنظردولت انگلیس ایران

دولتی است توانا، درایام عادی رقم سپاهیان اودرحدود ۱۵۰/۰۰۰ نفراست ودرایام جنگ ممکن‌است تا۳۰۰/۰۰۰ نفر برسد. احساسات عمومی ایران مساعد با متفقین نیست وشخص شاه قطعاً با دولت‌کمونیست شوروی روی موافق نشان نمیدهد بهمین‌دلیل تمام مخالفان انگلیس مانند رشید-عالی‌گیلانی و مفتی فلسطین ازراه ایران فرار کرده و ازتعقیب ایمن مانده‌اند.

اینها قراینی است‌که ایران زمینه مساعدی برای سیاست متفقین نیست. حال اگرپیشرفت سریع آلمان در روسیه چشم آنها را یک مرتبه خیره‌کرده وتمایل صریحی به‌جانب آلمان نشان دهند چه خواهد شد؟ اگرچند افسر لایق آلمان بایران آمده وتحت هدایت ورهبری آنان ایران ازپشت سربه‌قفقاز وچاههای نفت حمله برده ومنابع نفتی خود را ازدسترس بحریه انگلیس دورنگاه دارد بکلی ورق عوض خواهد شد.

ازخواندن یادداشتهای چرچیل بخوبی این سوءظن وکلیه احتمالات سوء دیده میشود. قبل ازاقدام باین حمله مشورتها باستاد ارتش، با حکومت هند، با وزارت خارجه، با فرماندهی سپاه انگلیس درخاورمیانه شده وچنین نتیجه گرفته‌اند که باید بدون خبر وبدون اینکه فرصت فکر

چاره‌جوئی بایران دهند دست بکارشوند، بعبارت دیگر بدگمانی وبداندیشی ونومیدی ازهمکاری ایران چنان بوده است که خیال کرده‌اندجزغافلگیر کردن‌وعمل ناجوانمردانه چاره‌ای ندارند.

ازاین سوی درذهن روشن شاه این خیال خطور نمیکرد که انگلیسیها نه تنها مبادی اخلاقی‌واجتماعی را زیر پای مینهند بلکه باصول سیاست دیرینه خویش وفادارنمانده وبرخلاف عقل ومصلحت، ایران را میدان تاخت‌وتاز بلشویکها قرارمیدهند غافل ازاینکه انگلیسیها پیوسته نان را به‌نرخ روز خورده‌اند.

سرادواردگری صریحاً دریادداشتهای خود بدین موضوع اشاره کرده است که «غالباً خیال میکنند وزرای انگلیس دوراندیشندوپیوسته نقشه‌دارند و بآینده مینگرند... چنین نیست ما سعی میکنیم خود را با پیشامدها و حادثات منطبق سازیم، حتی ممکن‌است ازمنافع آینده برای استفاده ازوضع حاضر چشم بپوشیم ودرآینده بفکر چاره‌جوئی ومنافع ازدست‌رفته خودبرآئیم. برای‌مقابله با اتحاد آلمان واتریش و ایتالی (درجنگ جهانی اول)، ناچار بودیم نخست با فرانسه کنارآئیم وحساب خود را با آنان که مسئله شمال افریقاست تصفیه‌کنیم یعنی دست آنها را در

مراکش وتونس بازگذاریم وآنها نیز درمصرمزاحم ما نشوند وسپس بوسیله فرانسه با روسیه کنارآئیم هرچند این کارمستلزم این بودکه ازسیاست دیرین خود درایران و تبت چشم بپوشیم ومعاهدهٔ ۱۹۰۷ را با آنها ببندیم...»

چرچیل نیزچنین روشی پیش گرفت: برای مقابله با آلمان قبل ازشروع جنگ خواست با روسیه همدست شود ولی روسیه جانب احتیاط را گرفته ازقبول اتفاق با فرانسه وانگلیس سرباززد بامید اینکه ازتعرض آلمان مصون بماند ولی پس ازآنکه مصون نماند دست انگلیس راکه بسوی اودرازشده بود با شوق ورغبت پذیرفت.

مضحک و عبرت‌انگیز، نامه ایست‌که چرچیل به‌استالین دربارهٔ تجاوز بایران نوشته که ضمن آن ازنخست‌وزیر شوروی خواسته است (بلکه میتوان گفت یادآور شده است) که پس ازانجام ورفع حوائج، سپاهیان شوروی ایران را ترک گویند.

۱۱

۲۵ شهریور

-۱-

بامداد خیلی زود ازخواب شیرینم بیدارکردند، سرپاس مختارکه چندین قدم بالاتر ازخانه‌ام زندگی میکرد، درسالن منتظرم بود. میخواست پیش ازسرازیرشدن به‌شهر هیجان‌انگیزترین خبرهای بیست سال اخیر را باز گوید:ـ

«شاه به‌نفع ولیعهد ازسلطنت استعفا کرده وراهی اصفهان شده است.»

آیا این دستگاه شامخ واستواری که ازبیست ویک سال‌ونیم پیش بوجود آمده است درهم فرومیریزد؟ نه... شاه مآل‌اندیش وواقع‌نگر با ستیزه‌جوئی سپاه بیگانه، وضع خویش را متزلزل وغیرقابل دوام یافته ازاینروچاره را در استعفا دیده است، بلکه پسربتواند آب‌رفته را بجوی باز آرد وخشم سیاست بیگانگان را فرونشاند.

همان‌روز فروغی به‌مجلس آمده تقاضای جلسه خصوصی کرده درآنجا خبررا بعرض مجلس رسانید و خواستارجلسه رسمی وعلنی برای انجام تشریفات وانتقال سلطنت وسوگند شاه جوان شد.

درجلسه خصوصی بگومگوئی روی‌داد وملاحظاتی نامساعد بمیان آمد. وزیر کشور، موقع‌شناسی بکاربست و اخطار کرد که سپاهیان شوروی تا کرج آمده‌اند، واگرفوراً تکلیف مملکت معین نشود وشاه جوان براریکه شاهنشاهی تکیه نکند خطرهائی کیان کشوررا تهدید میکند ومعلوم نیست چه حوادث ناگواری که دولت ازعهده جلوگیری آن نمیتواند برآید بوقوع خواهد پیوست.

این شاهکارسیاسی سهیلی بیدرنگ تمام جنجال‌ها را فرونشاند ومجلس موافقت‌کرد. عصرهمان روزشاه جوان به‌مجلس آمد ومراسم سوگند بجای آورد وچنین شد ولی

باید اعتراف کرد که ازهمان روز، طوفان آغاز و دریای آرام به‌تلاطم افتاد. ازهمان لحظه‌ای که خبراستعفای شاه در تهران طنین افکند شوروهیجان، اجتماع خاموش وآرام را به‌تشنج واضطراب‌افکند. کینه‌های‌خفته بیدارشد، آرزوها وهوسها جان گرفت، جاه‌طلبان به‌تکاپوافتادند، سرکشان منقاد شده، به‌جنب‌وجوش آمدنـد. خلاصه عکس‌العمل دوره بیست‌ساله ازهمان روزهای نخستین هویدا گردید که شخص را بیاد اساطیریهود ومرگ سلیمان ورهائی دیوان ازبند وقید، میانداخت.

تمام آنکسانیکه درپرتونظم وانضباط بیست ساله بکاری مشغول ورفته رفته بوضع خود، خوی گرفته بودند دیگرنمیخواستند بدان وضع گردن نهند؛ خان‌ها میخواستند دوباره خان شوند، امیران وسرداران ومتنفذان خراسان و فارس وآذربایجان ومازندران میخواستند به‌قلمرونفوذ خود روی آرند، نمایندگان مجلس میخواستند حاکم مطلق کشورباشند وساده‌لوحانه خیال‌میکردنددیموکراسی انگلستان وسوئد را میتوانند درایران معمول ورایج سازند در صورتیکه قادرنبودند درمجلس یکصد وچند نفری اکثریتی هشتاد نفری تشکیل دهند تا پشتیبان دولتی شودکه برنامه سیاسی آنانرا اجرا کند.

درسفارت روس وانگلیس برروی آتش‌بیاران سیاسی بازشد وآمدوشد جاه‌طلبان وحادثه‌جویان روزبروز فزونی میگرفت. خود سفیران دوکشور بدلیل قاطع وجود سپاهیان خود جقه چوبین برسرزده، بدولت امرونهی میکردند وبا وجود نگرانی وترس عمومی وپیدایش مضیقه درارزاق از دولت میخواستند مایحتاج مادی ومعنوی سپاهیان غاصب را فراهم سازد وازهمه غریب‌تر ودورازمنطق سیاسی از دولت میخواستند خشم ونارضایی عمومی را فرونشاند و حتی بخاطر دارم وزیرمختارتاریک‌اندیشه ومحدودالفکر انگلیس بنام سرریدرزبولارد متوقع بود، ملت با چهره گشاده وخندان هجوم نابحق آنها را بنگرد وچون سربازان صحرای العلمین آرزوی شکست رومل را درسربپروراند،

خلاصه اوضاع سیاسی واجتماعی ازهرحیث آشفته ومنقلب بود وگوئی تمام ترمزها بریده شده وتوقع هرگونه نظم وانضباط وحتی توقع معقول ومنطقی خواب وخیالی بیش نبود. درمقابل این طغیان وعصیان موجه وناموجه کسی نمی‌دانست شاه جوان چه میاندیشد وچه روشی اتخاذ میکند. شاه جوانی‌که درایام ولیعهدی بکارهای سیاسی‌وکشوری نپرداخته وطبعاً ازروش متین وسیاست با حزم و دوراندیش پدردوروبیگانه بوده است.

عناصر صادق وصمیمی ودرعین حال چاره‌جوو چاره‌اندیش درپیرامون تاج‌وتخت بسیارکم بودند، پس مواجهه با مشکلات گوناگون سیاسی واجتماعی واخلاقی دشوارمینمود.

شایسته‌ترین ومجرب‌ترین وپخته‌ترین رجال آن عصرکه به‌فضیلت بیغرضی وحسن تشخیص واعتدال آراسته بود مرحوم فروغی بودکه پس‌ازعقد معاهده سه جانبه و گذراندن آن شاهکارسیاسی ازمجلس شورای ملی ازکارکناره گرفت. مخالفت‌های شدید، چه درداخل مجلس، چه در صحنه مطبوعات‌وچه درعالم سیاست واجتماع اورا فرسوده ومأیوس کرد. اوعادت به‌کشمکش‌ها ی‌سیاسی ومبارزه در راه رسیدن بقدرت نداشت. گرچه ازدوره جوانی پیوسته مصدرکارهای مهم بود ولی این کارها صرفاً ازلحاظ اینکه مرد شایسته وفهیم وبیغرض ومتعادلی است بروی مسلم شده بود. هیچگاه برای رسیدن به‌مقام به‌تکاپو وتشبث دست نزده بود، دیگرچه رسد بمبارزه وکشمکش.

تنها مرد میدان قوام‌السلطنه بودکه قریب ۱۷ یا ۱۸ سال خانه‌نشین شده واینک پس از ۲۵ شهریور داعیه نخست‌ـ وزیری داشته درخانه خود را بروی سیاست‌پیشگان و ماجراجویان وداعیه‌داران گشود. درمجلس نیز هواخواهانی

داشت‌که اورا ازهرکس سزاوارتر برای احرازاین مقام میدانستند زیرا چنین وانمود میکرد که تنها اوعکس‌العمل دوره گذشته ونخست‌وزیر دوره دیموکراسی است. این روش راین سیمای ازخویشتن راضی، مخالفان وناراضی‌ها را بگرد وی جمع میکرد وخود وی ازکاروکوشش وجلب عناصر مؤثر بازنمیایستاد وهمین امرسبب بی‌اعتمادی شاه جوان بوی شده وازهمین روی پس‌ازکناره گیری فروغی که قوام‌السلطنه خود را برمسند نخست‌وزیری میدید، شاه جوان با یک ضرب شست مدبرانه، سهیلی وزیرکشورفروغی را به‌نخست‌وزیری رسانید.

بدیهی است این نخستین اقدام سیاسی شاه جوان همه را به‌شگفت انداخت وبرطبع اشراف‌منش قوام‌السلطنه سخت‌گران آمده، دست‌بکارشد وچه‌درمطبوعات، چه درمجلس، چه‌دراجتماع به‌مخالفت‌کابینه‌سهیلی برخاست. وعاقبت پس‌ازچندماه سهیلی برخلاف نظرشاه استعفا کرد و قوام‌السلطنه با اکثریت خیلی‌ضعیفی رأی‌تمایل‌مجلس‌را بدست آورد وازروزی‌که فرمان نخست‌وزیری را ازدست شاه جوان گرفت جقه چوبین بسر زده ونقش صدارت بازی کرد. برخلاف تصورخود او وبرخلاف امید وآرزوی هواخواهان صدیق اوقوام‌السلطنه نتوانست خویشتن را به-

اجتماع پراز طغیان آنروزی بقبولاند وبسا کارهائی کرد که نمیبایست بکند وازهمین‌رو روزبروز مخالفـان وی قـوت گرفتند وحالت بحرانی پدید آمد.

شاه، سران مجلس را بکاخ مرمراحضارودرحل مشکلات‌روزبا آنها بمشورت پرداخت‌وازهمان جلسه یـک امربروشنی دیده میشد. درست است که شاه جوان هنوزدر امرسیاست‌پخته ومجرب نشده زیرا دردوران سلطنت پدر جزدرکارهای تشریفاتی شرکت نداشته وبازدرست است که وارث کینه‌ها وخصومت‌ها شده بود ولی واقع‌بین و دارای فراست کم‌مانندی درامورسیاسی واجتماعی جلوه میکرد. هوشی نافذ واندیشه‌ای مثبت وچاره‌اندیش داشت. اونمیخواست احمدشاه باشد وگوئی برای خویشتن رسالتی قائل بود کـه باید بانجام رساند وطبیعت بلندپرواز وهمت والای اوباواجازه نمیداد که تماشا گری بیش نباشد.

علاوه برمشکلات سیاسـی که وجود سپاهیان بیگانه فراهم کرده بود، علاوه برآشوب‌وطغیان که جامعه رافرا گرفته بود، شاد جوان مواجه با کینه‌های شخصی‌واغراض انتقامجویی کسانی بود که دردوره پدرش به نحوی زیان دیده بودند. پس بنابراین میبایست بارسنگین تمام‌اختلافات وتمام اغراض وتمام کینه‌توزی‌ها وسوداهای متضادومتلاطم

را تحمل کند و این حـال آشفته و تباه تقریباً دوازده سال دوام یافت و هر اندیشمندی متحیر بود که چگونه میتوان کشتی طوفانزده را از امواج دیوانه رهائی بخشیده بساحل نجات رساند. از ۱۳۲۱ و پس از آن نخستین شرفیابی سران مجلس تا امروز بواسطه طبیعت کارم یا در مجلس شورا و یا سنا یا سایر مأموریت‌ها فرصت‌های مناسبی برای مطالعه اخلاق و اندیشه‌های معظم‌له داشته‌ام و موفقیت ایشان را مرهون یک رشته فضائل و ملکات راسخه یافته‌ام.

ایشان در معتقدات سیاسی خویش ثابت واستوار وغیرقابل انحرافند ولی در این استقامت بحد صلابت و شکنندگی نمیرسند و چنانکه در نرمی وانعطاف‌پذیری هیچگاه بمرز سستی ورخوت فرونمیافتادند، در اوج قدرت از معظم‌له نیز عنف و خشونت و قساوت دیده نشده چنانکه در مقابل مشکلات توان‌فرسا آثار نومیدی و ضعف در معظم‌له مشاهده نشده است.

قدرت و ثروت دو عاملی است که پیوسته شخص را از دایره اعتدال وانصاف و مروت منحرف میکنند ولی این دو عامل هرگز نتوانسته‌است ایشانرا از جاده انصاف و مردمی منحرف کند. یکی از صفات بارز ایشان خیرخواهی نـوع انسانی و عشق و علاقه به طبقه زحمت‌کش و مولد ثروت

ملت‌ایرانست. دراین باب گاهی ازمرزاعتدال نیزخارج شده وبحد تعصب ملی‌میرسند. مبنای اصلاحات مؤثرو تحولات عظیمی که ایشان درکلیه شئون این مرزوبوم آفریده اند همان‌حس نوع دوستی‌وعاطفه‌شریف انسانی‌است. محمدرضاشاه نمیخواهد پادشاه بندگان باشدبلکه‌این‌داعیه وهمت ارجمندرا دارندکه برآزادگان سلطنت کنندوتمام طبقات پائین برفاه بیشتری برسند وازتمام‌امکانات بهره‌مند گـردند. اوجوانمرد، کریم، بلندنظر وبلندهمت است، تاریکی، رشک، بخل وکینه‌وخـودخواهی را با روح پاك و روشن اوسازشی‌نیست.

آن روزهای تیره‌ای که شاه جوان‌بیهوده منتظر بود نخست‌وزیر ملی ومحبوب عامه، مشکل نفت‌را حل کند و ازاینرو تمام قوه ونفوذ معنوی خود را درنگاهداری وی بکار میبرد نخست‌وزیر وجیه‌المله فرصت‌های مناسب را یکی پس‌ازدیگری ازدست داد تا کشوررابه‌پرتگاه افلاس و بی‌نظمی‌واغتشاش ومیتوان گفت اضمحلال کشانید. زمانیکه وقایع ۲۸ تیرروی‌داد همه بخاطردارند وپس‌ازآن رویداد های ۱۳۴۲ و۱۳۵۲را نیزفراموش نـکرده‌اند که تدبیر و نرمش‌وسیاست مدبرانه شاه جوان مشکل نفت راچنان حل کرد که میلیاردها ریال بسایرکشورها وام وکمک‌داده‌شد.

علاوه براین همه شاهد تحولات عظیمی هستند که دربیست‌سال اخیر روی‌داده- تحولاتی که‌درهیچ تاریخی ودرهیچ کشوری دیده نمیشود- تحولاتی که شامل تمام طبقات وشامل کلیه شئون اقتصادی واجتماعی و سیاسی واخلاقی است.

اما تحول شگفت وطرفه وضعی است‌که در سیاست خارجی ایران پدیدآمده وشاید جز نکته‌سنجان دقیق به‌اهمیت‌وعظمت‌آن پی‌نبرده‌اند.

سالهای طولانی مخصوصاً یکصد وپنجاه سال اخیر، ایران چون گوئی درمیدان سیاست‌بین‌المللی افتاده بودکه ازهرسولطمه چوگان دولت‌های توانا را خورده است و آرزوی‌هر سیاستمدارعاقل وپخته این بودکه ایران سرپای خویش بایستد، متعلق بدیگری نباشد وازسیاست دیگران تبعیت نداشته باشد. گرچه رضاشاه کبیردراین راه قدمهای بلندی برداشت وشأن واعتباری بایران داد وعملاً میخواست نشان بدهدکه ایران بکارخویش مشغول ودر تقویت‌بنیه خود تلاش میکند ودراین تلاش بجزحسن‌سیاست واجتناب ازهرگونه‌هواخواهی ازاین‌وآن چیزدیگری‌مشاهده نشد، ولی مشاهده شد که در شهریور ۱۳۲۰ این روش شریف ایران نقض ودو دولت بزرگ حقوق مارا به‌چیزی

نشمردند.

پس‌از ۲۵ شهریورتمام رشته‌ها پنبه شد. ایران‌عرصه مطامع واغراض سیاسی گردیدکه نمونه بارز وشوم آن حوادث آذربایجان وفتنه پیشه‌وری بود. بخاطردارم دراین وقت روسها به دولت فشارآوردندکه شکایت خود راپس گیرد ومرحوم قوام‌السلطنه ناچارشد تلگراف کند ولی‌از دربار بسفیر ایران تلگراف رمزدیگری رسیدکه شکایت خود را درجامعه ملل دنبال کند.

باری ایران دوباره دچارشد ـ دچاررقابت وعرصه بدگمانی بلوك شرق وغرب وتا ۱۳۴۳ دوام یافت.سیاسیون تهران درتکاپو افتادند وهردسته‌ای روش ومعتقداتی داشت که ممکن نبود با یکدیگرسازگارگردد تا بالاخره روشن‌بینی وواقع‌نگری ودوراندیشی شاه پای‌درمیان نهاد وباتصمیمی قاطع درمقام‌آن برآمدکه همسایه شمالی‌را ازخرشیطان‌پائین آورده بایك رشته اقدامات سیاسی اما با حزم واحتیاط، با نهایت نرمش وتردستی، بابسی گذشت ومدلل ساختن حسن ظن وپیروی ازاصل همزیستی، با منطق عقلی ومتکی بدلایل محسوس ومشهود موفق شد اصل سیاست‌مستقل‌ملی را پایه‌ریزی کند وبطرفین متخاصم نشان دهدکه ایران میخواهد به خود بپردازد وبه تقویت بنیه سیاسی واجتماعی

خویش مشغول گـردد ودراین راه از اتخاذ هرگونه روش و سیاستی کـه بزیـان سیاست‌هـای رقیب متخاصم بـاشد پرهیز کند.

کسانی که باموروسیاست بین‌المللی‌آشنایند بخوبی میدانند تحقق‌چنین‌مقصدشریفی‌آسان‌نیست وحتی‌از اصلاحات ارضی که خود تحول عظیمی بشمارمیآید ودر تاریخ اقوام بشری کم‌مانند است دشوارتراست ولی «همت اگرسلسله‌ـ جنبان شود ـ مورتواند که سلیمان شود» پدراوسی‌سال قبل تصمیم گرفت راه‌آهن سرتاسری‌ایران را احداث کند و بدون کمک خارجی وقرضه خارجی خلیج فارس را به دریای خزرمتصل سازد وبا عوارض قند وشکروچای این کارعظیم‌را بپایان‌رسانید. اینک پسر برومنداوچنین شاهکاری درسیاست خارجی‌آفرید، با رنج فـراوان وبا فراست و کیاست بی‌نظیر، سیاست مستقل ملی‌را برای ایران درست کرد وهمین‌روش‌رانسبت‌به‌همسایگان‌بکاربست‌ـ‌همسایگانی پرازبدگمانی ونگرانـی‌ـ همسایگانی که هرقدم پیشرفت ایران را بزیان خود می‌پنداشتندوبرای‌رسیدن بدین مقصود شریف‌وبلند که ایـران‌هرگز خطری برای کسی‌نخواهد بود وتا هنگامی که مصالح ومنافع‌ملی‌ایران‌بدیده احترام‌نگریسته شود ازایـران قوی‌وآباد زیانی‌بکسی نخواهد رسید، چه

تلاش‌هـای خستگی‌ناپذیری بکار رفته وتا چه حد شاهنشاه جوان، نیروی اندیشه وخلاق خودرا بکاربسته است تا امروز ایران درعرصه سیاست جهانی دارای چنین حیثیت و اعتباری شده که درتاریخ طولانی ایران نیزمانند ندارد.

۱۲

پس از ۲۵ شهریور

۲ـ ماجرای نفت

روز ۲۵ شهریور که جوان بیست‌ویک‌ساله‌ای با اندامی ظریف وسیمایی محجوب درمقام هیئت رئیسه مجلس قرار گرفت وبا صدائی اندك مرتعش سوگند وفاداری یاد کرد، کسی نمیتوانست حدس بزند که اوسرفصل جدیدی درتاریخ ایران گشوده مصدر تحولات عظیم وباورنکردنی خواهدشد.

درآن تاریخ اوضاع ازهرحیث آشفته ومنقلب بود.

سپاهیان درشرق وغرب‌وشمال وجنوب پراکنده بود و تقاضاهای گوناگون‌آنها انبوه مشکلات را فراهم ساخته‌بود. حالت اضطراب برجامعه مستولی، ارزاق روزبروزکمیابتر طوفانی ازخشم وکینه وآرزوجامعه را متلاطم ساخته بود. پیرامون تاج وتخت، رجال پخته ومجرب کمیاب. جاه‌طلبان و سروری‌جویان به تکاپو افتاده، دسیسه و خیانت رایج گردید. شاه جوان تنها وارث مقام ودارائی پدرنیست بلکه وارث کینه‌ها وخصومت‌ها نیزشده وخود به تنهائی میبایست با انبوه مشکلات واخلالگریها مقاومت کند.

مقدرچنین بود یا اوضاع سیاسی واجتماعی‌ایجاب میکرد که تاریخ زندگانی این‌جوان بیست‌ویکساله‌مشحون ازحوادث، لبریزازفتنه وسرشارازتحولات گوناگون‌باشد واین حالت‌تقریباً ۱۲ سال دوام یابد.

نمونه بارزاین حوادث سوء قصدیست که چندین بار متوجه شخص او، نخست‌وزیران او ویک وزیر دربار معظم‌له شده است. فتنه‌آذربایجان، حادثه شوم پیشه‌وری و دهها واقعه ازاین‌قبیل همه وهمه عبرت‌انگیز وآموزنده‌است، با وجود مدارك مثبت وقطعی ونزدیك بودن وقایع بر مورخان بیغرض نگارش‌آن‌ها دشوارنیست اما بشرط اینکه با دیدهٔ مروت وانصاف نگریسته ودرمقام‌تحلیل وتجزیه

وقایع برآیندوازپیروی حب و بغض برکنار باشند. من دراینجا فقط بیکی ازآن مشکلات اشاره میکنم زیرا بقول رودکی:

اندر بلای سخت پدید آید
فرّ بزرگواری وسالاری

ماجرای نفت حماسه‌ایست ملی. تحولاتی که دراین زمینه از۲۹ اسفند ۱۳۲۹ تا مرداد ۱۳۵۲ صورت گرفته است خود شاهکاریست ازاصول کشورداری.

رضاشاه درآذر ۱۳۱۱ (نوامبر۱۹۳۲) امتیازدارسی را لغوکرد ولی این احتیاط ودوراندیشی را بکاربست که درمقام تصرف اموال ومؤسسات شرکت نفت ایران‌وانگلیس یا متوقف ساختن اعمال آنها برنیامد.

همین نکته را نماینده ایران در ۱۷ دسامبر ضمن نامهٔ خود به دبیرخانه جامعه ملل متذکرشد وحتی آنرا دلیل برعدم لزوم فوریت رسیدگی قرارداد و همین نکته بعدها هنگام طرح دعوا درشورای جامعه ملل دلیل برحسن نیت ایران قرارگرفت واعضای شورا آنرا نشانه عدم ستیزه‌جویی ایران وبلکه قرینهٔ حقانیت ایران شناختند.

الغاء امتیازنامه‌دارسی درسال ۱۹۳۲ صورت گرفت. درآن‌تاریخ‌دولت انگلیس یکی ازچهاردولت معتبردنیابشمار میرفت وبحریه آن آقای دریاها بود. تصمیم شاه بدین‌کار

بقدری جسورانه وغیرمترقب بود که بسی از کج‌اندیشان خیالباف آنرا یک نوع تبانی‌پنداشتند وخیال میکردند با موافقت دولت انگلیس صورت‌گرفته باشد. زیرا بذهن آنها خطورنمیکرد که پادشاه ایران آنقدر شجاع وآنقدر مؤمن به حقانیت خود وحقوق ملت ایران باشد که به‌مقابلهٔ با انگلیس برخیزد. ولی اگر ازیادداشت تلگرافی دولت انگلیس به جامعه ملل‌آنروزکه دولت انگلیس با چه حرارت ولهجه قاطعی ایران را متعدی ومتجاوزخوانده است وپس ازآن‌ازلایحه شکوائیه سرجان سیمون که درتاریخ ۲۶ ژانویه ۱۹۳۳ (۱٤ دی ۱۳۱۱) مقابل شورای جامعهٔ ملل ایراد کرد، مطلع میشدند، ازاین پندارخود شرمنده وازبدگمانی به مرد شجاعی که درمقام احقاق حق ملت خویش برآمده است پشیمان میشدند.

* * *

در۲۹ اسفند ۱۳۲۹ (قریب هجده سال پس ازآن اقدام دلیرانه) مجلس شورای‌ملی‌به طرحی که بانی‌آن‌مرحوم دکترمصدق‌بودبملی‌شدن نفت ایران رأی داد ودرار دیبهشت ۱۳۳۰ بصحه همایونی رسید وفرصت اجرای این امرخیر فراهم‌گردید وازقضا خود مرحوم دکترمصدق به‌نخست‌وزیری منصوب‌شدکه میبایستی با تدبیر وسیاست ازاین اقدام

بزرگ بهره‌برداری کند ولی باید باکمال تأسف وبا نهایت تلخی اعتراف کرد که اقدام دولت وقت چندان با اصول کشورمداری وموازین سیاسی هماهنگ وسازگار نبود.

در آن تاریخ محصول نفت متجاوز از ۳۱ میلیون تن بود. دستگاهی که کار اکتشاف واستخراج نفت وحمل و وساندن آن را به‌بازارهای جهان برعهده داشت دقیق ومنظم وتا حد امکان بی‌عیب بود.

باز در آن تاریخ نیازمندی کشور انگلیس به نفت ایران شاید بیش از هشت یا نه میلیون تن نبود. مابقی یعنی حدود ۲۲ یا ۲۳ میلیون تن آن به‌بازارهای غرب میرسید. وسرچشمه ارزی بود که خزانه‌داری انگلیس برای وامهای خارجی خود شدیداً بدان احتیاج داشت.

باز در آن تاریخ اوضاع سیاسی واقتصادی جهان دگرگون شده بود. انگلیس ۱۹۵۱ غیر از انگلیس ۱۹۳۲ بود وبسی از شوکت واعتبار ونفوذ جهانی خود را از دست داده بود.

باز دگرگونی اساسی و مهم دیگری در این تاریخ روی‌داده بود که بی‌شبهه دراوضاع تأثیرداشت: ارزش واعتبار نفت فزونی گرفته، نفت ومواد مشتقه آن خواستار بیشتری پیدا کرده وبازار نفت وبنزین چندین برابر رونق یافته بود.

بقراین ودلایلی ازاین دست بخوبی میتوان دریافت که نگاهداری ودردست داشتن این دستگاه عظیم برای انگلیس یک امر حیاتی بشمار میرفت. مخصوصاً اگر فراموش نکنیم که صدها مدیر، مهندس، زمین‌شناس، تکنیسین و حسابدار در این مؤسسه عظیم مشغول کار بودند. پس در دست داشتن آن برای انگلیسیان یک امر حیاتی است. ازهمین روی آن سخت‌جانی و سخت کوشی و پرمدعائی رجزخوانی ۱۳۱۱ و۱۲ به ملایمت وسازش وهمزیستی گرائیده و انگلیسیان چاره‌جوی وچاره‌اندیش برای هرنوع توافق و سازشی که دست آنها را ازنفت کوتاه نکرده وتا حد امکان منافع صاحب حقیقی نفت نیز مراعات‌شود آماده بودند.

باید اعتراف کرد این‌حالت وداشتن سرسازگاری، پس‌ازتصویب قانون ملی‌شدن نفت برای انگلیسیان دست داد ورنه قبل‌ازآن یا برای افکار عمومی ایران ارزشی‌قائل نبودند ویا چنان حرص وطمع برمزاجشان غالب بود که نمیخواستند تحولات محسوس‌جهانی را درنظربگیرند. پیش ازملی شدن نفت نماینده‌ای‌به تهران‌فرستادندوتوافقهائی درمراعات حق ایران کردند که مشهور به توافق گس - گلشائیان شد. اما افکارعمومی ایران این توافق راکافی ندانست ومیتوان گفت بواسطه سوء سیاست‌آنان قانون ملی

شدن نفت مطرح گردید وبطورحتم اگرازهمان یکسال قبل اصل ۵۰ـ۵۰ را می‌پذیرفتند کار باینجاها کشیده نمیشد.

دراین موقع گوئی ازخواب گران بیدارشدندوالبته قدری دیر درمقام این برآمدند که حق صاحب حقیقی نفت را بازشناسند وازهمین روی بفرستادن جکسن واستوکس و وساطت رئیس جمهوری امریکا وفرستادن هریمان به تهران وحتی مداخله بانک بین‌المللی برای حل قضیه نفت متوسل شدند.

دراینجا به خبط واشتباه‌آنان اشاره شد ولی نباید خبط واشتباه خود را فراموش کنیم.

مرحوم دکتر مصدق متأسفانه سیاستمدار واقع‌بین و سازنده‌ای نبود. اواسیر احساسات شخصی شده ونتوانست ازاین پیشامد نتیجه مطلوب بگیرد.

آن‌اندازه‌ای که دروی‌حسن نیت وفهم سیاسی مانده بود در اثر تلقینات چند نفربداندیش وتیره‌فکر، یا عامیان بی‌خبر از سیاست وعربده‌جوئی دون کیشوتهای بازاری بی‌اثرماند ونتیجه حتمی این روش این‌شد که دوسال وچند ماه دستگاه عظیم نفت خوابید. بجای سی ودومیلیون تن دراین مدت بیش‌از ۳۲ هزارتن نفت صادرنشد (باآنکه ۵٪ قیمت نفت را ارزانتر میفروختند) وشرکت‌های نفتی برای رساندن نفت به بازارهای دنیا منابع نفت کویت وعراق و

عربستان سعودی را بیشتر بکار انداختند، بطوریکه پس از مرداد ۱۳۳۲ بازاری برای نفت ایران باقی نمانده بود.

* * *

از همان اوایل کار که خودنمائی وسیاست بازارپسند آغاز شده بود، با یکی از ارکان حکومت دکتر مصدق دیداری روی داد. این شخص که از بیست سال پیش مصدر خدمات عدیده بود ومقامات عالیه ایرا طی کرده بود وبنابراین مرد آزموده وپخته‌ای شده بود، مخصوصاً که درسیاست خارجی نیز کارکرده وازاوضاع مطلع بنظر میرسید از دیرباز با من دوست بود وبه وی عقیدتی داشتم. میخواستم ازروشنی رأی وفکرمثبت ونفوذ کاملی که در دستگاه مرحوم دکتر مصدق داشت استفاده کنم وغرض این بود که قضایا را با نظرمثبت نگریسته، دستخوش احساسات بازاری نشده، ازحب وبغض شخصی که درامور سیاسی ومصالح اجتماعی گناه بزرگی محسوب میشود پرهیز کنند ونفوذ کلمه وصداقت خود را درنخست‌وزیروقت بکار اندازد تا مشکل نفت حل شود و به نتیجه مطلوب برسد. جنجال وخودنمائی وخوشایند عامه‌شدن سیاستمدار را به جائی نمیرساند.

مسلماً شرکت نفت سالیان دراز سود سرشاربرده و حقوق ملت ایران را مراعات نکرده است ولی اکنون در

بن‌بست افتاده وبرای هرگونه سازشی‌آمادگی دارد. آیا عقل وصلاح کشورحکم نمیکندکه ازاین پیشامد حداکثر استفاده شود. مخصوصاً که رئیس‌الوزراء مورد اعتماد شاه ومحل اطمینان مردم است واگربا دقت واستواری، رأی روشنی پیش گیرند که دستگاه عظیم نفت ازکارنیفتد، حد کثرفایده‌ای که ممکن است، برای ایران حاصل میشود.

آیا میدانیددوست آزموده وپخته که قوهٔ عاقلهٔ کابینهٔ دکترمصدقش می‌پنداشتم چه جواب داد؟ با تصدیق منطق واستدلال من وتأیید ملاحظات خردمندانه تمام مردمان‌خیرخواه ومصلحت‌اندیش یک عایق بزرگ درمقابل خود میدید.

این سیاستمدارورزیده میگفت «اگرما چنین کنیم مردم چه خواهند گفت. این غوغائی که برپا شده وبه دنبال‌آن نفت ملی گردیده باد هوا میشود وحیثیت ملت ایران بخطر میافتد...»

مردی خانه‌ای را اجاره داده وازمال‌الاجاره‌آن زندگانی میکند. حال که قیمت خانه بالارفته وطبعاً مال‌الاجاره که فرضاً هزارتومان بوده است نیزبالا رفته وبه دوهزارتومان رسیده است، درنتیجه‌پیش‌آمدهائی مستأجر حاضرشده است همان دوهزارتومان را بپردازد ودرهمان خانه زندگی کند زیرا برای خویشتن بدلایلی‌حق تقدم قائل

است. آیا شرط عقل است که ما به لجاج و عناد روی آورده ازقبول پیشنهاد اوسر باززنیم، آنهم درصورتیکه نمیدانیم آیادیگری مطابق پیشنهاد اوعمل میکند وآیامستأجر دیگر بهمان میزان بدست میآوریم.

دمغ و پکر ازنزد این دوست محترم بیرون آمدم، نه برای اینکه برساده‌لوحی وزودباوری خود متأسف بودم که عمری شخص کسی را طوردیگر شناخته است. نه این پیشامدیست رایـج ومتداول، اشخاص درمقابل مقتضیات وپیشامدها منقلب میشوند. بقول گوستاولوبن اگرسنت - ژوست وربسپیر به‌انقلاب فـرانسه برنخورده بودند شاید یکی حسابدارخوبی ودیگری قاضی عادلی میشد. نه، تأسف وتلخی ذائقه‌ام ازاین بابت بـودکـه طرزفکر دولتیان و گردانندگان دستگاه بکلی غیرازآنستکه واقع‌گرایان روشن‌رأی ومثبت میاندیشیدند. دراین وقت بی‌اختیار بیاد دوره ۱۴ مجلس شورای ملی افتادم ونقش‌هائی که مرحوم دکتر مصدق درآن بازی‌کرد.

مرحوم دکترمصدق درتمام دوره چهاردهم روش انتقاد وایرادگیری داشت. باید انصاف داد که دریک مورد نقش مثبت ایفا کرد وآن هنگامی بود که طرحی به‌مجلس پیشنهاد کرد که ماذامیکه قشون بیگانه درایران هست هیچ

دولتی حق ندارد راجع به‌نفت و دادن امتیاز بدولت خارجی با هیچ شرکت وبا هیچ دولتی وارد مذاکره شود و اکثریت قاطع مجلس ازآن طرح حمایت کرد وفی‌المجلس تمام نمایندگان (غیرازوکلای حزب توده) بدان رأی دادند. در مقابل این نقش بسیارپسندیده درآخر دوره ۱٤ اصراری داشت که انتخابات سه‌ماه قبل ازختم دورهٔ چهاردهم آغاز شود. درآن تاریخ هنوزسپاهیان بیگانه درشرق وشمال و جنوب وغرب ایران بودندوکنسولهای روس و انگلیس جقه چوبی بسرزده ازهرگونه مداخله‌ای خود داری نداشتند. در انتخابات دوره ۱٤که هنوزکاملاً واقف وشاعربه‌نفوذ خود نبودند رنگ تندی ازنفوذ آنان درساحت بهارستان دیده میشد.

بنابراین اکثریت مجلس شورای ملی با شروع انتخابات موافق نبود وعمل نکردن بیک ماده قانون را ترجیح میداد براینکه ساحت مجلس ازبرگزیدگان اجنبی ومتمایلان بآنهاپرشودونظر دکترمصدق را بیکسوی انداخت.

باری دراینجا میخواستم بیک موضوع اشاره کنم وآن ابستروکسیون اختراعی ایشان است.

روش مرحوم دکترمصدق درمجلس ۱٤ روش اقلیت ومخالفت با هردولتی بود که روی کارمیآمد مگر در کابینهٔ چند ماههٔ مرحوم سهام‌السلطان بیات که با اوپیوند

خویشاوندی داشت وبیات شخصاً بدکترمصدق ارادت میورزید واورا به‌عنوان«آقا» خطاب میکرد. پس طبعاً دکتر مصدق نسبت به‌حکومت اوروش مماشات ومراعات پیش گرفته مزاحمش نمیشد، اما اکثرسرجنبانان مجلس (بجز مرحوم دکترمهدی ملک‌زاده) نظرمساعدی بدین مرد شریف وبی‌آزار که ازبنیهٔ سیاسی نیرومندی بی‌بهره بود نداشتند و درصدد سقوط کابینهٔ وی برآمدند ودرانجام قصد خویش به‌حیله پارلمانی دست‌زدند واورا درموضوع یک بحث پارلمانی به‌خواستن رأی اعتماد برانگیختند وچنان وانمود ساختند که رأی قابل توجهی خواهد داشت درصورتیکه با یک تبانی خاموش وبی‌سروصدا اکثریت ازرأی موافق امتناع ورزید وطبعاً نخست‌وزیرازکاربرکنارشد.

این بازی پارلمانی سخت برطبع دکترمصدق گران آمد وچنان برآشفت که تصمیم گرفت با نخست‌وزیری مرحوم صدرکه اکثریت، وی را به‌جای مرحوم بیات برگزیده بود مخالفت کند. این مخالفت درحدود متداول ومعمول که وکلای مخالف یک یک نظرمخالف ابرازمیکنند وموافقان یا خود دولت جواب میدهند وپس ازآن، قضیه به‌رأی اعتماد گذاشته میشود باقی نماند. مخالفان نطق‌های مخالفت‌آمیزخود را کردند وموافقان بجواب پرداختند ولی

همینکه بمرحله نهائی یعنی دادن رأی اعتماد رسید مرحوم دکترمصدق به «اوبسترکسیون» دست زد.

اوبسترکسیون حقی است قانونی برای اقلیت. وقتی اکثریت نگذارد اقلیت عقاید خود را ابرازکند یا آنها را از یکی ازحقوق پارلمانی محروم کنند اقلیت‌حق دارد اوبستر- کسیون کند یعنی‌ازشرکت‌درجلسات علنی‌ورسمی خودداری کند.

ابداع مرحوم دکترمصدق دراوبسترکسیون شیوهٔ دیگری داشت. چندین روز مخالفان یکی پس‌ازدیگری نطق کردند، مخصوصاً وکلای توده‌ای نطقهای یک ساعته ودوساعته کردند ونخست‌وزیررا جلاد باغشاه خواندند ولی درمقام رأی یک مرتبه ازجلسه خارج شدند وچون این‌امتناع از حضور درجلسه روی حساب تنظیم شده وتبانی منظمی انجام گرفته بود جلسه مجلس بحدنصاب رأی که میبایستی دوثلث ازنمایندگان حاضردرتهران درجلسه باشند تا بتوان رأی‌گرفت نمیرسید.

این حالت بحرانی‌که دولت قانونی وجود پیدا نمیکرد مدتها طول کشید وحتی کاربجائی رسیدکه اعلیحضرت وکلای مجلس را بـه‌سعدآباد احضارفرموده خطراین بلاتکلیفی را بآنها گوشزد کردند ودرحضورایشان

مخالف وموافق نطقها کردند ولی نتیجه‌ای بدست نیامد زیرا که دکترمصدق ازلجاج دست برنداشت. دراثرهمین بحران بود که توده‌ای‌ها درآذربایجان قوت گرفتند وحاج‌احتشام‌را درلیقوان کشتند ومقدمه ظهورپیشه‌وری فراهم‌شد.

مرحوم دکتر مصدق ازنیروی روحی بقدرکافی بهره‌مند بود ولی این نیروی‌روحی باصطلاح مدیران ترافیک تهران «یک طرفه» بود. بعضی اشخاص هستند که مغزشان کارمیکند ولی فقط دریک جهت وازآن جهتی که پیش گرفته‌اند نمیتوانند منحرف شوند وبعبارت دیگر حالت انعطاف ندارند. این اشخاص شاید برای لیدری اقلیت مناسبند ولی در مسند زمامداری که بسی نرمی، انعطاف، چاره‌اندیشی‌وپیدا کردن مخرج وراه حل مشکلات میخواهد عاجز میشوند.

دراین تاریخ کشورهائی بودند که نمیخواستند مشکل نفت‌حل شود زیرا دراینصورت بنیهٔ مالی ایران ضعیف میشد وبالنتیجه استقامت واستواری سیاست داخلی متزلزل میگشت وبهترین فرصتی بود که‌ازآب‌گل‌آلود ماهی بگیرند. تلاشی‌که رئیس‌جمهوری امریکا درجهت مخالف میکرد، برای خنثی کردن این نقشهٔ مخرب بود.

درحکومت‌دکترمصدق آن نیروی خلاقه وسازنده

که خود را ازشر تلاشهای خرابکاران برهاند وجود نداشت وحتی آن وزیرمجرب وپخته که سالها درمقامات دولتی کار کرده، ازدرجات پائین بوزارت وسفارت رسیده بود وطبعاً بایستی ازاوضاع سیاست بین‌المللی مطلع باشد وچون دست راست مرحوم دکترمصدق بود باید بدو هشداردهد و او را ازسیریک‌جهتی بازدارد بدین عذر بازاری وعامیانه متوسل میشد که اگرما نفت را حتی‌با شرایط بهترومساعدتر به‌شرکت سابق بدهیم ازشأن واعتبارملت ایران‌کاسته میشود.

ملی شدن نفت امری‌نبود که‌کسی‌با آن مخالفت کند. بیش ازهمه شخص‌اعلیحضرت این پیشامد را تشویق کردند مخصوصاً پس‌ازاینکه مذاکرات «گس ـ گلشائیان» نمیتوانست منظورایشان را تأمین کند، همان فکرمثبت وهمان اندیشه واقع‌گرای پدرمآل‌اندیش درایشان به‌اطلاعات وسیعه وفکر صائب دراموربین‌المللی ضمیمه شده ازاینرو درطول دو سال وچند ماه تمام نفوذ وتلاش خویش را درهدایت نخست‌وزیرخویش بکاربست وحتی اصرارداشت که این گره بدست مرحوم دکترمصدق گشوده شود تا شبهه هرگونه تبانی ومسامحه درآن نرود ولی بیهوده وعبث.

* * *

پس‌ازواقعه تیرباران کردن دوك دآنکن که بدستور

ناپلئون ازآلمان ربوده شده بود، تالیران جمله‌ای پرمغز و خردمندانه برزبان راند: «این عمل ازجنایت هم بدتراست زیرا خطائیست فاحش.» درعرف سیاست خطا واشتباه از جنایت نیز زیانبخش‌ترمیشود.

چه نقشهای مؤثرکه ازیک اشتباه برهم خورده، پیروزی به‌شکست وتوفیق به ناکامی مبدل شده است. در سیاست هیچ‌خطائی‌فاحش‌تر ازپیروزی ازاحساسات شخصی نیست. منطق عاطفی شاید درعشق یا نبرد سودمند افتد ولی هنگامی‌که پای مصالح عامه درمیانست فقط منطق عقل، روشنی رأی، منطق ریاضی وحساب سود وزیان باید ملاك عمل باشد.

دریغ‌که دردوره حکومت مرحوم دکترمصدق این اصل سودمند وبارور بکارنیفتاد، برعکس منطق احساس مستولی بود، خوشایند شدن برای سیاست‌بافان عامی مرجع بشمارمیرفت ودرآن‌تاریخ‌محیط اجتماعی‌ازگرمی احساسات اشباع شده بود. بعد ازشکست کافتارادزه ازحصول امتیاز نفت‌شمال وپس‌ازشکست فتنۀپیشه‌وری نیروی مهیبی‌ازسوی همسایه شمالی برای اخلال ومشوب کردن اذهان عامه بکار افتاده هرگونه سیاست مثبت‌که طبعاً منتهی باستقرار و آرامش میگردید مردود ومنفورجلوه میکرد واین جریان

شوم غالباً متوجه ریشه استقرار وامنیت میگردید ومتأسفانه حکومت وقت هم تحت تأثیر آن قرارگرفت وتلاش پیگیر شاه جوان بجای اینکه اثر نیکو بخشد تاریک فکری وبدگمانی نخست‌وزیر را برانگیخت. ازاینرو درآخرسال ۱۳۳۱ روشی پیش گرفت که نزدیک بود منتهی به‌فاجعه گردد، حتی وزیردربارمورد اعتماد شاه راکه به‌درستی وشرافت و پاکی زبانزد بود ازکاربرکنار کرد.

چون دراین خلاصه قصد تاریخ‌نویسی و شرح روزهای تاریک ۱۳۳۰ و۳۱ نیست ازبحث درآن صرف نظرمیشود ولی نمیتوان ازیادآوری یک نکته مهم خودداری کرد: ایران ازطوایف گوناگون چون لر، کرد، فارس، طبری، بلوچ، آذری، خراسانی وغیره مرکب است. اما این طوایف را رشته‌های عدیده بیکدیگرپیوند میدهد: تاریخ وگذشته ایران، زبان وادبیات هزارساله ایران، عادات ورسوم قرون بیشمار وبدون شبهه یکی از استوارترین این پیوندها اساس سلطنت است که درطول تاریخ، شیرازه وحدت قومی بشمارمیرود. هرگونه وهن وسستی بدین بنیاد، خطراضمحلال وتسلط بیگانه را در بردارد. درعصرپرآشوب کنونی که همه معیارها ازدست رفته است نظام شاهنشاهی ساحل نجات بشمارمیرود.

درسایه همین اصل وقایع ۲۸ مرداد روی داد و به‌دوره دوسال وچند ماه حکومت‌مرحوم دکترمصدق خاتمه داد وازهمین تاریخ است‌که سازندگی آغازشد ومساعی بزرگ وخستگی ناپذیری درراه سازندگی صورت‌گرفت که ازهمه مهمتربکارافتادن ذخایرنفتی درراه تقویت بنیه‌مالی واقتصادی کشوربود.

در۱۳۳۳ قراردادی روی اصل ۵۰ـ۵۰ باـ کنسرسیوم منعقد شد. چنانکه شاهنشاه درسلام عید غدیر ۱۳۳۶ اظهار داشتند:

... در مورد نفت قرار دادی باکنسرسیوم امضاء کردیم که درآن موقع بهتر ازآن ممکن نبود واین قرارداد وضع مالی ما را تثبیت کرد...»

در۱۳۳۰ یعنی سه سال قبل شرکت نفت ایران و انگلیس برهمین اساس حاضربود عمل کند ولی با یک تفاوت فاحش ـتفاوت فاحشی به سود ایرانـ زیرا درآن سال نفت ایران بدون استفاده نمی‌ماند. محصول نفت ایران درسال ۱۳۳۰ درحدود ۳۲ میلیون تن بود وبازده نفت ما درسال اول عملکرد کنسرسیوم از۱۳ میلیون تن تجاوزنکرد. اگر در۱۳۳۰ قرارداد ۵۰ـ۵۰ با شرکت نفت ایران وانگلیس بسته میشد شاید بازده نفت درسال

۱۳۳۳ تا ۱۳۳٤ به‌حدود ٤۰ میلیون تن میرسید.

منفی‌بافان وپهلوانان کنارگود وبازماندگان ۲۸ مرداد ازقرقر وایراد گرفتن بـه قرارداد کنسرسیوم بازنمیایستادنـد غافل ازاینکه فکرمثبت وسازنده باید ازنقطه‌ای آغازکند و پیوسته امکانات را درنظـرداشته بـاشد. بنا بفرمایش اعلیحضُرت «درمورد نفت قراردادی باکنسرسیوم امضاء کردیم که درآن موقع بهترازآن ممکن نبود واین قرارداد وضع مالی ما را تثبیت‌کرد...»

درنطق دیگری‌که بازآثار ناخشنودی و در عین‌حال رشد فکروروشنی رأی ایشان ظاهرتراست فرمودند:

«ما برای ادامه حیات اقتصادی‌کشور ناگزیر شدیم قراردادی باکنسرسیوم نفت ببندیم که درآن‌روز قراردادی بهترازآن دشوار بود ولی به‌محض اینکه اوضاع کشورماسرو صورتی گرفت توانستیم قراردادهائی که درتمام دنیا بیسابقه بود براساس مشارکت وبا سود ۷۵درصد منعقد کنیم...»

اشاره ایشان به قراردادهائی است‌که نخست با شرکت آجیپ ایتالی وسپس با شرکت پان‌امریکن منعقد گردید.

شاه درموقع دیگر وطی بیاناتی بازباین مطلب اشاره فرموده‌اند:

«با یک حساب‌ساده میتوان دریافت که ازسال ۱۳۳۰

تا سال ۱۳۳۲ که استخراج وفروش نفت ما متوقف ماند براساس همان قراردادی که در۱۳۳۳ با(کنسرسیوم) بستیم چه زیان کمرشکنی ازاین بابت متوجه ملت وکشور ایران شد. درصورتیکه در۱۳۳۰ نه‌فقط عقد چنین قراردادی بلکه عقد قراردادی بمراتب بهتر ازآن امکان داشت وتازه درآن موقع موضوع پرداخت غرامت نیز پیش نمی‌آمد واگرهم استخراج نفت ایران درهمان رقم ۳۲ میلیون تن متوقف و نسبت عواید برهمان اصل پنجاه پنجاه ثابت میماند بازهم درچنین شرایطی می‌توانستیم درعرض سه سال حداقل پانصد میلیون دلاردرآمد داشته باشیم...»

اصل قضیه آغازبکاراست وپس ازآن ادامه کار و برای رسیدن به‌هدف ازپای ننشستن است. واین همان روشی است‌که شاه درمسئله نفت پیش گرفت. دراین باب خود ایشان خطاب به‌نمایندگان مجلس میفرمایند:

«...البته ما قراردادی داریم‌که قانونی و معتبر است ولی معنی این حرف این نیست‌که درتأمین منافع مملکت کوتاهی کنیم. یقین بدانید که تا آنجا که بشود در این راه کوشش خواهم کرد....»

این «کوشش» بصورتهای مختلف بکارافتاد ودر تمام تحولات گوناگونی که درطی بیست سال روی داد،

شاه نقش اساسی را انجام داد. پیوسته فکر واقع بین وروشن ورأی صائب ودوراندیش ایشان درجلب نفع بیشتری بصاحب حقیقی نفت، درمراقبت وبازرسی اعمال کنسرسیوم، درجلوگیری ازتنزل قیمت، درتعدیل بهره مالکانه یا افزودن مالیات بر درآمد، درمحدودکردن اختیارات عاملان استخراج وتصفیه وفروش وخلاصه درتمام موضوعهائی که تماس با حقوق ملی ایران داشت بکارافتاد ونکته جالب توجه و ستایش‌انگیزاینستکه دررسیدن به‌هدف شریف ومنزه خود هیچگونه عنف واعمال حق حاکمیت بکارنیفتاده، همه‌چیز برمبنای عدل وانصاف‌مستقرگشته وپیوسته اصل تفاهم و همزیستی بکارافتاده است. نمونه بارزوخردمندانه این اقدامات هم‌رأی ساختن کشورهای صادرکننده نفت است که نخست در بغداد از پنج کشور تشکیل شد و «اوپک» بوجود آمد. سپس سایر کشورهای نفتخیز بدان پیوستند. ویک قسمت ازمنافع نفت که نصیب شرکت‌های عامل یا فروشنده میشد بصاحبان حقیقی آن برگشت وآخرین شاهکار آن کنفرانس تهران درسال ۱۳۴۹ بودکه اوپک درپرتو سیاست شاه اصل ۵۰ـ۵۰ را به‌اصل ۴۵ـ۵۵ بنفع کشور-های تولیدکننده تغییر داد وتعیین قیمت‌های نفت ازدست شرکت‌های نفتی به‌کشورهای نفتخیز انتقال یافت.

به‌موازات قرارداد با کنسرسیوم عملیات دیگری انجام گرفت که دررشد صنعت نفت وتحـول اوضاع اقتصادی ایران تأثیری شگرف داشت.

درسال ۱۳۳۶ قانونی ازمجلسین گذشت که بشرکت ملی نفت اجازه میداد خارج از حوزه عملیات کنسرسیوم دست‌بکارشود و رأساً درامر اکتشاف واستخراج وتصفیه و حمل ونقل نفت با شرکت‌های خارجی قراردادی ببندد وبا آنها همکاری‌کند. ونتیجه بیدرنگ آن وارد شدن شرکت آجیپ‌ایتالیایی وپس‌ازآن شرکت پان‌امریکن ومتعاقب آنها شرکت‌های دیگـر نفتی است ولـی دیگـراصل ۵۰-۵۰ متروك شد وبجای آن فورمولهای گوناگون بکارافتاد. سهم مالك نفت ۷۵ درصد شد وگاهی شرکت‌ها فقط عامل شرکت ملی نفت شدند ودرهـرصورت پذیره‌های قابـل توجهی بخزانه ایران ریخته شد. این تحول وحتی میتوان گفت این انقلاب چشمگیری که درقضیه نفت بوجود آمد بدولت ایران فرصت دادکه درشرایط کارکنسرسیوم تعدیلاتی به‌نفع جریان اقتصادی وسیاسی کشور صورت گرفت تا بالاخره منجربه‌تصمیم تاریخی سن‌موریتس شد که قرارداد کنسرسیوم بدان شکلی که در۱۳۳۳ بسته شده بود ازطرف شاه ملغی‌گردید وکنسرسیوم مبدل شد به‌عامل

فروش یعنی پس‌از۲۳ سال قانـون ملی شدن نفت بطور واقعی و حقیقی اجرا گردید (مرداد ۱۳۵۲)

ازسال ۱۹۵٤ میلادی = ۱۳۵۳ قرارداد کنسرسیوم بدین شکل درآمد وامتیازات وی‌که درزیر بدان اشاره میشود به‌شرکت ملی نفت تعلق گرفت:

۱ـ ازدست دادن حق مدیریت وکنترل برصنایع نفت درحوزه قرارداد کنسرسیوم.

۲ـ بدست آوردن حق استفاده انحصاری تأسیسات ثابت وغیرثابت ازقبیل تأسیسات ودستگاههای مربوط به‌تصفیه وپالایشگاه عظیم آبادان ودستگاههای اکتشاف و تولید وتأسیسات انتهائی بارگیری وشبکه خطوط لوله.

۳ـ تصدی عملیات مربوط به‌اکتشاف وتولید و تصفیه‌که توسط دوشرکت سهامی اکتشاف وتولید وتصفیه نفت ایران که‌درهلند به‌ثبت‌رسیده بود انجام شد. با تصویب قرارداد جدید، دوشرکت عامل مذکورمنحل شد وکارآنها بشرکت ملی نفت ایران تعلق گرفت.

٤ـ تعیین میزان تولید وصادرات نفت خام ومواد نفتی‌که درلندن توسط شرکت سهام‌داران نفت ایران انجام میگرفت (زیرا کنسرسیوم حق داشت هرمقدارنفت بهر ترتیب وبرای هرمقصد که مایل بود ازمخازن حوزه قرارداد

استخراج کند) درزمرهٔ وظایف شرکت ملی نفت قرارگرفت.

۵ـ کنترل وحفاظت مخازن نفتی ازدست کنسرسیوم بشرکت ملی نفت منتقل گردید.

۶ـ تعیین وتصویب بودجه عملیات وکاربرنامه‌ریزی اکتشاف وتوسعه ظرفیت صادراتی، که درلندن توسط شرکت سهامداران انجام میگرفت ازمسئولیت‌های شرکت ملی نفت شناخته شد.

۷ـ صدورگازتولیدی ازکلیه مناطق نفتخیز درحوزه قرارداد بشرکت ملی نفت ایران اختصاص یافت.

۸ـ قانون حاکم برقرارداد و همچنین حل اختلاف و داوری که براساس اصول پیچیده حقوق بین‌المللی صورت میگرفت پس ازمذاکرات سن موریتس برقوانین ایران مبتنی گردید.

۹ـ حق استخدام کارکنان وکارشناسان خارجی برای اداره امورصنعت نفت بشرکت ملی نفت منتقل شد.

۱۰ـ تأمین احتیاجات صنایع نفت ازصنایع خارجی به‌اراده ومصلحت شرکت ملی نفت موکول گردید.

این اجمالی است ازیک قضیه مهم، ازیک حماسه ملی که سزاوار است محققان بیغرض وشریف ازروی مدارك موجود آنرا شرح وبسط دهند تا علاوه‌برروشن شدن

صفحه‌ای ازتاریخ معاصر وپرورش مناعت قومی، این نکته دقیق وپرارزش نیزبه‌ثبوت رسدکه با تدبیرودوراندیشی، با نرمخوئی وواقع‌نگری، با فکرمثبت و دورازجنجال عوام، با حسن‌نیت و روشنی رأی و بامدارا و مراعات مقتضیات‌زمان، بسی ازدشواریها آسان وبسی تحولات عظیم قابل تحقق میشود. همه بزرگانی که در تاریخ، نامی‌از خویشتن گذاشته‌اندوبرای کشورخود وضع تازه‌وسودمندی فراهم ساخته‌اند بدینگونه فضایل آراسته بوده‌اند وهیچگاه پیرواحساسات شخصی یاتابع جنجال‌قهوه‌خانه‌هاومردمان‌عوام نبوده‌اند. بطورنمونه اشاره‌ای باین قضیه‌تاریخی‌بیفایده نیست.

در۱۸۵٤ روسیه تزاری‌با دولت‌عثمانی وارد جنگ شد. بهانه، حمایت از اقلیت مسیحی ترکیه بودکه سخت مورد بیدادگری و تجاوز خشونت‌آمیز عثمانیها قرارگرفته بودند. بهمین مناسبت افکارعمومی اروپا مخصوصاً انگلستان و مردم مذهبی آن برضد عثمانی وموافق قشون تزاری بود ولی دیزرائیلی باحساسات بازاری مردم انگلیس اعتنائی نکرد وباکمک قشون فرانسه روسها را درکریمه شکست داد وازکلیه پیشرفتهائی‌که درخاك عثمانی کرده بودند محرومشان ساخت‌زیرا سیاستمدارخردمندانگلیس‌دستخوش احساسات مردم کوچه وبازارنشده بود ومیدانست پیروزی

روس مستلزم بازشدن بسفور و داردانل برروی ناوهای جنگی روس ومزاحمت آنهاست درمدیترانه.

بنابراین مصالح عالیهٔ مملکت مقدم برمراعات احساس جاهلان است.

برای سیاستمدار، آفتی مهلک‌تر ازاین نیست که در پی بسند عوام برخیزد. رجالی که درتاریخ سازندگی وتحول نامی ازخویش بجای گذاشته‌اند به صفات دیگرآراسته‌اند: صداقت وایمان بآنچه برای جامعه خود ضروری یا لااقل سودمند دانسته‌اند، استقامت در فکر و منحرف نشدن از هدف ولی درراه رسیدن بدان هدف ازعناد ولجاج پرهیز داشتن ونرمجوئی وشکیبائی واستفاده از پیشامدها. آنها پیوسته به این فضایل آراسته ومجهز بوده‌اند؛ فکرمثبت و دوراندیش را بکاربسته‌اند، پیوسته امکانات را درنظر داشته وازموقع ومقتضیات مناسب بهره‌برداری کرده‌اند.

از مروربه‌رساله‌های دقیقی که شرکت ملی نفت ایران منتشرکرده و درآن تحولات گوناگون نفت با ارقام وتاریخ نشان داده شده بخوبی روشن میشود که پادشاه جوان همه کیفیات و فضایل را بکاربسته وچون پیرمجرب ودنیادیده‌ای ازهمهٔ امکانات برای رسیدن به‌مقصود بهره گرفته است.

ازاظهارات عدیده شاه بخوبی برمیآید که ازقرارداد

۱۳۳۳ با کنسرسیوم رضایت کامل نداشته‌اند وبا اکراه بدان گردن نهاده‌اند زیرا درآن تاریخ وپس ازخوابیدن دستگاه نفت درمدت سه سال جزاین راهی درپیش پای خویش نمیدیدند. این مهم نیست بلکه مهم این است که بدان ترتیب وبدان وضع اجباری قناعت نکرده وپیوسته اندیشه چاره‌جویشان پویندگی گرفته وبه‌تدابیرگوناگون‌دست زده‌اند. سالهای میان ۱۳۳۳ و۱۳۵۲ سالهای سازندگی است وخود تاریخ تحولات نفتی چون حماسه‌ای غرورانگیزاست که شرح آن ازاین خلاصه که قصد، ترسیم دورنمائی است، خارج وامید است اهل تحقیق باتکیه برارقام وتواریخ، تحولات گوناگون آنرا نشان دهند ودراینجا فقط اشاره بیک نقطه محوری واساسی که بهای نفت باشد اکتفا میشود.

بهای نفت دردست شرکتهای نفتی قرارداشت و هرگونه منافع آنها اقتضا داشت آنرا تعیین میکردند. کشورهای نفت‌خیز وصاحبان حقیقی این کالای جهانی در تعیین آن‌دست نداشتند. شرکت های نفتی باهم همدست بوده ویک واحد رخنه ناپذیر را تشکیل میدادند وصاحبان نفت ازیکدیگرجدا وتابع اراده وتصمیم آنها بودند. زیرا به‌فروش نفت ودریافت بهای آن نیازمند بودند وازاین نکته مهم واساسی غفلت داشتند که نیاز کشورهای خریداربدین انرژی ارزان بمراتب

بیش ازنیازخود آنها به‌بهای نفت است.

نکته قابل توجه وتأمل اینستکه شاه درمواجهه با این روش غیرمنصفانه، به‌عنف یااتخاذ تدابیرحادوقاطع وجنجال‌انگیز متوسل نشده، بلکه درمقام راهنمائی‌کشورهای نفت‌خیزبه‌ایفای حقوق خود برآمدند. ازاینجا فکرمثبت وبارور سازمان اوپک پدیدار گردید وبوسیله این دستگاه مؤثرونافذ صاحبان کالا صدائی درتعیین بهای نفت پیدا کردند وباهمین تدبیر، که میتوان شاهکارسیاسی واقتصادیش نامید، تحولاتی پدیدارشد و بدانجا منتهی گردید که بهای نفت نهصد درصد بالا رفت وبهای هر بشکه ازیک دلاروشصت سنت به مرز ۱۱ دلاررسید.

این یک پیروزی درخشانی بود ولی این پیروزی درخشان بدون عکس‌العمل باقی نماند. مخالفت‌ها شروع شد. کارشکنی‌ها یکی پس ازدیگری روی داد ومتأسفانه‌تمام واکنش‌های مخالف متوجه ایران وشخص اعلیحضرت همایونی‌گردید، زیرا ایشان را پرچمداروپیشوای‌کشورهای نفتخیزمیدانستند. ازاینرو رژیم سلطنت اورا دیکتاتوری نامیدند، برعناصراخلالگروحتی آدم‌کش‌ها روضه‌خوانی کردند، ازانواع دسیسه وکارشکنی روی‌نمی‌گرداندندوحتی این احتمال معقول وموجه بنظرمیرسد که‌حادثه حمله بمرکز

اوپک در وین و گروگان گرفتن نماینده ایران و عربستان سعودی یکی ازآثارهمین نارضایی‌های کشورهای صنعتی باشد. در کاخ رامبویه پاریس اجتماعی صورت‌گرفت وکشورهای صنعتی برای جهان سوم دلسوزی کردند وکشورهای نفتخیز را عامل فلاکت وسوء اوضاع معاشی آنها گفتند ولی‌کاری برای جهان سوم صورت نگرفت.

دربرابر این دلسوزیهای عوام‌فریبانه دولت ایران با کمال روشن‌نگری پیشنهاد کرد که ازهربشکه نفت‌صادراتی اعضای اوپک، ده سنت برای‌کمک‌به جهان سوم برداشته شود واکثریت اعضای اوپک این راه حل حکیمانه شاه ایران را پذیرفتند.

استعمارازسطح‌کره زمین ورافتاده ودولت‌های غربی یکی پس ازدیگری مستملکات آسیائی وافریقائی خود را ازدست داده‌اند ولی متأسفانه اصول استعمارهنوز در اندیشهٔ دول غربی باقی مانده است نهایت دیگر بصورت تصرف سرزمین‌ها نیست بلکه بصورت استثماراقتصادی درآمده است: کالاهای صنعتی آنان سال بسال‌وبلکه هرچند ماه به‌چند ماه‌گران میشود ولی میل دارند نفت را بهمان ارزانی ده سال وبیست سال پیش بدست آرند. ازاصول تساوی حقوق دم میزنند وتبعیض نژادی را منفورمیگویند

ولی عملاً کشورهای صنعتی، دیگرکشورهارا چون مستملکه و مستعمره مینگرند و در باب پیشنهاد نماینده ایران که تناسبی را میان مصنوعات آنهاومحصولات کشورهای نفتخیز لازم‌الرعایه میداند بسکوت میگذرانند.

آخرین وتازه‌ترین کارشکنی‌هایی‌که درباره ایران روا داشته‌اند سرباززدن ازتعهداتی است‌که درباره حداقل استخراج ویا سرمایه‌گذاری درامراکتشاف وبهره‌برداری داشته‌اند. گوئی ازاینکه ایران ازراه درآمد نفت توانگر شود وعایدی خود را درراه سازندگی وبرومندی صنایع بکاراندازد آنانرا نگران ساخته است. میترسند بازاری را ازدست دهند ومستعمره‌ای ازصف‌کشورهای استثماری آنان بیرون رود.

دانشمندان وسیاستمداران متفکر باختری کاملاً باین واقعیت وحقیقت اعتراف دارنسد که تفاوت فاحش کشورهای مستطیع و توانگر باکشورهای فقیروعقب‌افتاده یکی ازمشکلات اجتماع‌کنونی ومایه تشنج وانقلابات است واگردرتعدیل این وضع ناهنجاراقدامی نشود وتعادلی برقرارنگردد آینده وخیمی دربرخواهد داشت. باوجود این همینکه دیدند کشوری به سوی بی‌نیازی میرود وبکار سازندگی خود میپردازد وازحال احتیاج بیرون میآید نگران

شده وعوایقی درراه وی می‌آفرینند.

جمله‌ایست در فقه که «من‌له الغنْم فعلیه‌الغُرم» یعنی آنکس که سودمیبرد باید زیان هم متحمل شود. هرکس توانا وبی‌نیازشود، ناچارمحسود میشود. کارشکنی‌هائی‌که نسبت بایران صورت میگیرد ازاین بابت است. مقالاتی‌که در جراید آنان مخالف ایران منتشرمیشود، مبنی براین اصل است. آنوقتیکه ایران به‌کمک‌های اقتصادی امریکا نیازمند بود کسی برضد اوسخنی نمیگفت ولی امروزکه ایران به‌کمک سایرکشورها میشتابد حتی درپارلمان هلند نسبت به‌آدم کش‌ها وگانگسترهای بانک‌زن تهران دلسوزی میکنند.

خوشبختانه ما ازاین غرض‌ورزیها که نشانه شکست وعقده روحی است باکی نداریم وامید است پادشاه جوانبخت درراه عظمت وتعالی‌کشورخود دچارتزلزل نشود وآینده چون گذشته شاهد پیروزی وغلبه برمشکلات باشد.

۱۳

نتیجهٔ ۲۵ شهریور

۳ـ عدالت اجتماعی

خیلی سالها پیش ـآن وقتیکه هنوز نیروی حیاتی خاموش نشده وشوری درسربود ـ زنگ تلفن بصدا درآمد. صدای خسته ونوازشگرزنی ازمن میپرسید آیا «نقشی ازحافظ را من نوشته‌ام؟»

سؤال وسوسه انگیزوغیرمترقب بود. جواب دادم ناچاراسم نویسنده پشت‌کتاب ثبت است، این چه سؤال

بیهوده‌ایست؟

خانم بدون اینکه اعتنائی بسخنم کند گفت بمناسبت این بیت حافظ :

بیا که خرقه من گرچه رهن میکده‌هاست
زمال وقف نبینی بنام من درمی

شما نوشته بودید:

«ای حافظ، گناه تو همین است، گناه تو این بود که پیشانی فروافتاده بنده نداشتی، گناه تو این بود که معرفت و مناعت روح، ترا ازآن لجنزاری‌که همعصران تودرآن میخزیدند بسی برتربرده بود- اگرگدا بودی پادشاهان از اموال وقف بی‌نیازت میکردند. آنوقت دیگران بسوی بساط رنگین توبگدائی میآمدند، ترامیستودند، ترا احترام میکردند وخرقه تورهن میکده‌ها نمیشد...»

باوجودآنکه صدای طناززنی عبارتی را ازکتاب من میخواند، قدری بخود مغرورشده بودم، سخنش را بریده وبا ملایمت گفتم:

«خواهش میکنم مطلب خود را بفرمائید. تلفن را برای خواندن صفحات کتاب نصب نکرده‌اند.»

باز با صدای فریبنده خویش گفت :

«آقای دشتی کمی حوصله داشته باشید. باصل مطلب میرسیم - بازبمناسبت این بیت حافظ که میگوید:

«باین شعرتـروشیرین زشاهنشه عجب دارم
کـه سرتا پای حافظ را چرا درزرنمیگیرد»
شما آقای دشتی نوشته بودید:
پادشاهان، مـداح و چاپلوس میخواستند. مسعود سعدبهارعمررادرزندان گذرانید. زنده کننده عجم که ازنظم کاخی بلند برافراشت وآن کاخ بسی‌بلندترازکاخ خشایارشا وپایدارترازبارگاه نوشیروان بودکاخی که ازباد وباران گزند نخواهد یافت، به‌جرم مناعت وبزرگی‌روح، درفقرومسکنت جـان سپرد درصورتیکه شاه غـزنوی سـراپـای عنصـری را درزرگرفت. پیشانی بلند، آزادی‌فکرواستقلال روح در نظرپادشاهان خودسربزرگترین گناه محسوب میشد...
با همه برانگیخته شدن حس‌کنجکاوی از پرچانگی خانم، شکیبائیم کاستی گرفت. سخنش رابریدّه‌وباتندی‌گفتم:
«بجای خواندن‌عبارت کتاب اصل مقصود خود را بفرمائید.»
خانم خنده تمسخرآمیزی کرده وگفت:
«میخواستم بدانم آیا نویسنده این جملات زیبا همان کسی است‌که پریروزپشت تریبون سنانطق غرائی درستایش شاه ایرادکرد؟»
بعد ازاین سخن همه چیزروشن شد: خانم، بلشویک مآبست وازنطق من خوشش نیامده است.

نطق درمجلس سنا چه بود؟

چند روزقبل ازاین نمیدانم به‌چه مناسبت ودرضمن بحث ازچه لایحه‌ای (شاید هنگام بحث ازمعاهدهٔ ایران و امریکا) فرصتی دست داد وجوابی به‌رادیوهای بیگانه که بیشرمی را ازحد گذرانده وازهرچه ناسزا وناروا نسبت بمقام سلطنت دریغ نکرده بودند داده شد. رادیوهای‌بیگانه بی علت وبی‌جهت بدین وقاحت روی نیاوردند. وجود دستگاهی‌که حفظ وحراست‌مصالح ومنافع‌کشوررا ازوظایف نخستین خود میداند مخالف مقاصد پلید آنانست. وجود شاهی هشیار وبا عزم وهمت زمینه جولان برای پیشه‌وریها وغلام یحیی‌ها باقی نمیگذارد. برعکس ناتوانی‌دولت میدان را برای کافتارادزه وتمنای امتیازنفت شمال بازمیکند.

شاه حقوق کشتیرانی ایران را درشط‌العرب باز میستاند، طبعاً رادیوی بغداد هتاکی وناسزا گوئی آغاز میکند ودرتمام این پرخاشگریهای ناحق، هدف را شخص اول مملکت قرارمیدهد زیرا اگراوضعیف وموهون شود شیرازه قومیت ووحدت سست وموهون میشود.

این استدلال منطقی را برای دلبربلشویک‌مآب نگفتم، حسابی نداشتم که باو پس بدهم یا وجه عذری برای نطق خویش بتراشم. نه ـ درجواب با همان صراحت فطری‌که احیاناً بمرزخشونت وبی ادبی میرسد گفتم:

«آری بهمان دلیل که نقشی از حافظ وآن جمله‌هایی را که نقل فرموده‌اید نوشته‌ام آن نطق را درسنا کردم؛ برای اینکه محمدرضا شاه پهلوی را دوست دارم؛ برای سجایای استوارومکارم اخلاقش دوست دارم. برای همت بلند و عشقی که بمرزوبوم خود دارد دوست دارم. برای صفات انسانی وعشقی‌که به‌نوع بشردارد دوست دارم. علاوه‌بر این چهل وچند سال اشتغال بکارهای سیاسی واجتماعی این اصل را درفکرمن راسخ کرده است که دستگاه سلطنت ـ این دستگاهی که لااقل ازدوهزاروپانصد سال پیش درایران استقرارشده است ـ ضامن بقا واستقلال و وحدت قومی ایرانست. تاریخ ایران ثابت‌کرده است که هرگاه ایران ازوجود پادشاهی با عزم واراده وعادل برخورداربوده است محترم ومعززبوده است...

این ابلهان خیال میکنند اگررادیوهای بیگانه به پادشاه ایران هتاکی میکنند ازفرط دلسوزی بحال ملت ایران است، ملت ایران اسیربیعدالتی دستگاه حاکمه است وبرای نجات اوست که سروصدا راه انداخته‌اند. اگر بارقه‌ای ازهوش درآنان میدرخشید واگرکوچکترین اطلاعی ازاوضاع سیاسی میداشتند بروشنی درك میکردند که حراست شاه ازمصالح ایران آنانرا بصدا آورده است. خشم وکین آنها ازاین راه است که شاه بیداروهوشیار،

میدان را برای جولان کافتارادزه وغلام‌یحیی وپیشه‌وری بازنمیگذارد. به‌پشتیبانی افکارعمومی دست اجنبی را کوتاه میکند وباز اگر با اندکی تأمل وانصاف داوری کنند خواهند دید که تاریکترین ظلم واستبداد برهمان کشورهایی سایه افکنده است که کسی مالک عقیده و فکرخویش نیست...

باری صحبت‌ما با خانم سرخ‌پوش خاتمه یافت‌وهمان هنگام بیادجمله عدالت اجتماعی که تکیه‌کلام‌شاه است‌افتادم.

عدالت بمعنی رایج ومتداول خودکه عبارت از جلوگیری از تجاوزفرد بحقوق دیگریست واضح وازمبادی اصلی کشورداریست وبنیان هراجتماع متمدن برآن نهاده شده است. قوانین تمام ملل، هرگونه تجاوزی را جرم شناخته وکیفر میدهد ولی عدالت اجتماعی معنائی ژرف‌تر ومقصدی بس عالی‌ترازآن را دنبال میکند وآن برقراری نوعی تعاون وتوازنست دربهره‌مندی ازنعمات زندگانی. این نکته دقیق اجتماعی کمترمورد توجه فرزانگان قرار گرفته است وبطورجدی دنبال نشده. ما ازتاریخ مزدك ومانی اطلاعات درست وباروری دردست نداریم. گاهی متفکر اندیشمند وژرف‌بینی چون حافظ بیتی گفته و رد شده است:

«ساقی بجام عدل بده باده تا گدا
غیرت نیاورد که جهان پربلا کند»

تنها دانشمندی که موضوع را بصورت جدی بررسی کرده است ریاضی‌دان قرن گذشته آلمان کارل‌مارکس است.

اما اینکه پادشاهی بدین اندیشه گراید ونفوذ کلمه خود را درتحقق این معنی انسانی بکاربرد که افراط و تفریط را ازمیان بردارد، بکلی یک امر تازه ویک حادثهٔ بی‌نظیرتاریخی است.

راستی موضوع قابل تأمل ودقت است. افراط وتفریط عکس‌العمل دارد. مردی صدده و مزرعه دارد وصدها زارع درآنها بکاروکوشش مشغولند وجزبخورو نمیری ازتلاش مستمرخود بهره‌ای نمیبرند ولی محصول دسترنج آنها بجیب ارباب میریزد وازفرط تنعم نمیداند چه کند وازاینرو به‌انواع رذایل وخودنمائی‌ها روی میآورد. این اصل قابل دوام نیست زیرا مخالف طبیعت بشریست. اغراق ومبالغه درفقروگرسنگی وعریانی ازیک سوو افراط درخوشگذرانی ازسوی دیگرخواه ناخواه جامعه را به‌انقلاب میکشاند.

این ملاحظه عاقلانه و این فکر دیالکتیک، محمد رضاشاه پهلوی را به‌چاره‌جوئی برانگیخت. فکرپوینده وجوینده ایشان راه حل را درعدالت اجتماعی یافت. این

جمله که دراغلب بیانات ایشان بمناسبات عدیده آمده است یک اندیشه محوریست که معظم‌له ازهنگام صباوت بدان اندیشیده وهرگونه افراط‌وتفریط را ناصواب وناروا و بارورحوادث وخیم دانسته است. ازاین روپس ازفراغت ازدسایس خارجی وداخلی وپس ازبسامان رسیدن مشکلات نفت درصدد تحقق بخشیدن فکراساسی خود برآمدند و طرح اصلاحات ارضی را بمیان آوردند وآنرا یک‌نوع جلوگیری ازبروزحوادث ناگوارقراردادند.

طبقه مالک بدون استثنا مخالف این اندیشه بود وبا تشبث باصل مالکیت هرگونه خراشی بحقوق ثابته ومکتسبه ومشروع خویش را اجحاف وتجاوزنام می‌نهاد وازهراقدامی برای جلوگیری آن بازنمی‌نشست. آنان حتی مقامات دینی وروحانی را بیاری خود خواستند واصل معروف «الناس مسلطون علی اموالهم وانفسهم» را بمیان کشیدند وطبعاً گوش‌شنوائی درمقامات روحانی پیدا کردند.

بسی ازخردمندان چنین اقدام جسورانه وبیسابقه را نوعی انتحارفرض میکردند، زیرا مالکان که ریشه‌دارترین طبقات اجتماعند نیرومند وهواخواه ثبات وبقا وبالنتیجه پشتیبان طبیعی ومسلم دستگاه سلطنتند. آنها را از گرد خود دورکردن وبرضد اوضاع برانگیختن چندان با

منطق عقلائی سازگارنبود، علاوه براینکه معلوم نبود این اندیشه هرقدرهم شریف وبالمآل سودمند باشد تا چه درجه قابل تحقق باشد.

صورت گرفتن چنین اندیشه‌ای درشخص شاه تمام علاقه‌مندان به‌ثبات واستقراروبالطبیعه هواخواهان استحکام مبانی سلطنت را نگران کرد وبخاطردارم خودم چند مرتبه قضیه را با معظم‌له درمیان نهادم. درآن تاریخ که این طرح به‌قوه مقننه تقدیم شد شکل محدود داشت وهرگزبدان گسترشی که بعدها رسید نزدیک نبود. اعلیحضرت معتقد بودند این یک اصلاح اساسی وضروریست- اصلاحی است که ازبسیاری حوادث شوم ومنهدم کننده جلوگیری میکند.

معظم‌له درآن تاریخ (حدود سال ۱۳۳۹ و ٤۰) معتقد بودکه چهارصد پانصد مالک بزرگ بیشترنیست. وجود چنین مالکان یک عدم تعادل محسوسی را در جامعه‌نشان میدهد. محدود کردن مالکیت، توازنی میآفریند که به‌نفع‌همان مالکان بزرگ خواهد بود.علاوه کسی املاك واموال آنها را ضبط نمیکند تا به‌اصل مالکیت خللی وارد شود. میفرمودند ما آنها را میخریم وبزارعان میفروشیم. مالکان میتوانند بهای دریافتی ملک خود را بکارهای سودمند دیگر اقتصادی بزنند. ودر نتیجه، هم

طبقه زارع صاحب زمین ومالک زراعت خود میشود و چون طبعاً برای خودکارمیکند (نه‌برای ارباب)، زراعت هم که مهمترین ونخستین پایـه اقتصاد ایران است پیشرفت بیشتری کرده و محصول بیشتری عاید زارع می‌شود وهم ازسوی دیگرمالـکان پول خود را درکارهای دیگراقتصادی چون تجارت وصنعت بـکارمیاندازند ودرنتیجه حرکت اقتصادی‌قوی‌ترشده ونیروی تولید،رشد بیشتر پیدا میکند...

ازهمین‌جا یـک نگرانی دیگرپیدا میشد. بدون تردید قوت وقدرت هرکشوری درقدرت تولید اوست. آیا دررژیمی که مالـک پرورش می‌یابد امـکان تولید بیشتر هست یا دررژیم خرده مالـک؟

مالـک بزرگ باعتبار املاك عدیده وبا اتـکاء به امـکانات مالی‌خود میتواند زراعت خود را مـکانیزه کند، بذرخوب ومرغوب واردسازد، قنات را تعمیرولاروبی یا چـاه عمیق را حفـرکند وبشـکل بهتر و پسندیده‌تری محصول خود را به‌بازارعرضه دارد. درصورتیکه خرده‌ـ مالـک ازتمام این مزایا وامـکانات مالـک بزرگ بی‌بهره است وطبعاً سطح کشت پائین خواهد آمد یعنی قوه تولید کاستی خواهد گرفت.

اعلیحضرت این ملاحظات را صحیح دانسته و

تصدیق میکردند ولی معتقد بودند با تشکیل شرکت‌های تعاونی روستا میتوان این نقص را جبران کرد. بعبارت دیگر خرده‌مالکان با تشکیل شرکت‌های تعاونی تمام امکانات مالکان بزرگ را خواهند داشت.

رویهمرفته ازشنیدن بیانات معظم‌له برشخص صاحب فکروتأمل یک مطلب دیگرواضح میشد وآن اینکه تنها منطق سیاسی واجتماعی، ایشانرا بدین تصمیم نکشانده بلکه ماهیت اساسی این اندیشه وجود یک مزاج عقلی خاصی است که بعدها درضمن اقدامات وبیانات پانزده ساله اخیربه‌ثبوت وظهوررسید. ایشان ازدوران کودکی وآغازجوانی روح حساس وسریع‌التأثری داشته، ازعدم تعادل وتوازن درجامعه بشری متأثرشده، افراط درتنعم وتفریط درمحرومیت بنوع خاصی درایشان اثر گذاشته وازهمان اوان فکرعدالت اجتماعی درذهن معظم‌له صورت بسته وروزبروزقوت گرفته است.

حال که پادشاه کشوری شده‌اند میتوانند این ایده‌ئولوژی مقدس را بکاراندازند. اگربخاطرم مانده باشد نخست درمقام این برآمدند که خالصجات دولتی را میان رعایا تقسیم کنند. پیش ازاین اقدام بزرگ وخردمندانه عین این عمل را دراملاك موروثی خویش بکاربستند؛

پس ازآن هرقدردایره نفوذ واختیارات ایشان فزونی گرفت امکان بسط عدالت اجتماعی درفکرایشان قوت یافت بحدیکه وقتی درسال ۱۳٤۷ درهاروارد خطابه‌ای ایراد فرمودند خواننده فراموش میکرد که گوینده‌این جمله‌ها یکی از پادشاهان مشرق‌زمین است. این خطابه پس از گذشت هفت یا هشت سال هنوز درگوش‌ها طنین‌انداز است بلکه میتوان گفت درروح هرانسانی که بحق لایق مقام انسانیت است عکس‌العمل نیکوئی ببارآورد.

شاه دراین خطابه، دانش ومؤالید قریحه بشری را میستاید وآرزومیکند درپرتومجاهده دانشمندان بشردوست، جامعه انسانی ازرنجهای روحی وجسمی که هم‌اکنون بدان دچاراست نجات یابد زیرا معظم‌له معتقد است که جامعه بشری بیماراست ـ به‌تمام معنی بیماراست واین بیماری که درسطح بین‌المللی ودرسطح ملی وخانوادگی بچشم میخورد ـ ریشه‌ای مزمن وقدیمی دارد:

«محرومیت‌ها، تبعیض‌ها، ستمگریها، تعصب‌های نژادی وقومی و دینی، کینه‌توزیها ودشمنی‌ها، فقر وجهل وگرسنگی وبیماری ارثی است که ازگذشته بما رسیده است.»

شاه دراین زمینه دادسخن میدهد مانند کنفوسیوس و سعدی‌سخن‌میگوید، بیعدالتی‌را اساس‌تمام‌بدبختی هامیگوید:

«بیعدالتی جامعه بشری را تاریک کرده است. با آنکه افراد بشرمتساوی بدنیا آمده‌اند وحتی بهره‌مندی از زندگی را خداوند بآنها عطا فرموده است ولی عملاً هزار فرد انسانی ازگرسنگی میمیرند وعده قلیلی ازفرط سیری نمیدانند با تنعمات گوناگون خود چه کنند. ملت‌هائی در حال فقروبا انواع بیماری دست‌بگریبانند ودرمقابل، افرادی هستند که ازتمام موجبات آسایش وتنعم برخوردارند...»

شاه پس ازذکرآماررسمی، فاصله ملت‌های توانگرو ملت‌های فقیررا نشان داده وچاره را دربسط عدالت اجتماعی وازمیان رفتن تفاوتهای فاحش که ملل دنیا را بدوگروه متمایز تقسیم کرده است میفرمایند:

«ملت‌های مرفه و برخوردار از بهداشت کامل و غذای کافی با دسترسی به‌دانش و تمام موجبات آسایش و رفاه واز سوی دیگر توده‌هایی اسیر فقر، ناخوشی، جهل. . . تبعیضات نژادی، امتیاز طبقاتی و تجاوز به‌آزادی‌های فردی هنوز در بسیاری از نقاط دنیا امری رایج ومتداول است همه اینها موجب حس سرخوردگی و افروختن آتش بغض و کینه است وآرزوی هربشر پاك‌نهاد واندیشمندی فرا رسیدن دنیای بهتر است ـدنیائی که بقول کنفوسیوس «آدمی از رنج اضطراب و بیم ازآینده فارغ باشد...»

پسرخشایارشا که برآبهای بسفورتازیانه میزد صریحاً میگوید:

«اصولی هست که ما آنها را درهر شرایطی غیرقابل تغییر میدانیم ونخستین آنها احترام به‌شخصیت فرد وایمان بدین حقیقت است که فرد بردهٔ دولت نیست بلکه این دولت است که باید خدمتگزار افراد مملکت باشد.»

محمد رضاشاه درایراد این خطابه نماینده فرهنگ ایران‌زمین وبازگوکننده اقوال خردمندانیست که دردوره حکومت مغول صریحاً میگفتند:

بر و پاس درویش محتاج دار
که شاه از رعیت بود تاجدار
رعیت چوبیخند وسلطان درخت
درخت ای پسرباشد ازبیخ سخت

دراینجا قصد، نقل خطابه‌شاه که بلند، فصیح، سراسرحکمت وبشردوستی است نیست. این خطابه باید با قلم زرنوشته شود، چه نمایشگرفرهنگ پرمغزایرانی است وشاه ایران را درنظرآدمها بلند وارجمند میکند. منظورازآوردن بعضی‌ازجملات این خطابه بیان این‌نظراست که مفهوم عدالت‌اجتماعی محوراندیشه شاه بوده وتحولاتی که آفریده‌اند اثرحتمی آنست. اصلاحات ارضی که میتوان شاهکارتحولات این دوره‌اش خواند یکی ازمظاهراین فکرمحوریست وامری که فراست وکیاست وروشنی رأی ایشانرا میرساند این نکته است که شاه ازنفوذکلمه خود

وتأثیرقطعی اراده خود درملت ایران با خبربوده وبنابراین این نفوذ معنوی را پیوسته دراصلاحات اجتماعی و اقتصادی بکاربسته‌اند.

سهیم کردن کارگران یکی ازشعبه‌های این فکر است وقصد اساسی، تشویق کارگراست به‌بیشترکارکردن وبالنتیجه ازدیاد تولید. دراین صورتست که آتش کینه و بغض دردل آنها افروخته نمیشود زیرا خود را شریک کارخانه میدانند نه مزدور؛ وطبعاً زمینه‌ای برای نفوذ ونشر کمونیزم باقی نمی‌ماند وبه‌عبارت‌طبی، جامعه برضد میکروب مارکسیسم واکسینه میشود. بدین مناسبت سخن آرتورکوستلر نویسنده بزرگ بخاطرم میآیدکه درسال ۱۹۳۲ و۳۳ میلادی سردبیر روزنامه «اولشتین» بود وخود تمایل صریحی به کمونیزم داشت ومخالف شدید حرکت نازی بود. اویکی ازعلل پیروزی‌های نازی را اجتناب کمونیست‌های آلمان درهمکاری با حزب سوسیالیست میداند زیراکمونیست‌ها ازمسکودستوریافته بودندکه از هرگونه تشریک مساعی با سوسیالیست‌ها اجتناب ورزند زیرااگرحزب سوسیالیست پیروزشود زمینه برای انقلاب کمونیزم فراهم نمیشود.

گناه نابخشودنی پادشاه ایران دردید چپ گرایان و

اخلالگران همین است. پادشاه را چه به‌مداخله دراینگونه امور. پادشاه باید چون احمدشاه بهمان اسم پادشاهی و دریافت حقوق اکتفا کند. پادشاه را چه که کافتارادزه را مأیوس بمسکو پس فرستد. پادشاه را چه که پیشه‌وری را طرد وآذربایجان را بدامن ایران بازگرداند. پادشاه راچه که معلومات اقتصادی وسیاسی خود را بکاراندازد واز اوضاع اجتماعی دنیا به‌نفع شرکت ملی نفت استفاده کند وایران را ازلبه پرتگاه افلاس که حتماً کشوررا بگردباد فتنه واختلال میکشاند دورکند. به‌پادشاه چه که پرت بصره ازتمام کشتی‌هایی که به‌خرمشهروآبادان رفت‌وآمد دارند باج گیرد وشط‌العرب را ملک عراق بداند وساحل یسار اروند رامرزایران شناسد. شاه باید آرام برجای خود نشیند تا امثال غلام‌یحیی، پیشه‌وری وتیموربختیار درسراسر مرزوبوم داریوش بجولان درآیند.

شاه چرا دردادن حق سیاسی واجتماعی بزنان ایران اصرارورزد تا مارکسیست اسلامی را برضد خود برانگیزد. زن باید چون برده زندگی کند تا فرصتی به تبلیغات کمونیزم بدهد واز«محروم‌ها» سپاهی بسیج کنند تا این تواریش خانم نیزچون مریم فیروز، بیرق سرخ بدست درخیابانهای تهران رژه رود.

امیرکبیر منتشر کرده است

ایام محبس
علی دشتی

ایام محبس در برگیرندهٔ بسیاری ازحقایق تاریخی عصرحاضر است که مؤلف خود شاهد و ناظر آنها بوده است دشتی در آخرین صفحات ایام محبس که ساعات آخر محبس است، چنین می‌نویسد:

«ابرهای تاریك ناپدید شد. فروغ آزادی دمیدن گرفت ولی این فروغ به‌درجه‌ای خیره‌کننده است که چشم مرا خسته کرد. این اعصاب ضعیف خاك برسرنه‌تاب تحمل یأس و ناکامی را دارد و نه قوهٔ هضم خوشی وشادی را. اینك چهار ساعت از نیمه شب می‌گذرد و خواب به‌چشم من راه نمی‌یابد. من آزادم...»

دمی با خیام
علی دشتی

خیام شاعر، فیلسوف، ریاضیدان و اندیشمند برجسته‌ای است که هریك ازجنبه‌های حیات او می‌تواند جداگانه به‌بررسی و پژوهش گذارده شود، دمی با خیام به‌سه بخش اساسی قسمت می‌شود: نخست «جستجوی خیام»: دراین بخش مباحثی نظیر خیام شاعر، خیام وتصوف، خیام از خلال نوشته‌هایش و... به‌سنجش و ارزیابی گرفته می‌شود. در بخش «در جستجوی رباعیات» شیوهٔ سخن واندیشهٔ خیام، رباعیهای مشابه، بادهٔ خیامی و خیام ازدید باختریان را می‌خوانیم. بخش آخر کتاب که به‌نام» اندیشه‌های سرگردان» است، پنج رباعی ازخیام را دربرمی‌گیرد که نمودار پنج دایره ازتفکرات اوست.

نقشی از حافظ

حـافظ آزاد اندیش، حـافظ فیلسوف و عارف، حافظ ادیب و سخنور، حافظ رنـد، حافظ پـرخاشگر و مبارز، نه آنست کـه تمامی رویه‌های گونه‌گون زندگینامه‌اش‌را بتوان دریکجا و با درونمایه‌ای از پژوهشی راستین، دربارهٔ زندگیش، آنچنان که می‌بـود و مـی‌سرود شناساند. نقشی از حـافظ پویندگـی پژوهشگرانـه‌ای است براین روال و بررسندهٔ شناختی مبتنی برخطوط چندگانهٔ زندگی‌او. کتاب شناسای جنبه‌های از زندگی حافظ است.

آغاز، حافظ در عالم لفظ، حافظ در جهان اندیشه، هنر حافظ... و انجام.